

مشعل رهایی

نشریه سیاسی - تئوریک
سازمان رهایی افغانستان

جدي ۱۳۵۹

شماره اول

فهرست مطالب
○○○○○○○○○○○○○○○○○○○○

پیش درآمد سخن

فصل اول

۱۶	نگاهی به گذشته جنبش مارکسیستی افغانستان
۲۸	وظایف میرم جنبش مارکسیستی
۳۱	موقعیت جنبش مارکسیستی و مشخصه‌های آن
	۱- پیوند ضعیف و غیر ارگانیک با توده‌ها
	۲- تشکیلات سیاسی - تئوریک
	۳- پراکندگی سازمانی
	۴- محدودیت تجربه عملی و ترکیب طبقاتی گروه‌های جنبش
	۵- ناهم‌سویی در برنامه‌های فعالیت گروه‌ها
۲۵	راه غلبه بر ضعف‌های جنبش کدام است ؟
۴۱	مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
	وحدت م - ل ها بخاطر ایجاد حزب طبقه کارگر
۴۸	حزب انقلابی پرولتاریا
	- حزب را از لحاظ ایدئولوژیک بسازیم
	- حزب را از لحاظ سیاسی بسازیم
	- چگونه باید به تحکیم حاکمیت طبقاتی حزب پرداخت ؟
	- اهمیت سازمان ایدئولوژیک و بسطی حزب

— جناح راست

— نیروهای سیاسی مذهبی

— بخش قاطع جنبش مذهبی

— نیروهای ناسیونالیست، دمکرات و لیبرال

— جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان

۹۹

۲ — نیروهای اجتماعی

— ملیت‌ها و مسئله ملی

— روحانیون

— زنان

— روشنفکران

— مهاجرین

نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیسم

— پرچم و "خلق"

— نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیسم در افغانستان

۱۱۲

جبهه متحد ملی

— دوتنوع جبهه

— جبهه متحد ملی (تحت رهبری حزب طبقه کارگر)

— وحدت کارگران و دهقانان و مسئله رهبری در جبهه متحد ملی

— وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی در جبهه متحد ملی

— استقلال و عدم وابستگی در جبهه متحد ملی

— شکل تشکیلاتی جبهه متحد ملی

— جبهه وحدت ملی (دراوضاع کنونی)

سیاست جبهه واحدی

۱۲۴

انقلاب افغانستان یک جنگ توده‌ای طولانیست

— چرا جنگ آزادیبخش ملت ما طولانی است و تحت چه شرایطی به

پیروزی میرسد؟

— عوامل منفی در طرف ملت

سازمان رهایی افغانستان که سابق "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" نامیده میشد، بعلت آنکه از دیرگاهی تشکیلاتش بصورت یک سازمان درآمده بود و اسم گروه نمیتوانست واقعیت تشکیلاتی آنرا بیان دارد، با توجه به واقعیت تشکیلاتی خود و تقاضای مکرر اعضا و طرفداران سازمان، از این به بعد رسماً نام خود را "سازمان رهایی افغانستان" اعلام میدارد.

درسوزمین سنگرها و خون، سنگریست که بی‌دری میخروشد و با آنکه تیرهایش شاهری قلب دشمن را آماج گرفته، لیک خود از چند طرف آماج تیرباران است. سنگری که در کنار مردم و بخاطر مردم می‌جنگد. اما جواهرهای درهم سنگریان آنرا از چشم مردم پوشانده است. این سنگر، جنبش سیاسی پرولتاریاست. جنبشی که بیش‌تر از پانزده سال چون سمندری در درون آتش مبارزه و قیام، در شکست و پیروزی، در افت و خیز بسر برده، شهید داده، سازمان‌های متعدّدش متلاشی شده و ... اما نیاز تاریخ و توده‌ها پشاهنگ میخواهد. پشاهنگی که سنگرهای جدا را در مبارزه در عرصه پهن‌آور قیام ملی ما باهم یکی کند و با وحدت سرناسری آخرین لنگ را بر جمجمه سوسال امپریالیسم روس فرودآورد و با مشغلی فرازاه میلیونها قلب زنده، به سوی افقهای بار شده که شبیده صبح برآسمان را گلوله‌های آتشین ملت ما درخسته است به پیش رود. پشاهنگی که از شعله‌ها زاده خواهد شد، شعله‌هایی که جاودانساند. پشاهنگ یعنی حزب پرولتاریا، همانی که بشارت تولدش را در خونهای ریخته بر بولیکونها، در زخم‌های سینه شهدای سنگرها، در پایداری ادامه دهندگان و بالاخره بر تن‌های نحیف زنده که با خط شکنجه بر

هرگونه بحث‌های روشنفکرانه و بی‌ربطه بهره‌برداری‌ناشد بر سرشت فکری سیاسی جنبش غلبه شده و جنبش به مشی واحد سیاسی برای انقلاب کشور برسد. کار مشترک عملی سازمان‌های جنبش در تمام زمینه بر محور پیوند بانوده عامل مهم دیگر است در راه رسیدن به این هدف (حزب).

کار مشترکی که در جریان آن شناخت متقابل به دست آریم، از ضعف‌های همدیگر انتقاد کرده و برآن غلبه کنیم و صحت و عدم صحت مشی، سیاست‌ها و سبک کار خود را در پراتیک دریابیم. از این راه است که میتوان وحدت آهنگین را در جنبش تأمین و حزب رزمنده ستمکشان را ایجاد کرد.

هم‌سنگران! ما که "از یک سرشت ویژه و مصالح خاصی برش یافته‌ایم" چگونه میتوانیم در دره آتش و آهن و خونی که در برابر ما گسترده شده به تنهایی به پیش رویم و سنگر خود را گسترش دهیم. ما همدیگر خود را در غبار اتهامات گم کرده‌ایم و در سیاهی سوء تفاهم‌ها سرگردانیم. ما فرزند زمین هستیم که بدون تکیه بر آن مغلوبیم. زمین ما توده‌هاست و این مادر ما را متحد و بهم پیوسته می‌خواهد. پس آنرا بشناسیم و در آغوش مهربان او تربیت شویم و در میان آتش و خون تعمید دوباره گردیم. فصل آزمودن است و پیوند. فقط در کوره است که میتوان زر را از زرئما تمیز داد. کوره انقلاب، بی‌ایند در توفان پیشاهنگ شویم. پیشاهنگ بسوی هدف، پیشاهنگ در مقاومت، پیشاهنگ در قربانی، پیشاهنگ در رهبری. توده‌های مردم در سنگرهای خونین جنگ آزادیبخش ملی‌شان، شیخ یک پیشاهنگ را منتظراند. باید که بجای این شیخ، جسم ملموس، مهربان، قاطع و آگاه پیشاهنگ را در پیشاپیش خود ببینند.

سازمان ما تن زنده‌ایست که رگ، پوست، گوشت، و استخوانهایش با ملتش پیوند خورده‌است و بدان می‌اندیشد و میداند که اندیشیدن در راه ملت قهرمانش از اندیشیدن برای آزادی پرولتاریا و جهان جدا نیست. و میداند که باید برای رهایی کامل وطنش و مردمش باید بر اصول و معیارهای اصیل تکیه کند. و ایجاد پیشاهنگ را مرکزی‌ترین وظیفه خود قرار دهد. و سازمان ما اهم فعالیتش را در خدمت چنین هدفی قرار داده است.

- عوامل مثبت در طرف دشمن
- عوامل مثبت در طرف ملت در عرصه داخلی
- عوامل مثبت در طرف ملت در عرصه خارجی
- عوامل منفی طرف دشمن در رابطه مشخص با افغانستان
- عوامل منفی طرف دشمن در داخل روسیه و مستعمرات
- عوامل منفی طرف دشمن در عرصه جهانی
- چه زمانی افغانستان میتواند روسیه را شکست دهد؟
- راه محاصره شهرها از طریق دهات
- مبارزه در شهر و قیام شهری
- مبارزه مسلحانه
- مشی چریکی
- اردوی توده‌ای

اوضاع جهانی و انقلاب افغانستان

- اهمیت جهانی انقلاب افغانستان
- انترناسیونالیسم پرولتری
- از انترناسیونالیسم پرولتری چه میدانیم؟
- موضع ما در قبال جمهوری توده‌ای چین

فصل دوم

- ۵۷ - اوضاع کنونی و وظایف ما -
- نفوذ سوسیال امپریالیسم روسیه در افغانستان
- ۶۱ - خصوصیات جنبش ما
- خصوصیات اسلامی جنبش
- خصوصیت توده‌ای بودن جنبش
- خصوصیت ملی، مترقی و طبقاتی جنبش
- چرا جنبش ملی کنونی یک جنبش طبقاتی است؟
- خصوصیت منطقه‌ای، قومی، مذهبی، قبایلی، عشیره‌ای، و ملیتی
جنبش
- ۶۴ - خصوصیت خودبخودی جنبش
- انحرافات راست و "چپ" در قبال جنبش کنونی
نیروهای انقلاب و ضد انقلاب
(استراتژی و تاکتیک)
- ۷۳ - وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن
- در رابطه با طبقه مالکان ارضی فئودال
- در رابطه با بورژوازی کمپرادور
- ۸۰ - نیروهای محرکه انقلاب
- طبقه کارگر
- دهقانان
- خرده بورژوازی
- بورژوازی ملی
- ۸۶ - نیروهای سیاسی و اجتماعی
۱ - نیروهای سیاسی
- نیروهای سیاسی مذهبی
- قشریندی درونی جنبش مذهبی

به پیش در راه وحدت استوار و متحد تمام سازمانها، محافل
و افراد جنبش در راه ایجاد حزب انقلابی پرولتاریای کشور!

باتوجه به تشنت تئوریک - سیاسی حاکم بر جنبش سیاسی
طبقه کارگر افغانستان، سازمان رهایی افغانستان از این
بیعد نشریه سیاسی - تئوریک خود را بنام "شعل رهایی"
به نشر می سپارد. نشریه ای که بتواند مبارزه ایدئولوژیک
درون جنبش را منعکس نماید و زمینه برای حل اختلافات
جنبش بیابد. از اینرو سازمان رهایی افغانستان از کلیه
افراد، محافل و سازمانهای جنبش میخواهد که با برخورد
نقادانه و سالم به محتوای نشریات ما در این مبارزه سهم
گرفته و با منعکس کردن نظرات، انتقادات و پیشنهادات
خود در این نشریه به مبارزه ایدئولوژیک در جنبش غنا
بخشند.

سازمان رهایی افغانستان

جدي ۱۳۵۹

آنها تصدیق مقاومت و ایمان شان حک شده، میخواهیم. پیشاهنگی که در میان
آتش سنگرها، کوره‌ها و کوره‌راههای روستاها ساخته میشود.

سازمان ما پایهای از این سنگر و یابختی از این جنبش است که ده سال
باوجود ضربات دشمن انشعابات و دشواری‌های مختلف توانسته با کاربی‌سرو
صدا هسته‌های سیاسی - سازمانی خود را بین کارگران دهقانان و روشنفکران
و درجبهات جنگ، مناطق آزادشده و شهرها مستحکم ساخته و مشی سیاسی
خود را که در "اعلام مواضع ما و جنبش‌های اخیر" درثور ۵۸ به جنبش ارائه
داده شده بود، تدوین نموده و در جریان مبارزه در عمل انقلابی بکار برده
است. سازمان ما اکنون با پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک گام دیگری به سهم خود
در راه ایجاد پیشاهنگ گذاشته، گامی که ایجاد شبکه‌های تشکیلاتی از نظر
عینی و تدوین مشی معین سیاسی از نظر ذهنی حقیقت آنرا منعکس میکند.
اما پیشاهنگ یا حزب که در توفان کنونی ملت ما چون مرغ توفان به پرواز
درآید، نمیتواند به تنهایی و بدون وحدت تمام اجزاء جنبش در پرتو
اندیشه‌های نوین ایجاد گردد.

ما اصول و راههای ایجاد چنین حزبی را در نوشته "اوضاع کنونی و
وظایف ما" که در شماره اول "شعل‌رهای" (ارگان سیاسی - تئوریک سازمان
رهایی افغانستان) انتشار یافته، جمع‌بندی نموده و آنرا به عنوان نظر و
پیشنهاد به جنبش کشور ارائه میداریم. تا ضمن بحث و برخورد نقادانه در
فضای سالم آموزش متقابل و در عمل انقلابی ریشه وحدت را در زمین انقلاب
بیشتر بگسترانیم. مایکبار دست وحدت را به تمام سازمانها، محافل و عناصر
این جنبش دراز می‌کنیم. تا همه با هم شویم. "من" و "تو" "ما" شوند و
نجوای درون سنگر ما فریادی گردند که تمام توده‌های ملت را بوحدت فرا
بخواند و آذر خشوار قلب ظلمت پراکندگی را بشکافد و بر تارک قیام ملت
قهرمان ما بدرخشد.

این هدفیست که در جریان مبارزه ایدئولوژیک سالم و کار مشترک عملی
میتوان به آن رسید. مبارزه ایدئولوژیک که در عرصه عمل جهت‌دار گردیده،
در خدمت آن و در رابطه مشخص مسائل و معضلات جنبش و انقلاب ما بوده و از

پیش درآمد سخن

اوضاع جهانی شدت در حال تغییر و دگرگونی است. درین اوضاع ابرقدرت سوسیال امپریالیستی روسیه در راه تسخیر جهان نخست از همه به صورت مستقیم در افغانستان این سرزمین شیفتگان آزادی پا نهاده است تا به فتح دنیا بپردازد، سرزمینی که آشیانه تسخیر ناپذیر عقابان سرکش است. بحق که تاریخ رسالت یاسبانی این سرزمین را به فرزندان سلحشور ملت قهرمان ما گذاشته است. درمقابل تجاوز این ابرقدرت حریص، توفان نبرد رهایی بخش توده های میلیونی ما، راه بسوی استقلال گشوده و ساخت کشور خود را به کوره آتشین دشمن سوز بدل ساخته است.

اگر کشورهای جهان سوم گرهگاه تضادهای جهان معاصراند، افغانستان به مرکز گرهی مناطق توفانی جهان بدل شده است. ولی هنوز این توفان انقلابی ملت ما متمرکز و هدایت شده نیست و به مرکز هدایت کننده آگاه و مسئول نیاز دارد که تمام حرکت های کنونی را متشکل ساخته و در دشمن را به طور کامل فرو ریزد، این نیاز توده های بپا خاسته ما را جز پرولتاریا و حزب سیاسی او پاسخ نمیگوید.

ما یقین داریم که با محکم بدست گرفتن دو اصل بیوتدیایی با توده ها و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، طی جریانی، سازمان ما بادیگر سازمانها، محافل و شخصیت های جنبش مارکسیستی به این نیاز جنبش انقلابی ضرورتا پاسخ خواهد گفت.

سازمان رهایی افغانستان (سابق گروه انقلابی خلقهای افغانستان) به مثابه سازمان با تجربه و آبدیده در جنبش انقلابی کشور ما با فعالیت متشکل و بیگبر ده ساله و با کار بی سرو صدا قادر شده است پایه‌های سازمانی و سیاسی خود را در سطح کشور محکم و استوار بسازد. سازمان رهایی افغانستان با وجود فشار و ضربات شدید از طرف رژیم‌های گذشته و سوسیال امپریالیسم، شهادت برخی از اعضای رهبری، کادرها، اعضا و طرفداران خود و انشعابات مختلف از درون، با کوله‌باری از تجربه در شرایط اختناق، فاشیسم و اشغال کشور همچنان استوار در راه استقلال افغانستان و در راه شکوهمند آرمان ستمکش‌ترین طبقه می‌رزد و به دورنمای خود معتقد و وفادار است.

سازمان ما که قبلاً "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" نامیده می‌شد، از آنجائیکه اسم "گروه" منطبق با واقعیت تشکیلاتی ما نبود و تشکیلات ما از دیرزمانی شرایط یک سازمان را دارا شده بود، با در نظر داشت وضع واقعی ما و پیشنهادهای اعضا و طرفداران سازمان، هم‌اکنون خود را "سازمان رهایی افغانستان" اعلام می‌دارد و برای نخستین بار ارگان سیاسی - تئوریک خود را بنام "مشعل‌رهایی" هرچندگاه بنابر نیاز و معضلات سیاسی - تئوریک جنبش به نشر می‌سپارد. حیاتی بودن اهمیت تئوری برای جنبش انقلابی و سم‌یابی صحیح بی‌نیاز از بحث است. اما تئوری‌هایی می‌تواند راهنما باشد که نتیجه جمع‌بندی پراتیک مشخص بوده، به آن خدمت کند، ابهامات را روشن ساخته و راهگشا باشد. "مشعل‌رهایی" که با در نظر داشت این اصل و نیاز جنبش انتشار می‌یابد هرگز از اصل "پراتیک - تئوری - پراتیک" دور نخواهد شد. از اینرو تمام مقالات آن در آینده در رابطه با اوضاع مشخص کشور و اوضاع بین‌المللی خواهد بود. همچنین "مشعل‌رهایی" ابزار است بدست سازمان ما در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک رفیقانه در جنبش انقلابی کشور. از اینرو نظریات، پیشنهادات، انتقادات و مشاجرات ایدئولوژیک سازمانهای انقلابی را تا آنجا که در رابطه با مسائل اساسی جنبش انقلابی ما باشد، انتشار خواهد داد.

سازمان رهایی افغانستان در نخستین شماره "مسلرهای" نوشته
"اوضاع کنونی ووظایف ما" را به پیشگاه جنبش انقلابی کشور ارائه میدارد.
نوشته "اوضاع کنونی و وظایف ما" که از نظرگاه ما پاسخی به مسایل اساسی
جنبش و مرحله کنونی انقلاب کشور و درحد توان تلفیق م - ل - اندیشه مائو
تسه دون بر شرایط مشخص، تفریح و درهم پیچیده جامعه ما است جهت
روشنگری و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک در جنبش انقلابی کشور ارائه میگردد.
به امید آنکه سازمانها، محافل، و عناصر جنبش مارکسیستی جهت روشنگری
بیشتر و پیشبرد سالم مبارزه ایدئولوژیک و بخاطر غلبه بر تشتت فکری، به
این نوشته برخورد نقادانه کرده و مواضع خود را ابراز دارند تا در مسایل
اساسی و مخصوصاً انقلاب افغانستان دید روشن و مواضع دقیق داشته و بدین
صورت در فضای آموزش متقابل یک گام اساسی در راه وحدت جنبش
مارکسیستی برداشته باشیم.

به امید وحدت پولادین جنبش مارکسیستی در راه ایجاد حزب پرولتاریا!

به امید پیروزی بزرگ ملت قهرمان ما!

فصل اول

نگاهی به گذشته جنبش مارکسیستی افغانستان

بورژوازی ملی افغانستان طی سالهای ۱۹۲۰ و اوایل سالهای ۱۹۳۰ زیر تاثیر رفرم‌های بورژوا- تجاری شاه امان‌الله و اوضاع مساعد بین‌المللی (سالهای پس از جنگ جهانی اول) در حال تدوین برنامه‌های خود در ساحت تجارت و صنایع بود. جنگ دوم جهانی نیز فرصتی بود برای چنین‌رشدی. پس از جنگ جهانی دوم و تثبیت موقعیت امپریالیستها، بورژوازی نو خاسته ملی بخصوص در ساحت تجارت با تشدید نفوذ سرمایه‌های غرب روبرو میگردد. اشرافیت فتودالی که گرداننده دولت بود، قشر فوقانی بورژوازی ملی را بسوی خود کشانده، با سرمایه‌های غرب هم‌آغوش شده و طبقه انگل دلال وابسته (بورژوازی کمپرادور) را پرورش میدهد و بورژوازی ملی تحت فشار آنها قرار می‌گیرد. مبارزات مشروطه طلبی دوره ۶ و ۸ شورا نمایشی از تلاش و حرکت بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی شهری علیه مطلقیت فتودالی و روند نفوذ سرمایه‌های غرب در کشور است.

این جنبش حرکت دمکراتیک بورژوازی ملی، اقشار خرده‌بورژوازی و روشنفکران مشروطه طلب می‌باشد که در حرکت‌های بعدی تاثیر خود را می‌گذارد. طی سالهای ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۴۰ بارش صنایع استخراجی، معادن و نساجی عمدتاً در بخش اقتصاد دولتی، کارگران صنعتی بمثابه یک طبقه در حال شکل‌گیری بود و همپای آن تعلیمات عالی گسترش یافت و بتعداد روشنفکران جامعه افزوده گشت. طی همین سالها دسته‌های انقلابی و مارکسیست در حال پیدایش بودند.*

* شواهدی نشان میدهد که حرکت‌های مارکسیستی مدتها قبل از این دوره نیز وجود داشته‌اند. چنانچه تحقیقات ما در این زمینه کامل گردد در فرصت مناسب آنرا در اختیار جنبش خواهیم گذاشت.

پس از علی سدن اختلاط جنبش بین‌المللی کارگری (۱۹۶۳) و تأسیس باند "دمکراتیک خلق" نخستین هسته "سازمان جوانان مرفی" در برابر رویزیونیسم معاصر و تکررهای آن موضع گرفت و با جلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای "تدای خلق" در میزان ۱۳۴۴ "سازمان جوانان مرفی" را (س.ج.م.) بنیان گذاشتند. همزمان با اعلام "دمکراسی" در سال ۱۹۶۲ پلمیک جنبش بین‌المللی کارگری علی گردید، در زمستان ۱۳۴۳ تقریباً اکثریت روشنفکران مخالف سیاسی متقابل چپ به مشی رویزیونیستی گزاشیده بودند. در همین سال باند "دمکراتیک خلق" ایجاد شد و در انتخابات سال ۱۳۴۴ شرکت کرد و نمایندگانی به پارلمان فرستاد و در بهار سال ۱۳۴۵ با بیرون دادن جریده "خلق" رویزیونیسم را بطور سیستماتیک ارائه کرد. علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید در عقب‌ماندگی فرهنگی-سیاسی، استبداد شرقی هیئت حاکمه، درنخستین برآمدهای سیاسی ضدزیمی بوسیله رویزیونیستها آنهام زیرنام سوسیالیسم علی و با سوءاستفاده از اعتبار گذشته کشور شوراها و همچنین باید در نطفای بودن جنبش مارکسیستی کشور دید. متقابلاً روشنفکران انقلابی در برابر رویزیونیسم شوروی موضع گرفتند، دست به افشای باند "دمکراتیک خلق" در میان حلقه‌های محدود روشنفکری زدند و در خزان ۱۳۴۴ در جریان این مبارزه "س.ج.م." را بنیاد گذاشتند و مبارزه خود را چنان سازمان دادند که: ".... مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر در محراق همه آنها قرار داشت" (سند سازمان جوانان مرفی).

در حادثه سوم عقرب ۱۳۴۴ هیئت حاکمه افغانستان بنابر سرشت ارتجاعی خود به سرکوب خونین اجتماع روشنفکری در اطراف پارلمان دست زد. جنبش روشنفکری از همان سرآغاز عملی خود (درین دوره) شکل سیاسی بخود گرفت و در سیاسی شدن پروسه بعدی جنبش‌های روشنفکری-کارگری علیه رژیم تاثیر بزرگی بجا ماند. حادثه سوم عقرب که برده از روی "دمکراسی" سلطنت و پارلمان بازی او برداشت عملاً بین دوخط و دوره مرز تمایز کشید و در این روز خونین، این دوره در معرض امتحان قرار گرفتند. راه

رویزیونیستی که حلو مقاومت قهری روشنفکران را می‌گرفت و راه انقلابی که طرفدار مقاومت و بالمثل، دامن زدن این مبارزه جهت افشای دولت، پارلمان، قانون اساسی و مبارزات مسالمت‌آمیز بود. اولین تجربه جنبش روشنفکری در حادثه سوم عقرب که با اوجگیری و مقاومت متشکل و همبستگی مجامع روشنفکری همراه بود، منجر به اولین شکست رویونیسم در عمل شد و راه را برای الترناتیو دوم باز کرد. این دو خط و دوراه در تضاد با هم در کل پروسه بعدی تکامل یافت و در اساسی‌ترین زمینه‌ها شکل گرفت.

اوج‌گیری جنبش روشنفکری خرده‌بورژوازی علیه رژیم بمثابه واقعیت اجتماعی - سیاسی موجود تاثیر عمیقی در مشی، راه و بنا شکل‌گیری و تکامل فعالیت عملی "س.ج.م." و جریان "شعله‌جاوید" تحت رهبری آن بجا گذاشت. "س.ج.م." که بر اساسات محکم تئوریک - سیاسی و سازمانی بنا نشده بود تا این جریان را تابع مشی و راه مارکسیستی خود سازد، بعکس خود تحت تاثیر آن قرار گرفت و بمثابه سازمان تنظیم فعالیت‌های انقلابی روشنفکری و علنی درآمد، بجای پهن ساختن ریشه در عمق، در سطح گسترش یافت. بخصوص که باند "دمکراتیک خلق" با انتشار جریده "خلق" در سال ۱۳۴۵ و "پرچم" در سال ۱۳۴۶ جمعیت زیاد روشنفکران را در راه رفرمیستی - رویونیستی بسیج کرده بود.

متقابلاً "س.ج.م." در جهت مخالفت و افشای آن بطور پراکنده در فعالیت‌های علنی و روشنفکری شرکت ورزید تا اینکه در سال ۱۳۴۷ امتیاز هفته‌نامه "شعله‌جاوید" را بدست آورد.

"شعله‌جاوید" که تحت رهبری "س.ج.م." انتشار یافت با رد تزه‌های رویونیستی "خلق و پرچم" و افشای فعالیت‌های اعتصاب شکنانه و ضد انقلابی آنها به تبلیغ م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون طی مبارزه علیه روند رویونیسم و رفرمیسم و دفاع از راه انقلاب قهری پرداخت که به این صورت نقش مهم تاریخی را در جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ ایدئولوژی راه را برای مارکسیسم و گسترش بعدی آن در جامعه ما باز کرد. (چیزیکه ما در اوایل بریدن از "س.ج.م." و جریان شعله‌آنها نمی‌دیدیم و

به نفعی کامل آن دست زدیم و بدینصورت دچار برخورد یک جانبه شدیم. (۰).
 این جریان در مدت کوتاهی جاذبه بسیاری در بین روشنفکران انقلابی و
 مخالف رژیم پیدا کرد و سرعت را دیکالمرشد، اوجگیری جنبش کارگری و
 توده‌های در کشور نیز در رشد این جریان تاثیر مثبتی بجا نهاد. اما
 "س.ج.م.۰" چون فاقد یک برنامه عملی روشن، مشی معین سیاسی و تشکیلات
 منضبط و دارای امکانات محدود بود، بناءً باتمام توانایی فقط میتوانست این
 جریان علنی در سطح تظاهرات، میتینگ‌ها و اتحادیه‌های روشنفکری فعالیت
 خود را سازماندهی نماید. بنابراین با وجود اهمیت بسیار این مبارزات از
 آنجائیکه کلیه فعالیت‌های "س.ج.م.۰" در سطح دمکراتیک - روشنفکری و
 علنی قرار گرفت و در این جهت تکامل کرد ("س.ج.م.۰" نتوانست در
 کار علنی هم به فعالیت درست در جهت جلب توده‌ها بپردازد و موفق به
 ایجاد تشکیلات‌های صنفی - علنی و نیمه‌علنی نگردد و کار در تشکیلات‌های
 علنی را مورد توجه قرار نداد) قادر نشد در زمینه‌های تئوریک - سیاسی و
 سازمانی در جهت ایجاد یک سازمان مستحکم پرولتری تکامل کند که
 استحکامش در پیوند با توده‌ها باشد و بتواند مناسبات صحیح میان کار
 سوسیالیستی و دمکراتیک، میان کار مخفی و علنی را در سازمان برقرار سازد.
 "س.ج.م.۰" قادر نشد در جریان مرزبندی با رویزیونیسم مسایل حاد
 جنبش مارکسیستی را از لحاظ تئوریک و سیاسی روشن سازد، نقشه دقیق برای
 یک مدت طولانی فعالیت خود را معین نماید، خصلت و چگونگی پروسه ایجاد
 حزب را از لحاظ تئوریک و سیاسی روشن کند و عملاً در راه ایجاد حزب
 بکوشد، موضع، سیاست و تاکتیک‌های خود را در قبال مسایل اساسی جنبش
 ارائه دارد.

"س.ج.م.۰" پس از توقیف "شعله‌جاوید" نتوانست مبارزات ایدئولوژیک
 منظم و سازمان یافته را علیه رویزیونیسم معاصر در جامعه به پیش برده و
 مارکسیسم را میان روشنفکران هرچه بیشتر و عمیقتر تبلیغ کند. "س.ج.م.۰"
 همچنین در زمینه‌های تشکیلاتی قادر نشد سازمان را به سازمان هرچه پنهانتر
 برساند و به یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای تکامل دهد، تا بتواند سازمان

ادامه‌کار در جنبش باشد: "سازمان انقلابی محکم و بدون چون و چرا برای همین لازم است که به جنبش جنبه بایندازی بدهد و آنرا از احتمال حملات ناسنجیده برحذر دارد... یگانه اصل جدی سازمانی برای کارکنان جنبش ما عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن دقیق اعضاء و آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای "س.ج.م" در جریان فعالیت علنی-دمکراتیک و روشنفکری نشو و نما کرد و نتوانست یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای، با تقسیم دقیق وظایف و پرورش انقلابیون حرفه‌ای در کسب تخصص در هر رشته از فعالیت، با تشخیص اشکال مبارزه و سازمان دادن فعالیت خود در اشکال مختلف و دیدن تدارک برای ادامه‌کاری در شرایط اختناق تکامل کند. در عوض "س.ج.م" بر عکس بطور یک‌جانبه در شرایط قانونی رشد کرد و از آنجا که به کار منظم و همه‌جانبه و غیرعلنی نپرداخت و قادر به ایجاد دستگاه غیرعلنی و منظمی برای رهبری مبارزات طبقاتی نشد منطقی در شرایط غیرقانونی بی‌سلاح می‌ماند.

یکی از ضعف‌های مهم "س.ج.م" آن بود که تا پایان نتوانست مبارزه ایدئولوژیک درونی را بدرستی پیش برده، بر اشتباهات و گرایشات ناسالم خود و دیگران غلبه نموده، تضادهای درونی را بدرستی حل کرده و جمع‌بندی دقیقی از فعالیت‌های انجام گرفته ارائه دهد تا راه آینده روشن شده و از اشتباهات در آینده اجتناب گردد. "س.ج.م" نتوانست شناخت خود را همواره از سطح به عمق و از حسی به منطقی تکامل داده و در نتیجه وحدت‌های اولیه درون سازمان را تعمیق بخشند. برعکس سازمان در جهت فعالیت یک جانبه بیرونی رشد کرد و از آنجا که از مبارزه درونی سالم محروم مانده بود، نقطه‌نظرها، مشی‌های مختلف و اختلافات نه‌تشخیص‌شده، و نه در راه حل اصولی آن تلاش صورت گرفت. در یک فضای لیبرالیستی و فقدان مبارزه ایدئولوژیک درونی سازمان، نظریات و مشی‌های گوناگون زمینه حیات پیدا کرد و نطفه اختلافات و انشعابات بسته شد. انشعابات بعدی محصول نقطه‌نظرهای مختلف بود که نمیتوانستند در آن فضا بصورت اصولی حل گردند و فضای لیبرالیستی خیرا آنرا به جدایی می‌کشاند.

علت همه این نواقص را باید در تاریخ جنبش مارکسیستی، کمبود

معرفت، فقدان تجربه عملی مبارزاتی، شرایط تاریخی پیدایش جنبش

مارکسیستی، شرایط شکل گیری و فعالیت "س.ج.م"، ترکیبات و عدم ارتباط

استوار و ارگانیک با پرولتاریا و توده های رنجمکش و بالاخره در برخورد های

نادرست رهبری دید.

بدان عوامل بالا تضادهای نهفته در سازمان و جریان در سال ۱۳۴۹

طی انشعاباتی، نخستین تبارز خود را یافت. انشعابیون با ارائه نظریات و

انتشار "پس منظره تاریخی" قادر نشدند اشتباهات سازمان و جریان و علل

اساسی آنرا بر همگان از طریق یک مبارزه سالم برملا ساخته و آلترناتیوی به

جنبش ارائه دهند. آنها از یک برخورد ماتریالیستی تاریخی بدور می شوند و

از ارزیابی جنبش و علل اشتباهات آن به نقض مطلق اشخاص توسل می جویند

(اشخاصی که با وصف اشتباهات نقش تاریخی ای در جنبش مارکسیستی کشور

داشتند. در این مورد ما نیز در نوشته "باطرد اپورتونیزم..." به نحوی از

انحاء به چنین اشتباهی در غلطیدیم.) و سر آغاز فعالیت سازمان و جریان را

در به اصطلاح توطئه دربار می بینند.

آشفته فکری درون سازمان و جریان، فقدان مشی تئوریک سیاسی و

خواست روشنفکر به خاطر دست یابی به تئوری مارکسیستی، فقدان روابط منظم

تشکیلاتی و کارمشکل، عدم وجود نقشه و سیاست برای فعالیت عملی و پیوند

باتوده ها در کنار خیزش جنبش های خود بخودی طبقه کارگر و سایر توده ها در

سطح کشور، عواملی بودند که سازمان و جریان از جنبش های خود بخودی عقب

می ماند و متناسباً "بصورت تضادهای درون سازمان و جریان منعکس می گردید."*

شکست مشی "سازمان جوانان مرفقی" و جریان تحت رهبری آن در عمل

طی چند سال، بالا رفتن شناخت نسبی رفقا از تئوری مارکسیستی و تجارب

تاریخی عده ای از کشورها و توجیه نیازی های میهم جنبش مارکسیستی و

رهبری "س.ج.م" در چهارمین جلسه همگانی خود در سال ۱۳۵۴ به مقداری

از اشتباهات خود پی برده و از آن انتقاد نمود. اما بعد از این جلسه "س.ج.م"

با آخرین انشعاب بمثابة یک سازمان از بین رفت. (رجوع شود به گزارش سیاسی

به چهارمین جلسه همگانی "س.ج.م")

جنبش توده‌ها، سبب شد تا به شناخت نسبی از اشتباهات و انحرافات "س.ج.م" نائل گردیم. ما با شناخت و طرح اساسی‌ترین مسائل انقلاب در حدود درک خود، مرز اختلاف خود و "س.ج.م" را روشن ساختیم ولی از آنجا که زمینه یک مبارزه ایدئولوژیک سالم وجود نداشت، انتقادات و پیشنهادات ما تاثیری در سازمان نگذاشت و بدان توجه نگردید و امکان مباحثه از طرف رهبری "س.ج.م" از بین رفت و بالاخره در سال ۱۳۵۱ منجر به انشعاب گردید و "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" (نام قبلی سازمان ما) تاسیس شد. سازمان ما با وجود طرح اساسی‌ترین مسایل جنبش مارکسیستی و بحث روی مهمترین اشتباهات و انحرافات "س.ج.م" از آنجا که درک آن از اشتباهات و نقش مثبت تاریخی "س.ج.م" و "شعله‌جاوید" و عوامل آن نسبی و در بررسی موارد ناقص بود نمیتوانست به تمام سئوالات پاسخ روشن و صریح دهد و این اشتباهات در سازمان ما تداوم نیابد، اما با آنهم از یک دید تاریخی طرح اساسی‌ترین مسائل و اعلام مواضع اصولی در جنبش مارکسیستی و مرکزگی میان دومی از طرف سازمان ما هرچند ناکامل گامی به پیش بود.

سازمان ما با طرح این مواضع برای نخستین بار در جنبش مارکسیستی به یک سلسله از بنیادی‌ترین ضروریات جنبش از نظر سیاسی پاسخ گفت:

— سازمان ما در جریان انتقاد از "س.ج.م" روی پیوند تئوری با پراتیک از طریق روشنفکر انقلابی در مبارزه طبقاتی توده‌ها و جمع‌بندی تجارب آنها و آموختن درجریان پراتیک مبارزه طبقاتی تاکید ورزید و از مشی خرده‌بورژوازی روشنفکری و باقیماندن در آن چهارچوب انتقاد بعمل آورد و بر پیوندیابی روشنفکران با کارگران و دهقانان و سایر توده‌های زحمتکش تاکید نمود.

— از فعالیت صرفاً قانونی و علنی "س.ج.م" که طی چندین سال در آن محدوده باقی مانده بود انتقاد شد و بطور عمده بر کار مخفی بی سرو صدا سازماندهی و پیوندیابی با توده‌ها و گستراندن شبکه‌های مخفی تاکید صورت گرفت.

— سازمان ما به داشتن یک مشی مشخص سیاسی هم در زمینه مبارزات روزانه و هم در رابطه وظایف مرحله‌ای، و بداشتن تاکتیک و استراتژی روشن تاکید

ورزید و خواستار طرح شعارهای مشخصی شد که بتواند با در نظر داشت خواسته‌های جنبش، آنها بسوی اهداف تاریخی طبقه کارگر بکشانند.

— سازمان ما کوشش نمود تا با ارزیابی از شرایط مشخص و خصوصیات جامعه ما مواضع و نقطه‌نظرهای خود را در رابطه وحدت در جهت ایجاد حزب بمنابیه وظیفه مرکزی طرح نماید. سازمان ما خواستار وحدت نه در چارچوب بحثهای صرفاً عام بلکه در مواضع مشخص نیز گردید.

— سازمان ما زوی داشتن روحیه و اسلوب انتقاد و انتقاد از خود و آنها معیار جدی بودن سازمان و حزب دانستن با فشاری نمود.

با وجود طرح اساسی‌ترین مسائل جنبش انقلابی از طرف سازمان ما، خود سازمان نیز دچار اشتباهات جدی شد. سازمان ما در آن زمان قادر نشد وظایف سیاسی و سازمانی آن مرحله جنبش را در رابطه با امکانات خود دقیقاً تشخیص کند و تمام نیروی خود را در جهت حل آن متمرکز سازد، سازمان بدون تدارک کافی مرکز کار خود را انتقال به روستاها قرار داد کاریکه کاملاً درست بود ولی پس از تدارک کافی سیاسی و سازمانی باید صورت می‌گرفت. عامل تاریخی این اشتباه را باید در مبارزه سازمان ما علیه مشی علیی، شهری و روشنفکری "س.ج.م" دید که در مبارزه بایک قطب به قطب دیگر قرار گرفت. مزید براینکه نازل بودن سطح تئوریک و فقدان تجربه کافی و جلب شدن وسیع عناصر و دسته‌های جریان و ایجاد روابط وسیع دست و پاگیر سازمان را بجای جمع‌بندی دقیق و همه‌جانبه از فعالیت‌های گذشته دچار گرایش شدید انتقال بدون تدارک به روستاها ساخت و در نتیجه تا حدودی نیروهای ما پراکنده شد و از تمرکز نیرو و تدارک تئوریک سیاسی و سازمانی بطور سیستماتیک و تحکیم روابط سازمانی و تأمین انضباط جلوگیری کرد. عدم ارزیابی دقیق از وضع و امکانات خود، ما را به اشتباه کار قبل از موقع، اشتباه تاکتیکی کشید که بخودی خود برکل حیات سازمان تأثیر بجا ماند. بناء عدم تقسیم کار، عدم رعایت پنهانکاری، بی‌انضباطی، پائین بودن معیارهای عضوگیری نیز طبعاً دیده می‌شد. در چنین شرایطی سازمان قادر نبود وحدت‌های اولیه روشنفکران را بطرز درست تحکیم بخشد (بخصوص در

دورانی که جنبش‌های توده‌ای نیز فروکش کرده بود) همچنین سازمان قادر نگردید تا مشی توده‌ای را با تحکیم سیاسی و سازمانی خود در عمل پیاده کند و به علت عدم استحکام درونی در فعالیت مبارزاتی در سطح جامعه اقدام نماید.

شرکت در مبارزات توده‌ای، تشکل و سازماندهی توده‌ها سعی در برپا نگذاشتن توده‌ها به مبارزه و برقراری روابط ارگانیک بین سازمان و جنبش توده‌ای مسائلی‌اند که سازمان بدرستی موفق نشد به آن بپردازد.

سازمان در کار ترویج و تبلیغ نیز نتوانست بصورت گسترده فعالیت کند و یک ارزیابی مشخص از وضع سیاسی و اجتماعی کشور ارائه نموده و خطر اصلی و بخصوص نقشه‌های سوسیال امپریالیسم روس و توکران آنها را در قبال کشور ما دقیقاً بشناسد.

در این اوضاع برخی از عناصر در شرایطی که گروه کنفرانسی را برای جمع‌بندی گذشته و روشن کردن راه آینده و انتقاد از گذشته کار خود و اصلاح آن در حوت ۱۳۵۴ دایر ساخته بود، علم انشعاب را بلند کردند و به توطئه، تحریک و ارتباطات غیر تشکیلاتی دست زدند. آنها دو تکه را به مثابه اختلاف و بهانه‌ای برای انشعاب پیش کردند: یکی به اصطلاح "برخوردایده‌آلیستی به اخلاقیات" بود.

آنها با نفی نقش اخلاقیات مارکسیستی سجد به اخلاقیات خرده بورژوازی روشنفکرانه زدند و کسب آنها در جریان مطالعات تئوریک خود بخود فورموله کردند. و به این صورت توجیه تئوریک برای فراکسیونیم، جاه طلبی خودخواهی و انگیزه‌های ضد سازمانی خود فراهم نمودند. سلاح دیگر آنها "مشی اکونومیستی" سازمان بود. آنها فقط بخاطر محدودیت تبلیغات سیاسی و فقدان روزنامه سیاسی و بعثت وجود مشی توده‌ای که روشنفکران رانه رفتن در میان توده‌ها و پیوند با آنان بر می‌انگیزد و خواسته‌ها و آگاهی مردم را مبدا قرار میدهد، مشی سازمان را یک مشی به اصطلاح اکونومیستی تشخیص دادند. بدون آنکه کوچکترین تحلیل از مرحله رشد گروه از لحاظ تاریخی ارائه دهند. آنها " نوشته ایدئولوژی

جست؟" را بنماید سند. "محکومست" سازمان بیرون دادند. این نوشته در حقیقت تحریف و تفسیر ضد مارکسیستی از ایدئولوژی و جدا ساختن اخلاقیات از چهارچوب ایدئولوژی مارکسیستی و آنرا نتیجه پراتیک دانستن که بالاخره "خود بخود" در افراد "الفا" میگردد نبود. در این نوشته انقلابی بودن زیر نام "عمده شدن اخلاقیات" کاملاً رد میگردد و مرز تمایز روشنفکران غیرانقلابی و آکادمیسین از یک طرف و روشنفکران انقلابی از طرف دیگر زدوده میشود. بناءً نتیجه گیری میشود که گویا مبارزه بخاطر پرورش اخلاقیات مارکسیستی مبارزه ایست بی ثمر، ایدئالیستی و غیرضروری و گویا روشنفکر همینکه به حداقل تئوری مارکسیستی، آنهم از طریق مطالعات کتابی دست یافت دیگر مارکسیست "ناب" است و صاحب اخلاقیات عالی. این جزوه معتقد است که لیبرالیسم در اشکال گوناگون آن ناشی از طرز تفکر، روحیات و در آخرین تحلیل ناشی از منافع خرده بورژوازی نیست بلکه ناشی از عدم درک تئوری است. در این جزوه با اعلام اینکه "وظیفه" مبرم کنونی در این مرحله کتاب خواندن است "یکسره فعالیت انقلابی مردود شمرده میشود. این جزوه در واقع سندی است جهت تقدیس روشنفکر خرده بورژوا و ناراضی که از کلکتیویسم گریز دارد و با صد توجیه ضد مارکسیستی در پی تبریئه و تئوریزه کردن آن است که در ابتدا از سئوالات و پیشنهادات آغاز میکند و سپس برای روحیات اندیویدوالیستی خود توجیه تئوریک ایجاد میکند. "دنباله روی در مسایل تشکیلاتی نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر روحیه یک اندیویدوالیست آنارشیزم است. هنگامیکه سعی میکند تزلزل آنارشیزمی اش را (که در ابتدا ممکن است فقط اتفاقی بوده باشد) به یک سیستمی از نظریات، بیک اختلاف در اصول ارتقاء دهند. (یک گام به پیش دو گام به پس).

منشعین یانفی تمام دستاوردهای سازمان در حالی دست به اشعاب زدند که زمینه برای حل کامل این اختلافات وجود داشت و سپس گروه "اخر" را ایجاد کردند. از آنجا که آنها هیچکدام آلترناتیو مشخص برای جنبش و اعضایش نداشتند هیچ یک از اختلافات تئوریک - سیاسی و سازمانی جنبش را، برنامه و تاکتیک نکات مهم و مورد اختلاف رانه طرح و نه روشن ساختند.

بدین صورت انشعاب آنها نه بریدن دینامیک بلکه مکاشفگی و با انگیزه‌های
اعواگران بود. بناء نمیتوانست دورنمای روشن داشته باشد و از اینرو تلاشی
کامل آنها محصول همین عوامل بود. پیدایش این جریان عقب رونده کاملاً
طبیعی بود. از آنجا که عده‌ای روشنفکر نمی‌توانستند خود را باین وضع
جدیدی که کنفرانس نمیتوانست پدید آورد وفق دهند، مجبوراً "باید در مقابل
آن قرار می‌گرفتند. این انشعاب انعکاس مبارزه بین دومی بود که یکی
خواستار توقف جنبش و دیگری خواستار ادامه آن بود.

انشعاب دوم در سازمان در سال ۵۷ پس از کودتای عمال روس صورت
گرفت. در سال ۵۳ رفقای محفل شمالی با سازمان ما روی پاره‌ای از اساسی‌ترین
مسایل جنبش بصورت سطحی بتوافق رسیدند و متحد شدند و یک مرکز واحد را
ایجاد کردند. رفیق "مجید" مبارز شهید سه سال عضو مرکزیت گروه انقلابی
(نام قبلی سازمان ما) بود. این وحدت از لحاظ تاریخی گامی به پیش بود با
وصف آنکه کامل نبود و جنبه‌های ضعیف داشت اما سازمان نتوانست تمایل به
وحدت را با معیارهای درست و اصولی در این زمینه منطبق سازد. این رفقا،
در جریان انشعاب اگر موضع قاطع به طرفداری رفقای گروه اتخاذ کردند و
در این جریان وحدت ما فشرده‌تر شد. اما این وحدت اولیه باید هر چه
بیشتر تحکیم می‌یافت و اختلافات با مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی حل
میشد. باید جمع‌بندی از گذشته جنبش و دوطرف وحدت صورت می‌گرفت و راه
آینده را روشن می‌ساخت (با وجودیکه در همان اوایل وحدت، جمع‌بندی از
گذشته دو طرف صورت گرفت ولی ناقص و ابتدایی بود) برنامه، سیاست و
مشئ سیاسی را باید روشن می‌ساختیم و اما فضای متشنج حاکم بر مرکزیت
سازمان وضع مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی، پائین بودن درک ما از
تطبیق م. ل. اندیشه مائوسه‌دون، وحدت م. ل. ها، چگونگی ایجاد حزب
پرولتاریایی، مبارزه مسلحانه، مشئ توده‌ای و کار توده‌ای... و غیره عواملی
بودند که سازمان قادر به حل درست اختلافات در زمان بروز آن نشد تا
وحدت‌های اولیه را تحکیم بخشیده و بر ضعف‌ها و نارسائیهای درونی غلبه
کرده و بمثابة یک سازمان دینامیک عرض وجود کند. این وضع اختلافات را

دریاره‌ای از مسائل قبل از آنکه بصورت درست حل شوند، تشدید گردد.

اختلافات بطور عمده در سه زمینه عرض وجود نمودند:

۱- چگونگی و معیار وحدت ملی‌ها

۲- در رابطه ملی توده‌های ملی چریکی و مبارزه مسلحانه

۳- چگونگی برخورد به اوضاع جهانی

در این جریان آن رفقا مسئولیت جدایی را گرفتند و دست به انشعاب

زدند. بعداً این رفقا "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان" (ساما) را بنیاد گذاشتند.

انشعابات بی‌دری در جنبش مارکسیستی پس از ایجاد "س.ج.م" اگر از

نظر تاریخی همه نتیجه عدم پیوند جنبش باتوده‌ها، ناروشن بودن خواسته‌ها و وظایف مبرم جنبش، پائین بودن وضع معرفت و بالاخره عدم تجربیات علمی بود که در اشکال گوناگون و سطوح مختلف منعکس می‌گشت. اما از نظر چگونگی و خصوصیت، هر کدام از همدیگر متمایزند.

اگر بریدن ما از "س.ج.م" و جریان شعله توانست در مجموع راه خروجی را از

بحران حاکم بر جریان "شعله" بنیاد، انشعابات بعدی برعکس نه تنها راه

خروجی از بحران حاکم بر جنبش مارکسیستی نبودند بلکه جنبش را دچار

سرکشی بیشتر نموده و بر تمام مشکلات، تعدد مرکزیت‌ها را نیز می‌افزودند.

انشعابات و بو خودآمدن جریان‌های متفاوت در درون جنبش مارکسیستی صرفاً

به "بدنیتی" افراد رابطه نمی‌گیرد بلکه این اوضاع میتواند ناشی از مکانیزم

جنبش در مرحله معین می‌باشد.

سازمان ما پس از جمع‌بندی تجربیات و مسائل مبرم جنبش کشور، اکنون

ملی و ارزیابی خود را در ارتباط اساسی‌ترین مسائل اوضاع کنونی به پیشگاه

جنبش انقلابی ارائه می‌کند و در راه وحدت اصولی سازمان‌ها مبارزه مینماید تا

حزب راستین پرولتاریائی براساس ملی اندیشه مائوتسه‌دون و به اتکاء

توده‌های میلیونی بایه‌ریزی شود.

برای هر دو بوجود آورد. اما در هر کشوری این اتحاد سوسیالیسم با جنبش کارگری از نظر تاریخی بوجود آمده است. " (مهمترین وظایف جنبش ما) .

و هنوز در شرایط اعتلای جنبش توده‌ها این دو با هم بطور دیالکتیکی و کامل تلفیق نیافته‌اند. این دوره در مجموع یک دوره تمام از جنبش را نشان می‌دهد که ویژگی‌های عمده آن همچنان با برجاست.

(با وجود تغییراتی قابل توجه، خصوصیت این دوره تغییر نکرده است) .

مشخصه این دوره جنبش* که در مجموع تا هم‌اکنون ادامه دارد عبارت از: ضعف بودن رابطه ارگانیک با توده‌های کارگران و دهقانان، تشتت تئوریک - سیاسی و سازمانی، بناء دوره‌ده ساله را میتوان دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه جنبش مارکسیستی دانست که در آن مارکسیسم وجود دارد ولی بدون پیوند با جنبش کارگری. طی این مدت با آنکه پاره‌ای از اساسی‌ترین مسائل از لحاظ تئوریک در جریان مطالعه و آموزش م. ل. در رابطه با اوضاع کشور و مبارزه علیه نظرات ناصحیح روشن شده ولی جنبه‌های عملی و برنامه‌ای مارکسیست‌ها (وظیفه‌میرم) سمت‌گیری فعالیت و شیوه‌های مبارزاتی‌شان، وسایل و ابزار تحقق آن هنوز ناروشن و مبهم است. بناء جنبش مارکسیستی کشور تا هنوز درین بست بوده است. باید عمیقاً مضمون و محتوی این بست را درک کرده و راه خروج از آنرا با تحلیل مارکسیستی و براساس ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و با در نظر داشت اوضاع جنبش توده‌ها دریافت، و اگر ما راه واقعی از بین بردن این دوران را تشخیص دهیم و با

پس از کودتای ۷ ثور و خیزش نبرد توده‌ها علیه سیاست‌های صدملی مزدوران روس و بخصوص پس از تجاوز نظامی لشکر روس محافل و سازمانهای جنبش نظر به ارتباط طبیعی و محلی با اهالی و توده‌های مناطق مختلف تا حدودی پیوند برقرار ساخته و نفوذ یافته‌اند. ولی هنوز این نه کافی است و نه بر اساس سمت‌گیری سیاسی صحیح سازمانها صورت گرفته است. با وجود آن، این خود یک تحولی است در محافل و سازمانها در جهت ارتباط با توده‌ها.

تمرکز تمام نیرو در راه حل آن بگوئیم دوران اولین جنبش را پایان داده‌ایم و پاسخ کلی به سؤال "چه باید کرد؟" نیز در همینجا است. "اگر این مرحله را به طور قطعی از میان ببریم نمیتوانیم به پیش رویم" (ل) .

از آنجا که تعیین وظایف مارکسیست‌ها، ابزار انجام آن، وحدت م. ل. ها باید بر اساس ارزیابی دقیق وضعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و انقلابی، شرایط و اوضاع جنبش کارگری و جنبش عمومی توده‌ها و با توجه بموقعیت اردوگاه ضد انقلاب صورت بگیرد، بناء نخست به تحلیل از وضع جنبش مارکسیستی می‌پردازیم و نیازهای این جنبش را تشخیص داده و راه رفع آن و وظایف م. ل. ها را روشن می‌سازیم .

موقعیت جنبش مارکسیستی و مشخصه‌های آن:

۱- پیوند ضعیف و غیر ارگانیک با توده‌ها:

جنبش مارکسیستی کشور بنا بر عوامل تاریخی، معرفتی و طبقاتی هنوز در خطوط کلی مسیر جدا از توده‌ها را می‌پیماید که در نتیجه ضعف جنبش وجود پیوند ضعیف و غیر ارگانیک با توده‌ها است. اگر چه جنبش مارکسیستی نتوانسته بجذابی خود از جنبش توده‌ها در هر زمینه پایان دهد ولی نمیتوان مشخصات جنبش کنونی را با شرایط قبل از کودتای ۲۸ور یکی دانست. امروز جنبش مارکسیستی اولین گامها را در راه پیوند با توده‌ها گذاشته است. اما این پیوند هنوز ضعیف و غیر ارگانیک می‌باشد. حل تمام مسائل و معضلات جنبش ما اساساً با غلبه بر این ضعف ممکن است. جنبش مارکسیستی روشنفکری با تمام اهمیت خود بدون ارتباط ارگانیک با توده‌ها نمیتواند از خصوصیات ذهنی‌گرایی، آشفته‌فکری سیاسی - تئوریک ایدئولوژیک، سکتاریسم، محفل‌گرایی، و گروه‌گرایی و نفوذ نقطه‌نظرهای غیرپروлетری خود را وارهاند. استحکام سازمانی گروه‌های روشنفکری بمثابة ابزار مبارزه انقلابی توده‌ها بدون این عوامل تحقق پذیر نیستند. گروه‌های روشنفکری بدون این پیوند قادر به جلوگیری از انحرافات و اشتباهات خود نیستند. با وجودیکه عامل معرفتی - تئوریک (غیر مستقیم) تا حدی از انحرافات جلوگیری میکند ولی عامل اصلی در غلبه بر انحرافات و اشتباهات نیست.

سازمان ما که همیشه در موضع پیوند با توده‌ها تکیه میکرد برای نخستین بار در جنبش مارکسیستی کشور توانست راه عملی، وسایل و ابزار این پیوند را یافته و مواضع خود را با واقعیت موجود متطبق ساخته نظر خود را در این زمینه مشخص و دقیق بیان دارد و مسئله پیوندیابی را از شعار بعفل تبدیل نماید.

۲- تشتت سیاسی - تئوریک:

بنابر عقب ماندگی‌های فرهنگی و تسلط مناسبات فئودالی و استبداد

تشتت فکری و روشنفکری در کشور

تشتت فکری و روشنفکری در کشور

شرقی هیئت حاکمه افغانستان در طول تاریخ، جنبش فکری مارکسیستی دیرتر در افغانستان نطفه بست. بناء جنبش مارکسیستی در کشور ما از سابقه طولانی برخوردار نیست. در نتیجه اشاعه محدود مارکسیسم آنهم عمدتاً سطحی از سرآغاز فعالیت "شعله" تا هم‌اکنون، محدودیت مبارزه ایدئولوژیک و محدودیت تلفیق آن در مبارزه انقلابی توده‌ها، عدم جمع‌بندی علمی فعالیت‌های گروه‌های جنبش مارکسیستی در جهت ارتقاء شناخت حسی به عقلی، این همه عواملیست که مارکسیست‌ها را از تلفیق خلاق و علمی م.ل. اندیشه مائو تسه‌دون با شرایط مشخص باز می‌دارد و از درک صحیح مرحله کنونی جنبش، وظایف م.ل.ها در چنین مرحله تاریخی در سمت کلی آن و انتخاب ابزار و وسایل درست انجام این وظیفه از لحاظ تئوریک محروم می‌سازد.

بطور فشرده می‌توان گفت که "شعله" با نقشی که در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم ایفا کرد، نظریات مارکسیست‌ها را در مسائل اساسی در خطوط کلی آن طرح و تا حدودی روشن نمود، اما نه "شعله" و نه گروه‌های دیگر جنبش تا هم‌اکنون در مورد فعالیت عملی، برنامه سیاسی و شیوه‌های فعالیت طرح روشن ندارند و از همه بیشتر در این مورد در میان گروه‌های جنبش عدم تفاهم و ابهام وجود دارد.

اما این ارزیابی عمومیت جنبش را می‌رساند، از طرف دیگر رفع تشتت تئوریک - سیاسی بمثابة یک جریان تازه شکل گرفته در دگرگون کردن وضع عمومی جنبش پدیدار گشته است. سازمان ما در مقیاس فعالیت درونی، قادر شده خود را از تشتت تئوریک - سیاسی بصورت نسبی برهاند و راه را برای خروج کامل از پراکندگی و تشتت تئوریک - سیاسی مسلط بر جنبش هموار سازد.

۳- پراکندگی سازمانی:

ویژگی دیگر جنبش پراکندگی سازمانی و محفل‌گرایی است. محفل‌گرایی محصول نارسا بودن جنبش طبقه کارگر و توده‌ها از لحاظ تاریخی می‌باشد. اکنون که مبارزات توده‌های وسیع مردم ما در عالیترین شکل آن یعنی مبارزه مسلحانه، سرتاسر کشور را فرا گرفته، محافل هر روز از وظایف بزرگ انقلابی

عقب مانده به تنهایی قادر به انجام این وظایف نیستند. از سوی دیگر بسیاری از محافل بنا بر محدودیت و فقدان تقسیم کار و تامین ادامه کاری، فقدان کارهایی که ادامه دهنده کارها باشند در شرایط اختناق و ترور متلاشی شدند. جنبش مارکسیستی از خرده کاری، پراکندگی، تعدد مرکزیت و تقسیم نیروها به شدت رنج میبرد.

البته برقراری پیوند ضعیف و غیر ارگانیک بین جنبش مارکسیستی و توده ها و رفع نسبی تشنگی تئوریک - سیاسی حتی به مقیاس یک سازمان نمیتواند در زمینه تشکیلات و سازماندهی نقش مثبت خود را باقی نگذارد. به همین دلیل در زمینه تشکیلات نیز میتوان تغییری را در مقایسه با دوران قبل از کودتای ۲۸ تیر بوضوح نگریست. اما با وجود آن یکی از ضعف های جدی جنبش خرده کاری و محفل گرایی است که راه غلبه بر آن را باید در جریان انجام درست وظایف مبرم، ل ها تدارک دید. با آنکه غلبه بر پراکندگی سازمانی و خرده کاری و رسیدن به سازمان واحد سرتاسری هدفیست (وظیفه مرکزی م. ل ها) که حل تمام مسایل دیگر در خدمت آنست ولی پراکندگی سازمانی آن ضعف اصلی جنبش م. ل را میسازد که م. ل ها غلبه بر آن را اولی تر از همه وظیفه عاجل، فوری و مبرم قرار دهند، بلکه با محکم بدست گرفتن آن حلقه اصلی ضعف جنبش است که میتوان در جریان رفع آن خردم کاری و پراکندگی سازمانی غلبه کرد. بناء پراکندگی سازمانی بمثابة یک ضعف مهم جنبش مشروط است به ضعف یا ضعف های دیگر.

۴- محدودیت تجربه عملی و ترکیب طبقاتی گروه های جنبش:

از آنجا که ترکیب گروه های جنبش هنوز در مجموع روشنفکریت و روشنفکران هنوز "پرونده دردناک و طولانی" آمیزش با توده ها را نه پیموده و عناصر آگاه و جنبش ثوده در مجموع جدا از هم به راهی میروند بناء روشنفکر انقلابی از شناخت ماتریالیستی که مبتنی بر پراتیک مبارزه انقلابی توده هاست محروم می ماند و اکثرا "با ذهنیگری و برخورد اتوپیک از خاستگاه طبقاتی اجتماعی خود به مسایل میگردند. و اکثرا" مطابق قابلیت ها و امکانات خود میخواهند وظایف م. ل ها را تعیین کنند. بناء گاهی دچار نا-

امیدی از آگاه کردن و متشکل ساختن و تکامل مبارزه انقلابی توده‌ها این نیروی مطلق دگرسازی جامعه و انقلاب میگردند. خصوصا "فساد و حسیانه فاشیسم روسی آنها را سرعت متوسل به راه‌ها و وسایل غیر مارکسیستی میگرداند. بعزت محدودیت معرفت و فقدان ارزیابی علمی و خلاق پدیده‌ها توسل به ترور انفرادی بمثابة یک مشی، برای عده‌ای از روشنفکران از همینجا برمیخیزد.

از اینجهت لازم است آنقدر تجربیات عملی را که بعد از کودتای ۲۹ ثور بر اثر پیوندیابی روشنفکران انقلابی با توده‌های مردم بدست آمده‌اند در بین جنبش تبلیغ نمود. روشنفکرانی که در پروسه این پیوندیابی توانسته‌اند در خود نیز تغییراتی بوجود بیاورند، همراه با تجربیات عملی و مثبت، خود گواهیست که نشان میدهد پیوندیابی با توده‌ها در این شرایط نه تنها ناممکن نشده بلکه سهولت‌هایی نیز حاصل کرده‌است. البته سهولت حاصل شدن در امر پیوندیابی، منوط و مربوط به داشتن مشی معین سیاسی منطبق با اوضاع و اراده برای پیوندیابی و تحمل مشکلات میباشد که مسلما در این پروسه وجود آن طبیعی بنظر می‌رسد.

۵- ناهمسویی در برنامه‌های فعالیت گروه‌ها:

یک ویژگی دیگر جنبش که محصول خصوصیات فوق است عبارت است از ناهمسویی برنامه و فعالیت‌های محافل، که هدفگیری و سمت‌گیری متفاوتی را نشان میدهد. هریک به راهی روان‌اند و اهداف و وسایل مختلفی را برگزیده‌اند این ضعف نیز در جریان فعالیت مشترک در جنبش توده‌ای بر اساس یک برنامه مشترک میتواند بر طرف شود.

این بود موقعیت جنبش مارکسیستی، و اما موقعیت جنبش عمومی توده‌ها دیگر پس از کودتای ثور بخصوص لشگرکشی مجاورین سوسیال امپریالیسم کاملا تغییر نموده و در عالیترین شکل خود، مبارزه مسلحانه رسیده است. اکنون قیام مسلحانه بمثابة یک سنت استقلال‌طلبانه و بصورت قیام‌های منطوقی درآمده است. توده‌های روستایی در تمام کشور بپا شده‌اند تا جنگ ملی خود را بخاطر کسب استقلال بفرجام برسانند.

طبقه کارگر کشور که هنوز بخود آگاهی طبقاتی نرسیده و از پشاهنش محروم است نیز در بسیاری فابریکات تحت تاثیر جنبش عمومی توده‌ها به خاطر همبازی با ملت و پشتیبانی و شرکت در جنبش استقلال طلبانه دست به اعتصابات زده و به فلج ساختن برخی فابریکات پرداخته‌اند. ولی با وجود آن پرولتاریای کشور نقش تاریخی خود را بخاطر فقدان تشکل سیاسی‌اش نتوانسته ایفا کند (بجز از فعالیت نمایندگان سیاسی آنها یعنی م.ل.ها). اما جنبش توده‌های غیر پرولتر در سرتاسر افغانستان دامن گسترده است. در مقابل، اردوگاه ضد انقلاب را امپریالیسم نوخاسته روسیه این برقدرت‌ترین نیروی نظامی میسازد که بخاطر تحقق استراتژی کوه ارضی‌اش به اشغال نظامی افغانستان دست زده است. بنابراین انقلاب افغانستان یک جنگ نابرابر است. خصلت این جنگ طولانی است که طی آن باید پشاهنگ زبردست طبقه کارگر به آگاهی، تشکل و بسیج توده‌ها پرداخته و ملت را به پیروزی برساند و بادر پیروزی‌اش نقش مهمی ایفا کند.

بناء درک موقعیت و نیازهای جنبش مارکسیستی و اوضاع عمومی جنبش توده‌ها و اردوگاه ضدانقلاب پایه‌ایست که بر مبنای آن میتوان به تشخیص دقیق وظایف عملی رسید. در غیر آن پندارگرایی در تشخیص اجتناب ناپذیر است. طرز برداشت ناصحیح از موقعیت جنبش مارکسیستی و عموم توده‌ها نمیتواند خلا کنونی جنبش را بر سازه و ریشه‌های مادی و ذهنی انحرافات گوناگون موجود را بخشکاند.

راه‌غلبه بر ضعف‌های جنبش کدام است؟

در چنین شرایطی چه باید کرد؟ و کدام حلقه را در این زنجیره ضعف‌ها، اصلی تشخیص داد و آنرا محکم بدست گرفت، که با انجام این وظیفه اصلی تسادگی بر ضعف‌های دیگر جنبش فائق آمد؟

سازمان ما با تحلیل موقعیت جنبش مارکسیستی و جنبش عمومی،

وظایف عملی، مبرم و عاجل مرحله کنونی جنبش را پیوند توده‌ای یعنی

گسترش نفوذ سیاسی و تشکیلاتی و نظامی در بین توده‌ها و بدرجه اول

توده‌های دهقان بی‌خاسته در روستاها می‌داند. از این که مقوله توده در کشور ما با مبارزه مسلحانه استقلال طلبانه عجین شده است بناء پیوند با توده‌ها یعنی شرکت فعالانه در مبارزه مسلحانه جاری توده‌های روستایی (به درجه اول دهقانان) و رهبری سیاسی نظامی مبارزات ملی کنونی آنهاست. در خدمت چنین هدفی عمده‌ترین ابزار و یا وسایل انجام این وظیفه را شرکت مستقیم و ایجاد هسته‌های متشکل در میان توده میدانیم. م. ل. ها باید بیشتر از این به میان توده‌ها بروند، نخست از همه هسته‌های سازمانی موجود خود را از نظر سیاسی، تشکیلاتی و عملی فعالیت ساخته و بازهم کادرها و اعضای فعال و آگاه خود را در روستاهای مورد نظر انتقال دهند.

کلید پیشرفت ماشین‌های سازمانی ما در محلات مختلف در بین اهالی مختلف توده‌ها می‌باشد. در پیشبرد امور انقلابی باید بقدرت شبکه‌های سازمانی، شبکه‌هایی که از لحاظ سیاسی به اساس ملی درست، از لحاظ سازمانی با انتظام و وفادار هموارین سازمانی بوده، شبکه‌هایی که به نقش توده‌ها در انقلاب بخوبی پی برده و برای یک لحظه از آنها جدا نگردد و همواره در پی گسترش نفوذ سازمانی خود در میان توده‌ها باشد، همواره در راه تشکیل و بسیج‌شان تلاش کند. فقط در این صورت است که سایر فعالیت‌های ما مبارزه مسلحانه، کار تبلیغاتی، وحدت با سایر نیروها و تمام امور انقلابی به درستی به پیش می‌روند.

انتشار روزنامه و فعالیت مطبوعاتی نقش مهمی (پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، آگاه سازی توده... و غیره) در جریان کار توده‌ای دارند. ولی باید تاکید نمود که نه روزنامه و... نمیتواند جای فعالیت مستقیم مارکسیست‌ها را در میان توده‌ها جهت ایجاد شبکه‌های توده‌ای بگیرد.

ایجاد شبکه‌های سیاسی - تشکیلاتی در میان توده‌ها اساسا با شرکت مستقیم در زندگی توده‌ها میسر میگردد. روزنامه و نشریات آن ابزاری نیست

که شبکه‌های سیاسی - سازمانی را در میان توده‌ها ایجاد کند. روزنامه و نشریات باید در خدمت چنین هدفی باشد و یادداشتن شبکه‌های توده‌ای است که می‌تواند نقش موثر خود را داشته باشد. اگر قبول داشته باشیم که وظیفه مرم م. ل. ها پیوندیابی با توده‌هاست ولی ابزار تحقق آنرا روزنامه در نظر بگیریم راه خطا را برگزیده‌ایم. بقاء باید تناسب شرکت مستقیم م. ل. ها و روزنامه و کار مطبوعاتی را بدرستی تشخیص داد.

این هسته‌های تشکیل شده در میان توده‌ها باید به ارزیابی و تحلیل تاریخ چگونگی پیدایش و اشکال موجود جنبش توده‌ها بپردازند و آگاه شوند که چه شعارهایی بسیج کننده توده‌هاست؟ دسته‌های مارکسیستی فقط پس از جمع‌بندی پراتیک مبارزاتی توده‌ها در مناطق مختلف می‌توانند سیاست، رهنمود و شعارهای خود را جهت آگاهی، شکل و بسیج توده‌ها وضع کنند و با تئوری که از جمع‌بندی پراتیک مبارزاتی خود توده‌ها بدست آمده توده‌ها را از سطح موجودشان آگاهی بخشند و قدم به قدم رهبری‌شان کنند "پراتیک - تئوری - پراتیک"، با تئوری‌های عام و مشی عمومی به تنهایی رهبری مبارزات مناطق مختلف ممکن نیست. شکل توده‌ها نیز بدون درک اشکال مبارزاتی توده‌ها نمی‌تواند قابل حل باشد. اشکال سازمانی فورمالتیک بدون درک اشکال موجود مبارزه توده‌ها به ذهن‌گیری منجر می‌گردد و توده‌ها تمایلی به این سازماندهی نشان نمی‌دهند و در نهایت تحلیل فعالیت ما دچار شکست می‌گردد. و بسیج توده‌ها نیز ممکن نیست مگر با تعیین شعارهای بسیج کننده توده‌ها، و شعارهای بسیج کننده توده‌ها نیز از ارزیابی وضع مبارزات سیاسی و اجتماعی توده‌ها بدست می‌آید که طی آن به خواست اساسی توده‌ها می‌رسیم. کار تبلیغاتی ما همه فقط پس از شرکت فعالانه در جنبش توده‌ها و ارزیابی وضع سیاسی و اجتماعی و خواست‌های توده‌ها به موفقیت نایل می‌گردد. هسته‌های موجود در مناطق روستایی و هسته‌هایی که بعداً انتقال داده میشوند در میان توده‌ها باید به سازماندهی، تقسیم‌کار و جلب روشن‌فکران انقلابی در رابطه بکار توده‌ای بپردازند. هسته‌های متشکل دهقانان را بوجود آورده، شکل‌های مختلف توده‌ای ساخته و گروه‌های تبلیغاتی مسلح ایجاد

وظایف مبرم جنبش مارکسیستی

دیدیم که در افغانستان طی نخستین سالهای ۱۳۴۰ تحت تأثیر عوامل بین‌المللی و خارجی آموزش تئوریک مارکسیسم کاملاً مستقل از جنبش خودبخودی کارگری و به‌مثابه دستاورد مطالعات کتابی روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمد. نخستین محفلی که نظرات خود را فورموله کرد "س.ج.م" بود که طی وحدت با محافل در سطوح مختلف با استفاده از امکانات علنی به فعالیت علنی و انتشار جریده "شعله‌جاوید" دست زد. "شعله‌جاوید" در تاریخ جنبش کشور، راه‌برای مارکسیسم از لحاظ تئوری و ایدئولوژی در جریان نبرد با رویزیونیسم معاصر باز نمود که طی آن اساسی‌ترین مسائل انقلاب کشور طرح و علیرغم محدودیت وسایله‌روشن‌هایی از یک دید تاریخی روشن گردید.

روشنفکران به‌مثابه بخشی از خرده‌بورژوازی شهری به علت شرایط اجتماعی - سیاسی خاص که در حساس‌بودن‌شان تجسم می‌یابد در برابر مسائل اجتماعی - سیاسی و فشار اقتصادی و سرکوب سیاسی و فرهنگی و عوامل دیگر سریع‌تر از هر قشر و طبقه‌ای تحت تأثیر جریان انقلابی قرار می‌گیرند. کثرت زیاد روشنفکران بطرف جریان انقلابی "شعله" نیز روی همان اساس است. با وجود آنکه تحت تأثیر جنبش روشنفکران انقلابی طبقه کارگر افغانستان به اعتراضات، اعتصابات به نمایشات خیابانی در فاصله سالهای ۲۷ و ۵۰ پرداختند و جنبش‌های اعتراضی خودبخودی دهقانان در روستا نیز طی این سالها وجود داشت (زمان قحطی و خشکسالی). طی ده سال (۴۷-۵۷) جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم در مجموع جدا از هم از راههای جداگانه می‌رفتند. (بگذریم از رابطه‌ای معین، محدود، غیرارگانیک و غیرسازمانی). چنین جدایی امر طبیعی بود که هیچ کشوری از آن مستثنی نیست:

"در تمام کشورها دوره‌ای وجود داشت که در طول آن جنبش کارگری و سوسیالیسم جدا از هم بودند و راههای جداگانه می‌رفتند و در تمام کشورها این جدایی باعث تضعیف سوسیالیسم و جنبش کارگری شد. در تمام کشورها تنها اتحاد سوسیالیسم با جنبش کارگری مبتنی محکم را

بدست گیریم درمجموع قادر خواهیم بود طی پروسهای بر آن اشتباهات غلبه کنیم در جریان انجام این وظیفه است که مبارزه ایدئولوژیکی ما جنبه عملی می یابد و فعالیت تئوریک ما جهت دار میگردد، و این تئوری های هدایت کننده فعالیت عملی، از طریق جمع بندی پراتیک انقلابی توده ها تدوین میگردد، و فقط در جریان مبارزه انقلابی توده ها (ملی و طبقاتی) و حضور م.ل.هاست که سیاست، برنامه و شعار را میتوان تدوین کرد.

استحکام واقعی گروه ها و سازمانها فراهم نمیکردد مگر در جریان انجام این وظیفه، و در این جریان وحدت اصولی، پایدار و رزمنده م.ل.ها میسر و پایه عملی حزب طبقه کارگر فراهم میگردد. بدون انجام این وظیفه روشنفکران قادر به ایفای رسالت خود نیستند و نه پروسه تجدید تربیت خود را بدون آن میتوانند بپیمایند، روشنفکران انقلابی زمانیکه در عمل از چارچوب مناسبات طبقاتی و اجتماعی خرده بورژوازی خود به میان توده ها رفته بمثابه انقلابی حرفه ای بکار سخت طولانی و استوار پرداخت آنوقت مرز میان او و پرولت — انقلابی زدوده میگردد. آنگاه است که از خاستگاه طبقاتی خود نه بلکه از خاستگاه توده ها به پدیده ها برخورد میکنند و در این جریان است که کادری های زبردست حزب پرورش می یابند و صاحب تجربیات سیاسی و کار توده ای میگردند. شیوه های رهبری صحیح مردم را یاد میگیرند و سطح سیاسی خود را در رابطه با انقلاب کشور ارتقاء میدهند.

در این جریان زمینه اثبات صحت خط مشی های سیاسی سازمانها فراهم گشته، و زمینه واقعی تصحیح سبک کار و شناخت راهها و قواعد مبارزه سیاسی توده ای تامین میشود،

— تبلیغات ما جنبه عینی می یابد و آگاهی توده ها از تجارب خودشان قدم بقدم ارتقاء پیدا می کند.

با وجود اینکه ریشه اصلی ضعف جنبش مارکسیستی در ارتباط نا استوار

و غیرارگانیک یا توده‌هاست که باید حل تمامی مشکلات جنبش را از این زاویه بگیریم، اما نمیتوان در برابر مسایل دیگر جنبش بی تفاوت بود، چون با محکم بدست گرفتن وظیفه مبهم، سایر وظایف خودبخود در این جریان رفع نمیگردند، مگر آنکه کاری مشخص در قبال هریک از این وظایف انجام داد. بخصوص که اوضاع از ما طالب فعالیت و کار بسیار است. بناء همزمان با سمت دادن نیروهای خود در راه تحقق وظیفه اصلی و محوری یعنی تلفیق تئوری با پراتیک انقلابی توده‌ها، در راه حل کمبودهای دیگر جنبش نیز باید تلاش نمود. برای رفع تشتت تئوریک - سیاسی و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک سالم علیه کلیه روندهای انحرافی در پرتو آموزشهای م.ل. اندیشه مائوتسه دون و تجارب جنبش‌های انقلابی کشورهای دیگر، لازم است که برطرف کردن ضعف اصلی جنبش مارکسیستی (کمبود رابطه سیاسی - تشکیلاتی با توده‌ها) را هدف و محور قرار داد. باید مبارزه ایدئولوژیک در رابطه مشخص با پراتیک انقلابی جاری توده‌ها، نیازهای توده‌ها و تلفیق‌یابی م.ل. اندیشه مائوتسه دون با شرایط مشخص کشور ما در این مرحله تاریخی باشد. مبارزه‌ایکه پایه و اساس آن را واقعیات انقلابی جامعه و توده‌ها تشکیل دهد و از هرگونه بحث‌های دوران واقعیت، روشنفکرانه، ذهنی بپرهیزد. مبارزه‌ایکه از تمایل به وحدت آغاز شود و با تاکید روی وحدت در راه حل اختلافات به پیش رود.

باوجود آنکه رفع پراکندگی سازمانی (خرده‌کاری) و همسویی بین محافل در جریان تلفیق‌یابی تئوری با پراتیک و مبارزه ایدئولوژیک تامین میگردد، ولی در جریان این روند اصلی باید تلاش جهت رفع پراکندگی و تامین همسویی بین گروه‌های جنبش از طریق سازمان دادن فعالیت‌های مشترک و همسو کردن فعالیت‌ها صورت بگیرد تا مناسبات گروه‌های جنبش وسعت و استحکام یابد و زمینه تفاهم ایجاد گردد.

اما تلاش در جهت حل مسایل گوناگون جنبش بدون سمت‌گیری قاطع و متمرکز در جهت رفع ریشه اصلی (علت التخلل) ضعف‌های جنبش مارکسیستی

قرین موفقیت نخواهد بود. ست‌گیری قاطع و عملی در جهت پیوند سیاسی تشکیلاتی با توده‌ها آن چارچوبی را میسازد که تلاش در جهت رفع کمبودهای دیگر جنبش (مبارزه ایدئولوژیک جهت رفع تشنگی تئوریک - سیاسی و مبارزه علیه پراکندگی سازمانی و خرده‌کاری) در این چارچوب میتواند موثر باشد.

مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

وحدت م. ل. ها بخاطر ایجاد حزب طبقه کارگر

مسئله وحدت م. ل. ها یکی از خطرناک‌ترین و مهمترین مسایل جنبش مارکسیستی و در نهایت امر جنبش انقلابی کشور است. زیرا مسئله وحدت و چگونگی آن در شرایط کشور ما بطور لاینفکی با مسئله ایجاد حزب طبقه کارگر ارتباط دارد. ایجاد حزب همچنان پروسه وحدت تشکیلاتی و نیروهای م. ل. میباید. بناء مبارزه در راه وحدت م. ل. ها مبارزه در راه حزب است. ایجاد حزب وظیفه مرکزی تمام م. ل. ها را میسازد. چون بدون حزب جنبش بزرگ کنونی توده‌های مادر مسیر درستش نمی‌افتد. چون بدون حزب بسیج درست و با نقشه توده‌های میلیونی ممکن نخواهد شد. بدون حزب وحدت کامل ملت میسر نیست. چون بدون حزب نه پیروزی کامل انقلاب ملی و دموکراتیک کنونی ممکن است و نه تکامل آن به سوسیالیسم.

ضرورت وحدت م. ل. ها و ایجاد تشکیلات سیاسی طبقه کارگر در اوضاع کنونی مسئله‌ایست روشن و غیر قابل مکت. ولی چگونگی و راه وحدت م. ل. ها مهمترین مسئله را در امر وحدت میسازد. زیرا جنبش م. ل. کشور ما از آوان پیدایش خود تا هم اکنون راه اصولی و عملی وحدت م. ل. ها را در نیافته است. جنبش مارکسیستی تحت تاثیر اوضاع مختلف ولی بدون یک برنامه مشخص به وحدت‌هایی رسیده اما دیری نپائیده که دچار انشعاب و تلاشی گردیده‌است. بناء با درس‌گیری از تجارب گذشته و در پرتو م. ل. اندیشه‌های توده‌دو و تجارب جنبش‌های انقلابی م. ل. های کشورهای دیگر باید فهمید که راه وحدت اصولی و پایدار کدام است و از چه راهی م. ل. ها به وحدت جهت ایجاد حزب طبقه کارگر میرسند؟ انتخاب و درک راه صحیح و عملی وحدت

م.ل.ها همانند تعیین وظایف مبرم م.ل.ها بدون درک موقعیت جنبش مارکسیستی و اوضاع جنبش عمومی توده‌ها نمیتواند میسر شود. بناء درک واقعیت عینی جنبش مارکسیستی پایه‌ایست که بر بنای آن میتوان راه اصولی و عملی وحدت را پیشنهاد کرد.

چنانچه دیدیم مهمترین ضعفهای جنبش مارکسیستی کشور را ارتباط ناستوار، غیر ارگانیک و ضعیف با توده‌ها، تشنث سیاسی - تئوریک و پراکندگی سازمانی و خرده‌کاری میسازد. دو نقیصه اول (به‌خصوص - نخستین آن) مهم‌ترین کمبود جنبش مارکسیستی میباشد که بدون رفع آن بر نقیصه سومی غلبه مشکل است. زیرا علت پراکندگی تشکیلاتی و خرده‌کاری را باید در ترکیب طبقاتی جنبش مارکسیستی (که عمدتاً روشنفکر است) در گرایش‌ها و بینش‌های ایدئولوژیکی غیر پرولتری و اشتباه‌آمیز، در جوانی و ناپختگی جنبش مارکسیستی (کمبود معرفت و کمبود تجربه...) و بالاخره در جدایی آن از توده‌های مردم دید. اما چنانچه تصور کنیم که اساسی‌ترین و یگانه ضعف جنبش را پراکندگی سازمانی میسازد بناء راه غلبه بر این کمبود، وحدت م.ل.هاست و وحدت م.ل.را باید بمثابة عاجل‌ترین و مبرم‌ترین وظیفه م.ل.ها قرار داد، چنین وحدتی چون پروسه حل اختلافات سیاسی - تئوریک را نپیموده و روی اساسی‌ترین مسائل جنبش بوجود نیامده، در نتیجه اختلافات ما را می‌پوشد و یک وحدت کاذب به وجود می‌آید.

از همین جاست که نظر دایر کردن کنگره و از این طریق تامین وحدت م.ل.ها راه خطاست که نتیجه‌اش تکرار همان اشتباهات گذشته میباشد. همچنین وحدت محافل و سازمانهای جنبش از طریق صرف مذاکره مسئولین این محافل و سازمانها نیز راهی است که به وحدت اصولی و واقعی م.ل.ها نمی‌انجامد و بر ضعف خرده‌کاری جنبش نیز غلبه ممکن نمیکرد.

جنبش کنونی هنوز در مرحله خرده‌کاری و محافل جدا از هم قرار دارد. چون وحدت نظر روی برنامه واحد، وظایف مبرم عملی و تاکتیکی، شیوه‌ها و اسلوب کار روی یک سلسله از اساسی‌ترین مسائل جنبش و انقلاب ما وجود ندارد، بناء یکشنبه با جلسات کنگره‌ای و با مشورت مسئولین و رهبران این

مرحله به مرحله جدید نمیتواند گذار کند، مگر اینکه پروسه منطقی و عملی خود را ببیماید. بناء راه اصولی وحدت کدام است؟

وحدت اصولی م.ل.ها که به حزب سیاسی طبقه کارگر می انجامد در یک جریان کار و فعالیت توده های مشترک و مبارزه ایدئولوژیک میان م.ل.ها صورت می گیرد. در این جریان یعنی کار توده های مشترک و مبارزه ایدئولوژیک بر ضعف های اصلی جنبش غلبه صورت گرفته و فقط در این جریان برخورد کاری و پراکندگی تشکیلاتی میتوان فائق آمد و بدین صورت گروه های جنبش به وحدت اصولی و سازمانی میرسند.

وحدت اصولی از طریق مبارزه بدست می آید. پس مذاکرات برای وحدت جزئی از جریان مبارزه برای وحدت است. بناء فعالیت مشترک

توده های و مبارزه ایدئولوژیک تا حاصل شدن وحدت میان م.ل.ها همان مبارزه برای وحدت میباشد. فعالیت مشترک توده های و مبارزه ایدئولوژیک بطور

ارگانیک بهم وابسته اند و جزء لاینفکی یکدیگر اند. اینست سمت کلی و اصلی وحدت اصولی م.ل.ها، در جهت ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر و غلبه برخورد کاری و افتراق در جنبش. محتوی اصلی و مضمون وحدت م.ل.ها در همه جا یکسان است. در همه جا باید م.ل.ها از طریق مبارزه ایدئولوژیک به وحدت

سیاسی- ایدئولوژیک برسند و این وحدت در همه جا در جریان پراتیک مبارزاتی بوجود آمده است. اما نحوه و شکل وحدت در هر شرایط زمانی و

مکانی متفاوت است. وحدت م.ل.ها بر اساس قوانین عام م.ل. بدون در نظر داشت خصوصیات زمانی و مکانی و وظایف مبرم و مشی معین سیاسی نمیتواند بصورت اصلی انجام پذیرد.

بناء راه مشخص وحدت در کشور ما با درک موقعیت جنبش مارکسیستی و اوضاع جنبش توده ها چگونه است؟

سازمان ما با درک کم و کیف گروه های جنبش یعنی میزان نفوذ توده های گروه ها و نقطه نظرها و بینش های ایدئولوژیکی در رابطه با اساسی ترین مسائل

جنبش پیشنهاد مشخص خود را برای وحدت م. ل. های کشور ارائه می‌دارد ؛
نخستین قدم در راه وحدت م. ل. ها اینست که گروه‌های جنبش را روی
یک پلاتفرم مشترک ایدئولوژیک - سیاسی متحد ساخت ، به بیان دیگر گروه
های جنبش باید در جریان تماس‌ها ، پلاتفرم ایدئولوژیک سیاسی‌ای را تدوین
کنند که با وحدت روی این پلاتفرم ، همکاری گروه‌ها آغاز گردد . این پلاتفرم
نمی‌تواند شامل تمام مسائل مورد اختلاف در جنبش مارکسیستی باشد ، بلکه
مرکز این پلاتفرم همکاری را ، وحدت روی وظایف می‌برم (وظایف عملی)
م. ل. ها در این مرحله می‌سازد .

براساس این پلاتفرم وحدت روی وظایف می‌برم و وسایل انجام آن گروه‌های
م. ل. یک سمتگیری واحد و روشن می‌یابند ، براساس این سمتگیری باید گروه‌ها
مرکز ثقل فعالیت مشترک خود را در شرکت و بسیج و سازماندهی توده‌ها به
درجه اول دهقانان مناطق روستایی قرار دهند . گروه‌های م. ل. در این جهت
به همکاری مشترک و عملی دست می‌زنند و بر مبنای این سمتگیری مشخص ،
مبارزات ایدئولوژیک خود را سازمان می‌دهند .

فقط در این صورت مشاجرات ایدئولوژیک‌شان در رابطه با مسائل عملی
و حیاتی جنبش بوده و از مشاجرات بی رابطه ، ذهنی و روشنفکرانه می‌پرهیزند
و به عبارت دیگر مبارزات ایدئولوژیک‌شان جهت‌دار می‌گردد . این پلاتفرم
همکاری در واقع مشی حداقل و هدایت کننده مبارزات عملی و ایدئولوژیک
گروه‌ها و سازمانهای جنبش می‌تواند باشد .

گفتیم اساس و مرکز این پلاتفرم را وحدت روی وظایف می‌برم (وظایف
عملی) کنونی م. ل. ها می‌سازد ، مسلم است که وحدت روی این وظیفه خطیر
عملی در این مرحله ، بینش مشترک گروه‌ها را نسبت به مشی توده‌ای و نقش
توده‌ها در انقلاب کنونی ما ، ضرورت ایجاد حزب طبقه کارگر از تکامل وحدت
وحدت م. ل. ها در مرحله کنونی انقلاب و نسبت به ماهیت ایدئولوژی هدایت
کننده گروه‌ها ... می‌رساند ، که در جریان فعالیت مشترک سازمانها ، این
پلاتفرم کامل می‌شود . در واقع این پلاتفرم درآینده ، وحدت ایدئولوژیک

سیاسی و سازمانی گروه‌ها را برای ایجاد حزب تأمین میکند. شکل تشکیلاتی وحدت روی پلاتفرم حداقل همکاری را در شرایط داغ جنبش توده‌ها و تهاجم گسترده اردوگاه ضدانقلاب که نزدیکی هرچه بیشتر و همه‌جانبه‌تر از نیروهای انقلابی می‌طلبد. سازمان ما ایجاد یک کمیته مشترک از نمایندگان یا صلاحیت گروه‌های جنبش را پیشنهاد می‌کند، تا در چارچوب پلاتفرم تدوین شده هماهنگی عملی را بخاطر تحقق وظیفه عملی و مبرم م.ل.ها تأمین سازد. نتایج و دستاوردهای کار عملی را به میان صفوف ببرد. و این کمیته (در صورت موفقیت) درواقع کمیته تدارک حزب طبقه کارگر کشور خواهد بود. این کمیته شکل دلخواه نزدیکی و تماس‌های گروه‌های جنبش است. باز اگر چنین نشد نزدیکی‌ها و تماس‌های پراکنده سیاسی و تشکیلاتی گروه‌های متحد روی پلاتفرم همکاری، حداقل کاریست برای سازمان دادن عملی مشترک با تحقق و انجام وظیفه عملی و مبرم م.ل.ها.

گفتیم وحدت اصولی میان م.ل.ها در جریان پراتیک مشترک توده‌های بوجود می‌آید، بناءً گروه‌ها براساس پلاتفرم همکاری در همه جا که هستند به طور مشترک به کار سازماندهی و هدایت توده‌ها آغاز کنند. درجریان کار مشترک، گروه‌ها به سبک‌کار و اسلوب فعالیت توده‌ای، شیوه‌های سازماندهی و آگاه‌گرانه اصولی و منطقی با اوضاع از طریق جمع‌بندی فعالیت‌های‌شان به تفاهم می‌رسند. دستاوردهای مشترک کارمیداشته باشند و صاحب تجربیات کار توده‌ای میشوند. افکار خود را منطبق به واقعیت‌های زمان می‌سازند و بی می‌برند که چگونه از سطح توده‌ها بخاطر ارتقاء آگاهی‌شان حرکت کنند. و در جریان فعالیت عملی مشترک به صحت مشی سیاسی، به صحت سیاست‌های معین شده معتقد میشوند. از طریق انتقاد و انتقادازخود (مبارزه‌ایدئولوژیک) به سبک‌کار سازمانی واحد، به رعایت انضباط و موازین سازمانی و قواعد پنهانکاری دست می‌یابند. به بیهوده‌بودن منافع تنگ‌نظرانه گروهی و محفلی پی می‌برند، به صداقت هم پی می‌برند و درمیان اعضاء و هواداران سازمان‌ها تفاهم و همکاری ایجادشده یا صمیمیت انقلابی یکپارچه و متحد بکار انقلابی می‌پردازند. و اما این میسر نیست جز از طریق بحث و مشاجرات ایدئولوژیک

رفیقانه بخاطر تصحیح سبک کار، نقطه نظرهای نادرست و خلاهای مختلفی که در جریان کار مشترک ایجاد میگردد. مبارزه ایدئولوژیک گروهها در جریان فعالیت مشترک عملی بخاطر تصحیح و تحکیم مواضع و نقطه نظرهای درست ضامن مهمی در وحدت اصولی م.ل.هاست.

در این پروسه مبارزاتی، گروههای جنبش و اجزای وحدت کننده به معیارهای وحدت همه جانبه پی میبرند، و نسبت به هم شناخت حاصل میکنند. آنهم شناختی مبتنی بر عمل و تجربه در جریان مبارزات داغ توده ها. چنین وحدتی دیگر وحدت میکانیکی نیست که از تمایل رهبران و مسئولین محافل و گروهها برخاسته باشد و بایپدایش اختلاف میان آنها یکشبه از هم متلاشی گردد. این وحدت نیست دیالکتیکی که پروسه منطقی خود را در کوره داغ مبارزات عملی توده ها آزموده و همکاری عملی گروهها را طی نموده است.

در جریان کار توده های مشترک و مبارزه ایدئولوژیک در رابطه با پراتیک مشترک مبارزاتی و همچنین روی اساسی ترین مسائل جنبش انقلابی در یک مقطع معین این جریان، گروههای جنبش بوحدت تشکیلاتی رسیده و حزب طبقه کارگر، حزب راستین پرولتری را پایه ریزی مینمایند. به این صورت در جنبش مارکسیستی یک تحول کمی و کیفی رخ میدهد. جای مرکزیت چندگانه و خرده

کاری را مرکزیت واحد و ارگان نیرومند حزب، جای ضعف پیوند توده های جنبش مارکسیستی را پیوند توده های نیرومند (بطور نسبی) و جای تشتت

ایدئولوژیک - سیاسی را مشی روشن واحد میگیرد. ناهمسویی در پراتیک به همسویی در پراتیک مبدل میگردد. و وحدت اندیشه، وحدت در سیاست،

وحدت در نقشه، وحدت در فرماندهی و وحدت عمل در یک شکل واحد تامین

میگردد و حزب طبقه کارگر افغانستان سربلند میکند و چون ستاره های برفراز
کشور ما میدرخشد. و قدم بقدم جنبش توده های ما را نورانی ساخته بسوی
اهداف تاریخی پرولتاریا گام میگذارد.

مسلم است که حزب طبقه کارگر در یک مقطع معین از جریان کار عملی مشترک، مبارزه ایدئولوژیک و از وحدت م.ل.ها بوجود می‌آید. تصور اینکه حزب پس از کسب وسیع‌ترین پایه‌ی توده‌ای در سطح جامعه و وحدت کامل و همه جانبه ایدئولوژیک سیاسی روی تمام مسائل موجود و یا مسائلی که در آینده مطرح خواهد شد ایجاد می‌گردد، تصور باطلی است که اگر چنین شود، جز کار حزب و وحدت م.ل.ها را به تعویق انداختن چیزی دیگری نمیتواند باشد. حزب نو تاسیس مسلم است که قدم به قدم رشد میکند. حزب درهمان اوان تاسیس نمیتواند آنقدر بزرگ و توانا باشد که رهبری توده‌ها را بطور کامل به دست گیرد.

پس روشن است که درک ما از وظایف مبرم م.ل.ها و چگونگی وحدت م.ل.ها بخاطر ایجاد حزب انقلابی پرولتاریا به معنی مشروط کردن هرگونه وحدت و ائتلاف بین گروه‌ها و محافل م.ل. به یک دوره فعالیت و کار سازماندهی مبارزات جاری توده‌ها نمی‌باشد، بلکه لزوما در چنین شرایطی که جنبش از خرده‌کاری و پراکندگی رنج می‌برد و مبارزات جاری مردم این همه نیازهای جدی دارد، آن سازمان‌ها و گروه‌هایی که در زمینه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی و عملی و در مورد وظایف جنبش مارکسیستی در مرحله کنونی درک و برداشت مشترک و حتی نزدیک دارند میتوانند و باید (حتی در شرایط جدایی از مبارزات جاری توده‌ها و با پیوند کوچک و محدود با جنبش توده‌ها) متحد شده و بطور فشرده و یکپارچه در راه انجام وظایف خطیر و حساس خود به پیش روند. هرگونه کم‌توجهی و یا سرباز زدن از این مسئله بزرگ جز باقیماندن در محدوده تنگ نظری گروه‌گرایانه و آنرا ترجیح دادن بر منافع کل جنبش مارکسیستی چیزی دیگری نمیتواند باشد. در شرایط کنونی رشد بی‌نظیر و اوجگیری عالی جنبش توده‌ها باید کلیه مساعی خود را در راه از میان بردن سکتاریسم و فرقه‌گرایی بکاربرد. چون محافل در یک دوران نقش مترقی را برای جنبش ایفا نموده‌اند، در اوضاع اوجگیری جنبش توده‌ها اگر موجودیت‌شان پاسخی برای نیازهای جنبش نباشد ارتجاعی می‌گردند. باید در راه وحدت مبارزه کرد، برکسودهای جنبش غلبه کرد، بر گروه‌گرایی تنگ

نظرانه علیه کرد تا تشکیلات سیاسی واحد و رزمنده ایجاد گردد.

بناءً در راه مبارزه برای وحدت، هر محفل و گروه م. ل باید در هر زمینه‌ای که امکانی وجود داشته باشد به همکاری و فعالیت مشترک با سایر تشکل‌های م. ل دست زند. این همکاری و فعالیت مشترک دربارهای از مسایل و وظایف مشترک به سهم خود میتواند به نیروی جنبش، به‌پیشبرد مبارزه ایدئولوژیکی و به هموار ساختن زمینه وحدت گروه‌های نامبرده کمک کند (جای شک نیست که این همکاری‌ها میان گروه‌های م. ل و سایر گروه‌های ضد روسی و انقلابی ملی و اسلامی نیز صورت میگیرد اما در آنصورت مضمون کاملاً متفاوت میباشد).

"دژ دشمن با تمام نیرومندی آن در برابر ما بپا ایستاده
باران نیرو گلوله بر ما می‌بارد و بهترین رزمندگان را از
پای درمی‌آورد. ما باید این دژ را بگیریم و آنرا
خواهیم گرفت مشروط بر آنکه با تمام نیرو پرولتاریای
از خواب برخیزند و با تمام نیروی انقلابیون
در حزب واحدی که هرآنچه جان دارد و شرف
دارد و بدان روی خواهد آورد متحد سازیم."

"پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاخی جز
سازمان ندارد" م. ل

حزب انقلابی پرولتاریا

توفان جنبش انقلابی ملت ما هنوز غیر هدایت شده و از رهبری صحیح تاکتیکی و استراتژیک محروم است. جنبش‌های دهقانی کشور ما در دوره‌های مختلف تاریخی از آنجا که از رهبری صحیح برخوردار نبوده به شکست مواجه شده‌اند. و جنبش کنونی توده‌ها علیرغم اینکه اوج بیسابقه یافته، اما خود بخودی است و دشواری‌های فراوانی دارد. دشمن ملت ما در این مرحله با

وسیع ترین امکانات، تهاجم همه جانبه خود را آغاز کرده که با دشمن جنبش های توده های ملت در دوره های گذشته از تفاوت بزرگی برخوردار است. پراتیک حدود دو سال جنبش انقلابی توده ها نشان می دهد که نیروهای سیاسی مذهبی و روحانیون و دسته های رهبری مناطق مختلف نه تنها قدرت بسیج و سازماندهی درست توده ها را نداشته بلکه توده ها هر روز از آنها فاصله می گیرند. بنیاد جنبش بزرگ توده های کشور ما دچار یک کمبود بزرگ است و آن مرکز رهبری کننده صحیح می باشد.

بنابراین فقدان رهبری واحد سیاسی و بسیج کننده و سازمانده توده های میلیونی اصلی ترین کمبود جنبش مارا می سازد. رهبری که دارای مشی سیاسی صحیح منطبق با اوضاع و واقعیت های جامعه بوده از سطح توده ها حرکت کرده و بدور از ذهنیگری با برنامه مشخص و استراتژی و تاکتیک عملی و دید روشن سیاسی، توده های میلیونی را متشکل و بسیج ساخته و جنگ دراز مدت را به ابتکار توده ها به فرجام کامل و پیروزی رساند. این رهبری واحد جز حزب سیاسی طبقه کارگر افغانستان، حزب انقلابی و رزمنده چیزی دیگری نیست. بدون رهبری چنین حزبی پیروزی کامل ملت بر غول سوسیال امپریالیسم ناممکن است. حزب پرولتاریا عامل اجرای رسالت تاریخی و ابزار سرکردگی پرولتاریاست "... هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب ... (او) رهبری نشود و یا از قلمرو آن خارج شود محکوم به شکست است" (مائوتسه دون) از اینجاست که م.ل.ها با درک موقعیت جنبش مارکسیستی کشور و نیاز بزرگ توده ها بر رهبری واحد سیاسی و بر زمینه ضرورت تاریخی پرولتاریا وظیفه مرکزی خود را ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده و آنرا بمنابه حلقه مرکزی در سیاست های خود برای وحدت ملت (جنبه متحد ملی) محکم بدست می گیرند. ضرورت ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر نیاز به بحث طولانی ندارد و اما در رابطه با چگونگی ایجادش:

بیشتر ایجاد حزب را در رابطه با وحدت م.ل.ها دیدیم، اکنون می پردازیم به چند نکته مهمی دیگر در رابطه با ایجاد حزب طبقه پرولتاریا. حزب را از لحاظ ایدئولوژیک بسازیم:

معیار اصلی پرولتاریائی بودن حزب ایدئولوژی هدایت کننده است. ایدئولوژی آن اساسیست که کلیه فعالیت‌های حزب تحت تاثیر آن انجام میگیرد. مهمترین مسئله در ساختمان ایدئولوژیک حزب تلفیق م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون بر شرایط مشخص کشور است.

م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون رهنمای عمل است. مارکسیسم دکماتیک مغایر اصول اساسی مارکسیسم میباشد. احکام و آموزش‌های م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون راباتوجه به شرایط زمان و مکان باید تلفیق داد. مارکسیسم را منطبق با واقعیت عینی ساخت. مارکسیسم مغایر واقعیت یا مارکسیسم که رهنمای بغرنج‌ترین شرایط نگردد دگم‌های بی‌جانی است که بدرد انقلاب نمی‌خورد.

برای تلفیق مارکسیسم با شرایط مشخص باید با اصول، مفاهیم و آموزش‌های م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون آشنا بود تا در جریان پراتیک انقلابی به جمع‌بندی صحیح آن پرداخت و طی آن سیاست، رهنمود، شعار و بالاخره تئوری رهنمای فعالیت‌های انقلابی را ایجاد کرد. بخصوص در شرایط بغرنج کشور ما باید م.ل. را با جنبش ملی و اسلامی جاری تلفیق داده و رهنمای عمل ساخت.

برای اینکه حزب را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی بسازیم باید به سیاست بیشترین توجه را مبذول داریم زیرا "بیان فشرده نیازمندیهای طبقات و توده‌ها فقط بوسیله سیاست میسر است".

حزب را از لحاظ سیاسی بسازیم:

ساختمان حزب در رابطه فشرده با مرحله انقلاب بوده و از قانون مندیهای عام آن پیروی میکند. هدف تمام احزاب م.ل. در کشورهای مستعمره نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین از راه محاصره شهرها از طریق دهات می‌باشد و ساختمان حزب در رابطه با دوسلاح دیگر این مرحله انقلاب یعنی جبهه متحد ملی و اردوی توده‌ای صورت میگیرد.

تجارب انقلابات کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نشان میدهند که حزب طبقه کارگر تدارک مبارزات مسلحانه را دیده و یادر مبارزات

مسلحانه توده‌ها شرکت حسته آنها رهبری نموده، و با سایر نیروهای ضد امپریالیستی وارد جبهه متحد ملی شده و در این جریان تکامل رشد و ساختمان حزب انجام پذیرفته است. اما نمونه افغانستان طور دیگریست. در اینجا باید حزب در جریان مبارزه مسلحانه توده‌ای و سیاسی جبهه واحدی با نیروهای سیاسی مختلف یعنی در رابطه با دوسلاح دیگرانقلاب، یعنی مبارزه مسلحانه و جبهه متحد ملی ایجاد گردد* و تکامل یابد. پیشتر گفتیم که حزب از وحدت تشکلهای م.ل. در جریان تحقق وظیفه مبرم م.ل.ها (برقرار ساختن پیوند استوار و ارگانیک با توده‌ها) و در یک مقطع معین آن بوجود می‌آید. پیوند یافتن با توده‌های بیاشده مناطق روستایی بمعنی شرکت در مبارزه مسلحانه است و سیاست عمومی در این مرحله تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم روسیه وحدت تمام ملت یعنی جبهه متحد ملی است. همه ملت متحد در راه کسب استقلال!

از آنجا که مبارزه مسلحانه توده‌های کشور عمدتاً بصورت جبهات منطقه‌ای، قومی و محلی درآمده، بناء شرکت در مبارزه مسلحانه توده‌ای بدون سیاست جبهه واحدی ممکن نیست. تحت رهبری سازمانهای م.ل. نیز کار توده‌ای میسر است ولی این زمینه نمیتواند سیاست عمومی جبهه واحدی را تغییر دهد. بناء اگر گروه‌ها خواستار کار توده‌ای هستند ناگزیرند در مبارزه مسلحانه توده‌ها شرکت کنند و سیاست جبهه واحدی را در پیش گیرند و در جریان فعالیت توده‌ای متحد شده حزب طبقه کارگر را بسازند. کار توده‌ای و برقرار ساختن پیوند با توده‌ها (انجام وظیفه مبرم م.ل.ها) بدون رابطه با

* ایجاد حزب چرولتاریا در جریان مبارزه مسلحانه و سیاست جبهه واحدی میتواند این اشتباه را بار آورد که گویا این نظریه گواراستی است، اما واقعیت چنین نیست. گواریسم برای ایجاد حزب (آنهم در صورتیکه مطرح باشد) یک مرحله مصنوعی جنگ را پیشتر قرار میدهد. اما در کشور ما جنگ توده‌ها مستقل از اراده و رهبری مارکسیستها آغاز شده است. اکنون شرکت در جنگ به معنی شرکت در فعالیت توده‌هاست.

مبارزه مسلحانه و سیاست جبهه واحدی میسر نیست و با فوق‌العاده محدود است. با درپیش گرفتن سیاست جبهه‌واحدی و وارد وحدت شدن یا سایر نیروها، میتوان پایه توده‌های خود را گسترش داد.

سازمان‌های م.ل در هر جبهه و منطقه چنانچه به فعالیت توده‌ای بپردازند، با سبک و شیوه صحیح کار، توده‌های وسیع را میتوانند جلب کنند. م.ل‌ها باید با نیروی دگرگرات ناسیونالیست و مذهبی رابطه برقرار سازند تا بتوانند پایه توده‌ای کسب کنند. و اگر چنین نیست پس توده‌های کشور خود را هنوز نمی‌شناسیم. در غیر آن م.ل‌ها از توده و مردم منفرد میگردند. اتخاذ سیاستهای صحیح در برابر مبارزه مسلحانه جاری توده‌ها و کار جبهه واحدی، گروه‌ها و سازمانهای جنبش مارکسیستی را مستحکم میسازد و اشتباه در این سیاست‌ها آنها را ضعیف میکند.

ناگفته نماند وقتی در پیوند توده‌ای پیوند با مبارزه مسلحانه توده‌ها را میبینیم نه به مفهوم آنست که در مناطقی آزاد نشده و یا در شهرها و فابریکات و موسسات فرهنگی کار توده‌ای وجود ندارد. تشکلهای م.ل موظفند در همه جا که توده‌ها هستند بخصوص فابریکات صنعتی، موسسات فرهنگی، اهل کسبه پیشه‌وران و... به فعالیت متشکل توده‌ای بپردازند ولی م.ل‌ها باید مرکز ثقل کار خود را به روستاها انتقال دهند. نظری مینی بر نخست از همه (و در واقع جدا از همه) رخدادهای کنونی جامعه بخصوص مبارزه مسلحانه و جبهه متحد (حزب را بنسازیم و سپس در مبارزه مسلحانه شرکت کنیم بعدا جبهه واحد را بوجود بیاوریم، همراه با رد هر گونه سیاست جبهه واحدی و نفی شرکت در مبارزه مسلحانه قبل از ایجاد حزب، نظری اشتباه‌آمیز، ذهنی و دور از واقعیت‌های کنونی جامعه ماست، این نظریه اگر از یکطرف م.ل‌ها را از توده‌ها منفرد می‌سازد از سوی دیگر هیچ راه مشخصی را برای ایجاد حزب طبقه کارگر ارائه نمی‌دهد.

چگونه به تحکیم خصلت طبقاتی حزب پرداخت؟

معیار اصلی پرولتاریایی بودن حزب افکار هدایت کننده اوست که باید م.ل اندیشه مائوتسه‌دون باشد. افکار هدایت کننده حزب خصلت آنرا تعیین میکند. بناء معیار اصلی پرولتاریایی بودن یک حزب در این است که م.ل

اندیشه مائوتسه دون افکار هدایت کننده آن است یا نه؟ یعنی اینکه از منابع پرولتاریا و رسالت دراز مدت او دفاع میکند و ابزار اجرای نقش تاریخی او است یا نه؟

اما چگونه به تحکیم طبقاتی حزب پرداخت که اکثریت اعضای آن منشاء خرده بورژوازی دارند؟ بخاطر نیل به این هدف، باید در امر آموزش تئوریک اعضا، بالا بردن آگاهی طبقاتی شان، اخلاقیات و خصایل انقلابی پرولتاریائی و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علیه روندهای غیر پرولتری در زمینه های ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات توجه بسیار معطوف داشت. باید اعضا حزب در پیوند فشرده با توده های کارگر و دهقان شوند تا از یکسو به کار تبلیغاتی و سازماندهی بپردازند و از سوی دیگر در جریان تغییر جهان عینی به تغییر جهان ذهنی خود (تغییر احساسات طبقاتی خرده بورژوازی) دست زنند. همچنین حزب در جریان کار آگاه گرانه و سازماندهی توده ها باید به جلب آگاهترین و پرشورترین آنها به صفوف خود بپردازد. باید به پرورش کادرهایی از کارگران و آوردن آنها به ارگان های رهبری حزب توجه خاص مبذول داشت. دهقانان که در مبارزه استقلال طلبانه نیروی عمده را میسازند باید مطمئن ترین و آگاه ترین شان به صفوف حزب جلب شده و از میان آنها کادرهای دهقانی پرورش یابند. مسلم است که اکثریت صفوف حزب را در اوان تأسیس روشنفکران پر میسازد و حزب باید قدم بقدیم در جریان مبارزه توده ای به جلب آنها بپردازد.

خلاصه آموزش سیاسی و تئوریک و مبارزه ایدئولوژیک از یکطرف و تغییر

ترکیب طبقاتی حزب از طریق وارد کردن بهترین عناصری از زحمتکشان از

طرف دیگر و سبک کار صحیح عواملی مهمی اند برای پرولتری نگه داشتن، حفظ

تحکیم و پاکیزگی خصلت طبقاتی و یکپارچگی حزب طبقه کارگر کشور.

اهمیت ساختمان ایدئولوژیکی و تشکیلاتی حزب:

حزب برای آنکه رسالت تاریخی خود را موفقانه به انجام برساند باید

"وحدت ایدئولوژیک خود را با نیروی وحدت مادی سازمانی تقویت کند".

نیروی حزب تنها در وحدت ایدئولوژیک نیست بلکه در وحدت عمل مجموعه آن نیز هست و این وحدت عمل در برپا سطح عالی شکل بدست می آید. به عبارت دیگر نیروی حزب تنها در ایدئولوژی صحیح آن نیست بلکه در شکل عالی منضبط با اصول سازمانی آن نیز هست.

در امر ساختمان حزب در عین حال اهمیت زیادی برای مسئله تشکیلات باید داد. در مسئله تشکیلات باید به اصول حیاتی حزب توجه زیاد کرد. به خاطر یکپارچگی تشکیلاتی حزب علیه انشعابگری، فراکسیون‌گرایی، روحیه محلی‌گری، روحیه پدرسالاری، آنارشی، لاقیدی، ویی انضباطی مبارزه کرد. در استحکام تشکیلاتی حزب باید جهت پیوند دادن اعضا با توده‌ها، بسیج و رهبری آنان سعی بیشتر نمود. حس مسئولیت اعضا را نسبت به توده‌ها ارتقاء داد و پیوند همیشگی با توده‌ها برقرار ساخت، فعالترین آگاه‌ترین عناصری از توده‌ها را در جریان مبارزات‌شان باید به صفوف حزب جلب کرد. پایه توده‌ای حزب را گسترش داد و سازمانهای توده‌ای تحت رهبری حزب ایجاد نمود.

کار ساختمان ایدئولوژیک و کار ساختمان تشکیلاتی حزب با هم پیوند ناگسستنی دارند. اهمیت این دو کار در مرحله‌ای که حزب جدیداً تاسیس گردیده باشد و هنوز نیرومند و گسترده نیست مساوی می‌باشد. بارشد، گسترش صفوف حزب اهمیت کار ساختمانی ایدئولوژیک بیشتر میگردد و یا مقام ارجح را کسب می‌کند. در این مرحله برای ایجاد حزب محکم و استوار، گروه‌ها، و سازمانهای جنبش به سهم خود این خصوصیات سازمانی را که در "جهاب‌دکرد" فرموله شده است و نگاتی از آنرا می‌آوریم، در شکل‌ها در نظر بگیرند که حزب انقلابی افغانستان محکم‌تر و نیرومند پایه‌میدان بگذارد.

— اشخاصی را دربرگیرد که حرفه آنها فعالیت انقلابی باشد، "توده‌ای که خود بخود بیدار میگردد از صفوف خود نیز بتهاد روزافزونی انقلابیون حرفه‌ای بیرون خواهد داد".

— برای کل اعضای این سازمان "هرگونه تفاوت بین کارگران و روشنفکران یکلی زدوده میشود".

— "این سازمان حتماً آنقدر وسیع نباشد و حتی المقدور با پنهانکاری بیشتری فعالیت کند". "تمرکز تمام وظایف پنهانکاری در دست حتی المقدور عده قلیلی از انقلابیون حرفه‌ای به هیچوجه بمعنای آن نیست که اینها بجای همه فکر خواهند کرد و جماعت در جنبش شرکت فعال نخواهد داشت".

تمرکز وظایف پنهانکاری بدست عده‌ای قلیلی کار آزموده حرفه‌ای ایداً به معنی تمرکز تمام وظایف جنبش و محدودیت ساحه فعالیت توده را نه بلکه این همه را قویتر می‌سازد و هم فعالیت‌های دموکراتیک ... را در بین توده‌هاست نکرده بلکه قوی می‌سازد.

"هرقدر سازمان پنهان‌تر باشد همانقدر هم ایمان به نیرومندی حزب محکمتر و دامنه‌اش آن وسیع‌تر میشود".

"یگانه‌اصل جدی سازمانی برای کارکنان ما عبارت باشد از: پنهانکاری بسیار شدید، گزین کردن بسیار دقیق اعضا، آماده نمودن انقلابیون حرفه‌ای." و بطور فشرده میتوان گفت که حزب انقلابی پرولتاریائی افغانستان در جریان وحدت تئوری و عمل در میان توفان عظیم جنبش توده‌ای پابصره وجود می‌گذارد، باید: در زمینه تئوری باردهرگونه انحراف از اصول اساسی م. ل. ا. و گرایشات "چپ" و راست مبارزه را شکوفا بسازد. در زمینه سیاسی با مشی توده‌ای و منطبق با اوضاع، جنبش توده‌ها را سازماندهی و رهبری نماید و طی آن در زمینه سازماندهی به جلب و پرورش بهترین عناصری از توده‌های زحمتکش بپردازد.



فصل دوم

اوضاع کنونی و وظایف ما

نفوذ سوسیال امپریالیسم روسیه در افغانستان :

پس از جنگ دوم جهانی تحولات بزرگی به مقیاس جهان رخ میدهد . ایالات متحده از جنگ دوم پیروزمتدانه بدر می آید و بمثابه ژاندارم بین المللی و عمده ترین دشمن خلقهای جهان عرض وجود میکند و به غارت کشورهای جهان سوم و نفوذ اقتصادی گسترده ای در اروپای غرب می پردازد . سه قاره آسیا - امریکای لاتین و افریقا گرهگاه تضادهای جهانی میشوند . ایالات متحده بادرگیر ساختن خود در جنگهای آزادیبخش کشورهای سه قاره دچار بحرانهای داخلی بزرگی میشود . صفیر جانبخش گلوله های سلحشوران کشورهای جهان سوم غول ایالات متحده را ضربت سهمگینی میزند . شکست مفتضحانه اودر جنوب شرقی آسیا دیگر آفتاب عمرش را در سراسیمه اقول قرار میدهد . از طرف دیگر دگرگونی درماهیت اردوگاه سوسیالیسم رخ میدهد . پس از مرگ استالین رهبر انقلابی پرولتاریای روسیه در اواسط سالهای ۱۹۵۰ با کودتای خروشچف و دارودستهای قدرت حزب و دولتی بدست ریزیونیست ها می افتد . بورژوازی نوین طی یک دهه با استفاده از قدرت دولتی و حزبی به بسط همه جانبه و احیای سرمایه داری در سطح و عمق کلیه شئون جامعه شوروی و قلع و قمع تمام دستاوردهای اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک ساختمان سوسیالیسم می پردازد . بورژوازی جدید همزمان با تبدیل اقتصاد سوسیالیستی که برهبری لنین و استالین پایه ریزی شده بود به اقتصاد مبتنی بر سرمایه داری انحصاری دولتی ، برای کشورهای جهان سوم نسخه "راه رشد غیر سرمایه داری" ویا "سرمایه داری دولتی" را تجویز مینماید . پایه تئوریک

این نسخه بصورت "راه‌سومی" میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم ولی با دورنمای "سوسیالیستی" ارائه میگردد. و این‌تر مبتنی بود به تئوری رویزیونیستی نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی انقلاب و نفی ضرورت رهبری حزب طبقه کارگر. این نسخه ارائه شده از طرف رویزیونیست‌های شوروی راهی بود برای نفوذ هر چه بیشتر بدرون کشورهای جهان سوم و بسط و وسعت نفوذ خود به زیان امپریالیست‌های غربی بخصوص ایالات متحده. سیاست آنها در این کشورها عبارت بود از تقویت بخش دولتی اقتصاد و وابسته‌کردن این اقتصاد به شوروی و کشورهای اروپای شرقی، این زمانی است که سیاست شوروی در سطح جهانی سازش و کشاندن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و تبدیل آن به پایگاه اجتماعی خود در کشورهای سه‌قاره میباشد. و افغانستان نیز بنابر همین سیاست مورد تهاجم مسالمت‌آمیز قرار گرفت. اما تهاجم مسالمت‌آمیز روسیه در کشورها مشخصات خود را نیز داشته است. روسیه برعکس سایر کشورها در افغانستان نه از راه جناح‌های لیبرال و دمکرات و "مترقی"، بلکه از طریق جناح فاشیست طبقه حاکمه که در رأس آن داود قرار دارد وارد میگردد. اما این خصوصیت استراتژیی عمومی روسیه را در میهن ما تغییر نمیدهد و روسیه با وجود نزدیکی با جناح داود همچنان در جستجوی پایه اجتماعی در وجود بورژوازی ملی و خرده بورژوازی برای خود میباشد.

در سال ۱۳۳۴ پس از لویه جرگه و تصویب قانون اساسی در زمان صدارت داود قراردادهای اقتصادی با شوروی جهت نقشه و تحقق پلان پنج‌ساله صورت گرفت که از نخستین پلان پنج‌ساله اقتصادی در ۱۳۳۵ آغاز شد. اتحاد شوروی در پلان اول و بخصوص پلان دوم پنج‌ساله اقتصادی در بخش اقتصادی دولتی میزان نفوذ خود را بیشتر میسازد تا جائیکه میزان نفوذش در پلان دوم از کشورهای امپریالیستی دیگر بلندتر میگردد. "حزب دمکرات خلق" که از جمع خودفروختگان، جاسوسان و اعتصاب شکنان معروف توسط روس‌ها در چارچوب سیاست جهانگشایی‌شان بوجود آمده بود بمنابیه رویزیونیست‌های داخلی و نوکران سرسپرده اتحاد شوروی در خدمت سیاست نفوذ روسیه به تبلیغ اهمیت سکتر دولتی در رابطه با شوروی و نتایج بسط مناسبات "همسایه

بزرگ‌شمالی" و "مزایای تقویت سکتور دولتی می‌پردازد. (تمام شواهد نشان می‌دهد که برخورد شوروی بیش از آنکه بمقیاس جهانی در سطح یک امپریالیسم قرار گیرد، در کشورها کاملاً خصلت امپریالیستی داشته است). تابه تشدید تماس دولت به شوروی بیافزاید بنابر همین سیاست و به پیروی از سیاست عمومی روسیه و در خدمت چنین سیاستی، رویزونیستهای داخلی به سیاست سازش و تسلیم طلبی بارزیم و آرایش‌گری سلطنت ظاهر بمثابه "مترقی‌ترین شاه جهان" دست می‌زنند و در پارلمان بخاطر افزایش بودجه دربار سروصدای بزرگی را راه می‌اندازند. . . . نفوذ سریع اتحاد شوروی در اقتصاد دولتی، نگرانی برای کشورهای غرب ایجاد نمود. دولت ظاهرشاه که عمدتاً حامی مناسبات افغانستان با غرب بود نمیتوانست دچار بیم و نگرانی نگردد. بناء در صدد محدود کردن نفوذ سریع شوروی و بسط نفوذ کشورهای غرب شد.

در سال ۱۳۴۲ لویه جرگه رادعوت نمود قانون اساسی را اعلام و "دمکراسی" را برای کشور پیش کرد. "در قانون اساسی صدارت را از اعضای سلطنت جدا ساخت و به اینصورت داود که حامی مناسبات شوروی با افغانستان و از پیروان راه "تقویت سکتور دولتی" بوسیله روسیه بود کنار زده شد. تابه اینصورت دست غرب را در کشور بازسازد. ارمنان تقویت سکتور دولتی، جز غارت، چپاول، کسر در عواید ملی، پروژه‌های غیر لازم و راه‌سازی و تقویت یک قشر بورژوا- بوروکرات که حامی صدور سرمایه شوروی از طریق دولت باشد چیزی دیگر نبود. در پلان سوم، دولت ظاهرشاه با ناامیدی از راه تقویت سکتور دولتی متوسل به مالیات غیر مستقیم میگردد و این مالیات را هر روز بالا میبرد، و برای بدست آوردن عوائد به مالیه گمرکی اشیای وارداتی خارجی تکیه میکند و سرمایه‌گذاری خصوصی انحصارات امپریالیستی غرب را به کشور جلب میکند. بالارفتن قیم و بیکاری از خصوصیات این پلان است که با خشکسالی و اوجگیری جنبش‌های خود بخودی توده‌ها روشنفکران، کارگران و ماموران در شهر و دهقانان در روستاها همزمان میگردد اما اتحاد شوروی متقابلاً به تشدید "کمک" های خود به افغانستان می‌پردازد.

و اما بعد با پیشرفت پروسه احیای سرمایه‌داری، در شوروی و نفوذش در

سراسر جهان بتدریج روسیه به یک کشور امپریالیستی نیرومند، به یک ابرقدرت تبدیل میگردد و آمریکا بتدریج بتأثیر عوامل و درگیری‌های مختلف خارجی و داخلی روبه ضعف میرود. باتجاوز بر چکسلواکی سرآغاز حیات امپریالیستی شوروی مشخص میگردد و به مثابه یک ابرقدرت در سطح جهان عرض وجود میکند. در پایان سالهای ۶۰ و آغاز سالهای ۷۰ تناسب قوا بین دو ابرقدرت بسود اتحاد شوروی تغییر میخورد و دیگر جای سیاست رقابت مسالمت‌آمیز با آمریکا و سیاست رخنه‌تدریجی راهزمو نیسم‌ها، مداخله نظامی، کودتاها و جنگ در کشورهای جهان سوم نمیگیرد. کودتای ناکام در سودان علیه "نمیری" اولین تظاهر این سیاست بود و دومداخله در شبه‌قاره هند، برآه‌انداختن جنگ در بنگلادش و تجزیه پاکستان و غیره نشانه‌های بعدی آن میباشد.

اتحاد شوروی به مثابه یک ابرقدرت در حال تعرض به دولت‌ظاهر شاه که نقش دوجانبه‌ایفا میکرد اکتفا نمیتوانست و در پی کودتا و واژگونی سلطنت ظاهر شاه برآمد. کودتای ۲۶ سرطان توسط داود و به همکاری مستقیم احزاب "خلق" و "پرچم" صورت میگیرد. داود با شرکت دادن رویزیونیست‌ها در قدرت دولتی دست شوروی را در چپاول و غارت افغانستان باز گذاشت باز هم نتیجه تقویت "سکتور دولتی" و راه‌شد غیر سرمایه‌داری بحران اقتصادی و بالایی و بالارفتن قیمت بود و نارضایتی مردم راه‌چه بیشتر تشدید میگردد. دولت داود دیگر زیر بار سیاست‌های خشن روسیه نرفت از اینجهت داود دست به مسافرت به کشورهای عربی و یوگسلاویا زد. ولی اتحاد شوروی بوسیله نوکرانش مجال برایش نداد و دست به کودتای خونین ۷ ثور زد. اما روسیه و نوکرانش برعکس تمام حسابهایشان در برابر قدرت مردم سلحشور کشور ما قرار گرفته و در مقابل آن تاب نیاورد. از اینرو شوروی بخاطر حفظ این سرزمین به لشکرکشی وسیعی دست زد که در نتیجه، جنبش مسلحانه مردم ما پراوج‌تر و همه‌گیرتر میگردد که امروز می‌بینیم کجاست که جنبش توده‌های ماسرنکشیده باشد؟

خصوصیات جنبش ما:

ملت ما دارای خصوصیاتی است که نیاز به تحلیل مشخصی دارد، در غیر آن ظواهر جنبش مردم میتواند ما را به اشتباهات جدی دچار سازد و از نظر عملی ما را از جنبش مردم به جدایی بکشانند. از اینجهت بررسی دقیق و مشخص خصوصیات جنبش ملت ما در اتخاذ مواضع سازمانهای مارکسیستی تاثیر بسزایی دارد.

ملت ما که سنن دیربای استقلال طلبی و مبارزه علیه اجانب را با خود یکجا دارد پس از کودتای ۷ ثور و تسلط مزدوران روس بتدریج آغاز مخالفت میکند. سیاست ضدملی و وطنفروشانه دارودسته "ترهکی - امین - ببرک و سیاستهای ضد توده‌ای در رابطه با ملیتها، مذهب، زنان و مالکیت فردی، تحمیل اختناق و ترور، ایجاد فضای وحشت و ارعاب و مستولی ساختن استبداد سیاه جهت ابدیت بخشیدن به سلطه و برآورده ساختن امیال شوم با داران‌شان عواملی بودند که توده‌های کشور ما در هرکجایی که بودند به شورش و قیام مسلحانه علیه این دارودسته نوکروبا دارشان دست زدند.

این قیام بتدریج به یک سنت مبدل شد و جنبه منطوقی و قومی بخود گرفت. بسیاری از مناطق روستایی بدست توده‌های ملت افتاد. بایوستن اردوی کشور در بسیاری از مناطق به مردم ما و پشتیبانی ملت از جانب اکثریت روشنفکران و استقلال طلبان، جنبش جنبه همگانی را بخود گرفت و متناسبا "سرکوب توده‌ها از طرف دشمن نیز شدت بیشتر یافت تا جائیکه دولت دست نشانده در برابر جنبش عظیم توده‌ها یارای مقاومت نداشت. پس از اشغال نظامی افغانستان توسط قشون روسی بر مقاومت و شدت مبارزات مسلحانه مردم ما هرچه بیشتر افزوده شد و دیگر فرد فرد شریف کشور خود را شریک برحق این نبرد میدانند.

خصوصیت اسلامی جنبش:

از آنجا که جنبش کنونی توده‌های کشور یک جنبش خود بخودی است که در اثر کار سیاسی تدارکی طولانی بوجود نیامده است. بناء توده‌های مردم ایدئولوژی در دست داشته - مذهب راپیشوای نبرد خود قرار داده‌اند از اینجا

خصوصیت اسلامی جنبش ملت ما ناشی میشود. این خصوصیت محصول عوامل اجتماعی تاریخی جامعه است. اسلام در مبارزه توده‌ها علیه تجاوز در جهت استقلال میباشد بناء جبهه دموکراتیک و ضد امپریالیستی آن عیان است و باید نقش آنرا در شرایط کنونی ما بطور مشخص نگریست و بدان ارج گذاشت. اسلام شعار نبرد توده‌های ملت ما بر ضد تجاوز بیگانه و غدارترین دشمن بشریت است. توده‌ها در برابر تجاوز، جنایت، کشتار با توسل به عقاید مقدس مذهبی خود به مبارزه برمیخیزند. خواست جمهوری اسلامی نیز ناشی از همین خصوصیت جنبش ماست. هر قدر جنایت و کشتار متجاوزین با نقاب "سوسیالیسم" و "کمونیسم" بیشتر میگردد همین قدر توده‌های ما به مذهب بیشتر متوسل میگردند. بناء بهیچ صورت نمیتوان اسلام را از این جنبش جدا دید و یا جدا مطالعه کرد.

خصوصیت توده‌ای بودن جنبش:

تمام توده‌های کشور در این جنبش عظیم ملی شرکت دارند این جنبش بزرگترین جنبش توده‌ای در طول تاریخ کشور ماست، میلیونها زحمتکش کشور ما علیه بیگانه بسیج شده‌اند تا میهن شائرا آزاد سازند. توده‌ای بودن این جنبش یکی در همگانی بودن آن دوم در این است که پائین‌ترین و ستمکش‌ترین اقشار توده‌ها نیروی اصلی حرکت آنرا میسازند و سوم در اینست که خواسته‌های وسیعترین اقشار توده‌ها را منعکس میکند.

خصوصیت ملی - مرفی و طبقاتی جنبش:

ملی است بخاطر اینکه تمام طبقات، اقشار و ملیتها یکپارچه علیه تجاوز بیگانه به مبارزه برخاسته‌اند تا حق حاکمیت خود را بدست بگیرند. از تمامیت ارضی خود دفاع نمایند و استقلال کشور خود را بدست آرند. مرفی است زیرا بزرگترین و خطرناکترین امپریالیسم متعرض راضربه میزند، ضد تجاوز و ضد امپریالیسم است و استقلال میخواهد. جنبش کنونی توده‌ها در نهایت تحلیل دربرازیک نه تنها ضد سوسیالیسم و دموکراسی نیست بلکه درست به آن خدمت مینماید. زیرا فقط با بدست آوردن استقلال است که میتوان به دموکراسی و سوسیالیسم رسید. جنبش توده‌های ملت ما با شکل

اسلامی خود از لحاظ تاریخی درست در جنبش حرکت میکند. ما تو گفت "این مهم نیست که چه طبقاتی، چه احزاب و گروه‌های سیاسی یا چه شخصیت‌هایی از ملل ستم‌دیده در انقلاب شرکت می‌جویند، و این مهم نیست که آنها به این نکته آگاهی دارند و یا نه آنها آنرا ذهنی درک میکنند یا نه، تا زمانی که در برابر امپریالیسم مبارزه برمی‌خیزند، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی - سوسیالیستی گردیده و خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می‌دهند."

چرا جنبش ملی کنونی یک جنبش طبقاتی است؟

مبارزه در راه کسب استقلال ملی یک مبارزه طبقاتیست. پیروزی در جنگ ملی و کسب استقلال، شاهراه مبارزه طبقاتی را بسوی دموکراسی هموار می‌سازد. در جریان انقلاب ملی توده‌های مردم بیدار میشوند و با این همه قربانی که حاضر نشدند در مقابل سوسیال امپریالیسم روس سرخم کنند، چگونه حاضر خواهند شد در مقابل استبداد داخلی سرخم نمایند؟ تکامل قانون عامی دیالکتیک است. بعد از پیروزی انقلاب ملی جامعه ما دوباره به جایگاه و موقعیت اولیه خود باز نمی‌گردد، توده‌ها آگاهی کسب میکنند، خواست‌های جدید طرح میکنند و خواهان دموکراسی می‌گردند و در آن موقع جنگ ملی تمام نیروهای طبقاتی و سیاسی را می‌آزمایند و در این آزمایش ظهور می‌رساند. توده‌ها خود نیز با علاقمندی در تعیین سرنوشت خود قدم می‌گذارند و در این راه آگاه‌تر می‌گردند. آنها آزادی‌های بدست آمده خود را حفظ میکنند. ملیت‌های مظلوم خواهان حق تعیین سرنوشت میشوند و در نتیجه با پیشرفت جنگ، خصیلت طبقاتی جنبش بیشتر نمایان می‌گردد و در آن شرایط یگانه‌نیروی که توده‌ها در راه دموکراسی هدایت کند پرولتاریا و حزب اوست. پرولتاریا است که روحیه دموکراسی خواهی توده‌ها را در جهت سوسیالیسم رهبری میکند. از هم اکنون نیز تضادهای حاکم بر جنبش اسلامی و بی‌لیاقتی رهبری‌های موجود به م. ل. ها امکان می‌دهد که در این جهت حرکت نمایند.

جنبش ملی کنونی یک جنبش طبقاتیست، زیرا با وجود سمت عمده ضد

روسی و ضد تجاوز آن، قتل‌و‌کشت‌های سربر نتوانسته‌اند موقعیت سابق خود را حفظ

کنند. و این نشان میدهد که همای مبارزه ملی و برای پیشبرد مبارزه ملی یک مبارزه طبقاتی به نحوی از انحاء در جریان است. از جهت دیگر مبارزه علیه استثمار یک کشور خارجی خود یک مبارزه طبقاتیست، زیرا این مبارزه پایگاه اجتماعی امپریالیسم و یا دسته‌های وابسته آن را در هم می‌کوبد. فعالیت‌های م.ل.ها در جنبات و دهات شرایط را برای برقراری دموکراسی مساعد می‌سازد. مبارزه م.ل.ها برای جنبه متحد، اردوی منظم انقلابی، اتحادیه‌ها و تشکل‌های مختلف، خود از یک موضع معین طبقاتی صورت می‌گیرد و نمیتواند غیر طبقاتی باقی بماند.

جنبش ملی کنونی مایک جنبش طبقاتیست، زیرا بخشی از انقلاب جهانی یا بخشی از مبارزه طبقاتی جهانی برای درهم‌کوبیدن امپریالیسم و نابودی سیستم استثماری او میباشد.

خصوصیت منطوقی، قومی، مذهبی، قبایلی، عشیره‌ای، وطنیتی جنبش:

این خصوصیت ناشی از ساخت اقتصادی اجتماعی جامعه ماست. این خصوصیت عینی و تاریخی است و از جریان خود پیروی میکند. رهبری این جنبش با این خصوصیت نیز فقط از سطح موجود آن ممکن است. جنبش ملی کنونی منطوقی است. زیرا توده‌های محلات مختلف منطقه خود را به سنگر مبارزه ضد بیگانه بدل ساخته‌اند. قومی است زیرا کتله‌های مردم مناطق روستایی ملت ما بصورت اقوام تاریخی نسل اندر نسل زندگی میکنند و در حالت چون جنگ ملی و تجاوز بیگانه و جنگ بخاطر منافع قومی، آنها بصورت اقوام تحت رهبری متنفذین، روحانیون و سران بزرگان قوم بپا میشوند. قبایلی است چون برخی از ملیتهای سرزمین ما بصورت قبایل زندگی میکنند و در یک جنبش ملی، قبایل تحت رهبری سران‌شان قیام میکنند زیرا توده‌های مردم زمانیکه میخواهند دست به شورش و قیام بزنند، یگانه سازمان و وسیله‌ای که آنها را قادر می‌سازد تا بصورت مجموعی قیام نمایند همانا سازمان قومی و قبیله‌ای است که بر پایه سنن، مذهب، عادات و عرف و عادات، آنها را متحد ساخته و به پیش می‌راند. جنگ‌های ضد انگلیسی مانیز بر پایه همین خصوصیات هشتاد سال پیچ و خمهای زیادی را پشت سر گذاشت و بالاخره به پیروزی

خصوصیت عشیره‌ای و ملیتی دارد، زیرا بنا بر عوامل تاریخی و بنا به ستم تاریخی طبقات حاکمه بر ملیت‌های مختلف و بخصوص اعمال سیاست بجان هم انداختن ملیت‌ها از مزدوران روس پس از کودتای ۲۷ ثور جنبش ملی کشور و یاصیغه عشیره‌ای و ملی در برخی از مناطق کشور برپا شد و توده‌های وسیع بصورت ملیت‌ها، عشایر بسیج شده و تشکیلات‌های ملیت واحد را ایجاد کردند.

خصوصیت خودبخودی جنبش:

خصوصیت خودبخودی جنبش عام‌ترین خصوصیت جنبش ملی و اسلامی ماست، تمام خصوصیات بالا نشان دهنده اجزاء این خصوصیت انقلابی توده‌های ماست. از اینجهت تشکلهای خودبخودی و ثمره جنبش وسیع و گسترده خودبخودی توده‌ها بوده که در صورت‌های گوناگون متبلور گشته‌اند. سیاست ما در برابر جنبش‌ها و جبهات که در مناطق مختلف کشور متاثر از خصوصیات بالا میباشند، عبارت از: سیاست جبهه واحدی، شرکت فعالانه همکاری و برقراری پیوند با توده‌ها. ما باید به جبهات، درجنگ مقاومت ضد روسی یاری برسانیم برای مدتها کارکنیم تا دراین جریان وسیع‌ترین پایه توده‌ای کسب کنیم برای سازمان دادن توده‌ها نخست از همه سطح آگاهی آنها را ارزیابی کنیم پس از آن میتوان سیاست مناسب مطرح کنیم و تدریجا آگاهی‌شانرا بالا ببریم و آنها را بطرف خود جلب کنیم.

م.ل.ها باید م.ل. را با این واقعیت‌های جنبش ما منطبق سازند. این انطباق باید در جهت همسویی با این جنبش و تقویت آن باشد. بناء نباید آنچنان اشتباهی کنیم که نیروهای سیاسی - مذهبی با سلاح مذهب و خصوصیات دیگر جنبش، م.ل.ها را از حرکت توده‌ها منفرد میسازد. م.ل.ها باید با درایت و هوشیاری با دید طولانی و واقع بینی ماتریالیستی جنبش بزرگ توده‌ها را با تمام خصوصیات درک نموده و روش و سیاست‌های اتخاذ کنند که نه تنها منفرد نشده بلکه پیوند فشرده با این جنبش‌ها یافته و قدم به

قدم آنها در راه راستین و پیروزمند هدایت نمایند. نخست از همه با این همه خصوصیات جنبش سازگار شد و بتدریج جنبه‌های مترقیانه آنها ارتقاء داد. هرراه و روشی تاکتیکی که بین م.ل.ها و توده‌ها فاصله ایجاد کند اشتباه است و به سرمنزل مقصود نمیرسد.

در طرح یک برنامه و سیاست نخست از همه باید سنجید که چند درصد توده‌ها آنها تأیید و مورد پشتیبانی قرار میدهد. خلاصه سیاستهای ما باید طوری باشد که توده‌ها رهبری ما را درک کرده و تحت رهبری این سیاست به پیروزی‌هایی نایل آیند و از این رهبری هیچ‌گونه تشویشی بخود راه ندهند. تبدیل این جنبش خودبخودی به یک جنبش هدایت شده پروسه بفرنج، دشوار و طولانی رامی‌پیماید که فقط م.ل.ها بارهنا قرار دادن م.ل. اندیشه مائوتسه دون و بااساس قراردادن واقعیات و خصوصیات جنبش قادرند موفقانه این جنبش را به پیروزی کامل برسانند.

انحرافات راست و "چپ" در قبال جنبش کنونی:

مزدوران روس، تروتسکیست‌ها و سایر منحرفین و کلیه دشمنان مردم و مارکسیسم، جنبش قهرمانانه ما را با انواع اتهامات محکوم میکنند. این پدیده‌ای بدی نیست زیرا اصالت جنبش ملی ما را می‌رساند. اما ناشی از خراب کاری و لجن پراکنی آنها در صفوف مردم نظریاتی اینجا و آنجا سر می‌زنند و کسانی مدعی میشوند که گویا چون در جنبش کنونی افغانستان فتودالها، متنفذین و روحانیت شرکت دارند بناءً این جنبش مترقی نه بلکه ارتجاعی است. آنها اوضاع در مجموع را به فراموشی می‌سپارند. آنها جهت اصلی و عمده تاریخی این جنبش را که ضد بیگانه و یک امپریالیسم متهاجم است در نظر ندارند. شرکت فتودالها ماهیت و جهت عمده این جنبش عظیم را تغییر نمی‌دهد. بسیاری از فتودالها در طول تاریخ کشور ما و سایر انقلابات آزادیبخش شرکت نموده‌اند و چون آنها در این مرحله ضد امپریالیسم و تجاوز بیگانه بوده و نقش مثبت داشته‌اند، بناءً شرکت فتودالها در جنبش مقاومت ماهیت اصلی این جنبش بزرگ را به هیچ صورت تغییر

نمیدهد. در یک جنبش بزرگ ضد تجاوز بیگانه مهم نیست که چه طبقه و چه قشری شرکت‌دهی و رهبری را دارند. مهم آنست که این جنبش ضد امپریالیسم متهاجم و متعرض بیگانه است یا خیر؟ آنرا ضربه میزند یا خیر؟ اگر چنین باشد پس استقلال طلبانه است در جهت کسب آزادی ملی است. و جهت عمده جنبش ملت ما نیز چنین است. هرفردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جز خلق بشمار می‌آید. در جنبش مارکسیستی کشور ما دو گرایش در رابطه با خصوصیات مذهبی و ملی جنبش عمومی ملت دیده می‌شود که این دو گرایش "چپ" و راست می‌باشد که علیرغم غیر سیستماتیک بودن و تعدیل آن به مشی سیاسی دقیق به نحواز انحاء وجود دارد و اینجا و آنجا تبارز میکند. که در این جا اشاره‌ای بدانها میشود:

هر دو گرایش محصول شرایط عینی است که در آن جنبش ملی توده‌ها شدیداً متأثر است از مذهب، گرایش "چپ" مارکسیسم رادرتضاد با جنبش ملی و مذهبی کنونی می‌بیند و آنرا غیرقابل انطباق با واقعیت عینی میداند. این گرایش هرگونه اعتداف درسبک‌کار و تاکتیک رادراین جنبش‌ها عدول از مارکسیسم دانسته و هرگونه وحدت با نیروهای مذهبی این جنبش را سازش در اصول میداند. این گرایش طرفدار "کمونیسم ناب"، "نیروهای ناب انقلاب" و "انقلاب ناب" است. نتیجه عملی این گرایش به افراد کشیدن جنبش مارکسیستی از جنبش توده‌هاست - تجرید جنبش مارکسیستی و نفی آن زمینه‌های که امکانات گسترش پایه توده‌ای را فراهم می‌سازد و بالاخره نفی سیاست جبهه واحدی است. این گرایش ظاهراً فقط به ایجاد حزب طبقه کارگر فکر میکند در حالیکه ایجاد حزب رادری رابطه با جبهه واحد و جنبش توده‌ها نمی‌بیند. این گرایش اسلام را فقط بمثابه ایدئولوژی فئودالیسم در نظر دارد و جنبه‌های ضد امپریالیستی آنرا فراموش میکند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مرفقی بودن جنبش در تضاد ملاحظه میکند. خلاصه این گرایش با دگم‌های خود یک برخورد "چپ" را برگزیده از واقعیات عینی بدور شده و دچار ایده‌آلیسم تاریخی و سوژکتیویسم میگردد. این گرایش محصول آغاز دوران جنبش‌های مذهبی توده‌هاست. (زمانی که سازمان ما با نیروهای

اسلامی مبارز "جنبه مبارزین مجاهد افغانستان" را ساخت اکثر عناصر و دسته‌های جنبش یکسره این سیاست را دنبال‌نوی سازشکاری و عدول از اصول می‌پنداشتند) ولی بتدریج با پیشرفت زمان این گرایش کاهش یافته اما در اشکال مختلف دیگری تبارز میکند.

گرایش راست از یکطرف محصول دوران سرتاسری شدن جنبش مذهبی توده‌هاست و از طرف دیگر محصول دو قطب مخالف تضاد میباشد، که دو قطب بصورت قطب اسلام، و "کمونیسم" تبارز کرده‌است. مسلم است که خیانت رویزیونیست‌های سوسیال امپریالیست در سطح جهانی بدنامی بزرگ کمونیسم و مارکسیسم را نیز بدنبال داشت. و این واقعیت انعکاس خود را بصورت بدی در کشورما گذاشت. اما از نظر عینی جنبش ملت ما برضد تجاوز بیگانه و بیگانه‌پرستان مزدور است که بر حسب خیانت رویزیونیست‌ها و عدم پیوند عمیق مارکسیست‌ها با توده‌ها (که قادر نیستند تفاوت میان م.ل‌های واقعی و مزدوران یک امپریالیسم متجاوز را درک کنند). از نظر ذهنی در شکل ضد "کمونیسم" تجلی یافته است. با در نظر داشت این نکته روشن می‌گردد که شعار ضد "کمونیسم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیسم هموار می‌سازد.

اما تحت تاثیر ظاهر جنبش عمومی توده‌ها گرایشی پدید می‌آید مبنی بر "باطل" بودن مارکسیسم و غیرقابل انطباق بودن مارکسیسم در شرایط کشور ما. این گرایش جنبش مقاومت ملت را که بر ضد بیگانه است از ظاهر آن نگریسته و مضمون آنرا درک نمیکند. این گرایش در عمل به مستحیل ساختن جنبش مارکسیستی و سازمان مارکسیستی در جنبش عمومی توده‌ها منجر شده و زوال و پایان جنبش مارکسیستی را اعلام میدارد. این گرایش تحت تاثیر جنبش اسلامی و ملی به نفی کامل احکام و آموزش‌های م.ل اندیشه مائوتسه دون دست می‌زنند. این روند همچنان مانند "چپ" مارکسیسم رادگم‌های بیجان تئوری‌های کتابی و غیرقابل انطباق با اوضاع یغرنج کشور میداند. و از عدم توانایی خود، م.ل اندیشه مائوتسه دون را در تحلیل وضع کنونی "عاجز" می‌بیند!! این گرایش برخورد طبقاتی - پرولتری نسبت به

دیدهای زمان و تحلیل و تحقیق این توده‌ها را از موضع — نقطه نظر و اسلوب م. ل. از دست می‌دهد. * این روند برای پرولتاریا هیچ گونه فعالیت مستقل قائل نیست. از اینرو هیچ نظر مشخص برای ایجاد پیشاهنگ پرولتاریا که بدون آن پیروزی کامل انقلاب یا درست پیش بردن امر انقلاب کاری محال است ندارد. و پرولتاریا و نیروهای م. ل. رابه دنباله‌روی جریان عمومی جنبش می‌کشاند. هر دو گرایش از دو موضع متفاوت مارکسیسم را احکام خشک

* گرایشی که در شرایط فروکش جنبش توده‌ها به یک شکل و امروز در شرایط اعتلا بزرگ جنبش ملی و اسلامی توده به شکل دیگر تبارز می‌یابد انعکاس یک موضع در دو شرایط تاریخی است. در جنبش ما عناصر زیادی بعلت فروکش جنبش از توده‌ها مایوس شدند و اینک در دوران اعتلا جنبش توده‌ها از مارکسیسم مایوس گشته‌اند. چنانکه شکل اولی این گرایش نمیتوانست منعکس کننده واقعیت آن زمان باشد، شکل کنونی این گرایش نیز با وجود پیچیدگی اوضاع، واقعیت امروز را نمیتواند منعکس کند.

برخلاف این گرایش می‌رنده، جنبش مارکسیستی در راه اصولی خود متشکل تر و یگپارچه‌تر به پیش می‌رود و آینده تابناکی را بشارت می‌دهد. علیرغم این نظر که گویا جنبش توده‌ها در مقابل مارکسیسم میباشد، دو نیم سال جنگ مقاومت نشان داده است که جنبش مارکسیستی بهتر از هر زمانی دیگر در طول حیات خود، در کشور ما از نظر کیفیت تکامل نموده است. این تکامل چیزی نبوده جز ثمره جنبش توده‌ها و تلفیق نسبی جنبش مارکسیستی با آن. این جنبش توده‌هاست که باعث شکوفایی بیشتر جنبش مارکسیستی خواهد شد. این ضرورت عینی جنبش توده‌هاست که محملی برای سرعت بخشیدن پروسه ایجاد پیشاهنگ و رهبری واحد توده‌ها میباشد. حزب پرولتاریا حتما و ضرورتا ایجاد می‌گردد. و جنبش توفانی ملت ما خود صحفای دیگر بر احکام فنا ناپذیر مارکسیسم میباشد.

کتابی و مجرد میداند. آن یکی مارکسیسم را احکام مجرد و غیرانطباق دانسته از جنبش‌های مذهبی توده‌ها فاصله میگیرد و آن دیگری مارکسیسم را دگم‌های "متروود" و غیرقابل انطباق فکر کرده بفرد کامل مارکسیسم دست زده و به دنباله‌رو جنبش عمومی بدل میسازد.

هر دو گرایش تناسب میان کاردمکراتیک و سوسیالیستی را درک نمیکنند. گرایش "چپ" در فعالیتهای سیاسی خود کار سوسیالیستی را عمده میسازد نه تنها در درون سازمان بلکه در فعالیتهای بیرون سازمانی و توده‌ای. گرایش راست کار سوسیالیستی را نه تنها در فعالیتهای بیرونی بلکه در مناسبات درون سازمانی و برنامه‌های خود نیز نفی میکند.

م. ل. اندیشه مائوتسه دون علم رهایی پرولتاریا و توده‌هاست. مجرد نیست زنده است و قابل انطباق در هر شرایطی. م. ل. اندیشه مائوتسه دون اشکال مبارزه را محدود و محصور به یک شکل نمیسازد و به علمی‌ترین طرز اشکال مبارزاتی، واقعیتهای جامعه، خصوصیت فرهنگی - مذهبی - روانی، و رابطه مشخص تحلیل نموده و راه صحیح تغییر آنرا بازتاب میکند.

"مارکسیسم دگماتیک مارکسیسم نیست بلکه ضد مارکسیسم است" (مائو تسه دون) م. ل. ها باید م. ل. اندیشه مائوتسه دون را با واقعیتهای جنبش کشور خود منطبق سازند. این انطباق باید در همسویی با این جنبش‌ها و تقویت آن باشد. م. ل. ها نباید آنچنان اشتباهی کنند که نیروهای سیاسی با سلاح مذهب بام. ل. ها به جنگ بروند و آنها را از این جنبش منفرد سازند. برعکس م. ل. ها حتی باید در بخشهایی که فالتالیسم مذهبی نیز مسلط است فعالیت نموده، و مبارزه خود را در آن بخش‌ها وفق دهند. م. ل. ها باید با درایت و هوشیاری - بادید طولانی و واقع بینی ماتریالیستی وضعیت جنبش‌ها را درک نموده و سیاست‌های صحیح اتخاذ کنند که نه تنها منفرد نشوند بلکه پیوند فشرده با این جنبش‌ها و توده‌های شرکت کننده یافته و قدم بقدیم آنها را در راه راستین هدایت کنند. به مسئله مذهب باید برخورد ماتریالیستی داشت و بمثابه عقاید توده‌ها به آن احترام بسیار گذاشت و رعایت کرد.

باید تناسب صحیح میان کار سوسیالیستی و دمکراتیک را یافت تا به

مطلق ساختن هیچ یک آن تنظیم، در فعالیت توده‌ای، در کار تبلیغاتی، در کار جبهه‌واحدی... و در تمام کارهای دموکراتیک باید نظر داشت جنبه‌های اسلامی آن عمل کنیم زیرا بدون این روش ممکن نیست توده‌ها را بسیج ساخت، آگاهی سیاسی آنها را ارتقاء داد و گام‌های درستی در راه انقلاب گذاشت. باید در فعالیت جبهه‌واحدی با صداقت و فداکاری نشان داد که مارکسیست‌های واقعی در جهت وحدت بانبروهای مذهبی برای کسب استقلال احترام عمیقی به عقاید مردم خود دارند و این احترام مانند رویزیونیست‌ها ناشی از فریبکاری نبوده بلکه بر مبنای تحلیل از ماهیت اسلام که بعنوان درفش جنبش ملی ما در اهتزاز است میباشد.

ما باید جدا بکوشیم مرز خود را با مبارزه علیه مذهب (آنتی کلریکالیسم) و لیبرالیسم بورژوازی که از تعصب مذهبی ترس دارد جدا کنیم "ممنوع کردن مذهب کار سوسیالیست‌ها نیست بلکه کار دیکتاتورهای از نوع بیسمارک است" (ف. انگلس). سازمان ما این تناسب را بصورت صحیح درک کرده و با نیروهای اسلامی، جبهه‌ای را ساخت و در تبلیغات خود سطح توده‌ها و جنبه‌های اسلامی جنبش را در نظر داشت. اما کار سوسیالیستی نیز وجود دارد و آن بطور عمده در درون سازمان و در رابطه نیروهای مترقی م. ل. و عده‌ای محدود کارگران مطرح میباشند. باید در درون سازمان به آموزش م. ل. اندیشه مائوتسه‌دون پرداخت باید به تحلیل اوضاع و رویدادها از این موضع دست زد زیرا افکار هدایت کننده و کلیه فعالیت‌های مارام. ل. اندیشه مائوتسه‌دون میسازد. در کار دموکراتیک نیز از این موضع شرکت میشود. باید نظر داشت اوضاع و تلفیق م. ل. اندیشه مائوتسه‌دون برای این اوضاع، عرون صحیح توباه‌ها، تحلیل اوضاع مشخص شناخت خصوصیات همان بکاربرد م. ل. اندیشه مائوتسه‌دون با شرایط مشخص است که لیبرالیسم بورژوازی و دیکراتیسم خرده‌بورژوازی. هر چه یک سازمان م. ل. در درون از پایه محکم تثوریک م. ل. برخوردار باشد و در بکاربرد م. ل. برای اوضاع مهارت داشته باشد در این صورت شرکت در جنبش اسلامی و دموکراتیک نمیتواند سازمان را به دنبال خود مبدل سازد در این صورت سازمان م. ل. استقلال پرولتاریا را از لحاظ

ایدئولوژیک سیاسی سازمانی، اسلوب و سبک کار در این جنبش عظیم و بزرگ محفوظ نگه داشته و بخوبی قادر است م.ل را بر شرایط تلفیق داده و از سطح موجود جنبش حرکت کرده هیچ باکی نداشته باشد. اگر دمکراتیسم پرولتاریا با دمکراتیسم سایر طبقات در زمینه‌هایی هم‌آهنگی یابد، زیرا این هم‌آهنگی امتزاج دمکراتیسم پرولتاریا با دمکراتیسم سایر طبقات را در پی نخواهد داشت و ضمن وحدت مرز تمایز خود را نیز با دمکراتیسم سایر طبقات خواهد کشید. این مرز تمایز جنبش را نیرومندتر خواهد ساخت. زیرا دمکراتیسم سایر طبقات به "عقب‌مینگرد" و نمایندگان سایر طبقات برای سازش مستعدتر هستند و قاطعیت ندارند.

این دمکراتیسم پرولتاریاست که به پیش می‌رود و بقای جنبش را تضمین میکند. در شرایط کنونی مثلاً هماهنگی با شعار جمهوری اسلامی که هم‌آهنگی دمکراتیسم پرولتاریا را با دمکراتیسم سایر طبقات نشان می‌دهد، با طرح شعارهایی از قبیل استقلال کامل، برقراری دمکراسی (هم در زمینه مناسبات بین نیروها و هم در زمینه منافع اکثریت)، رفاه مردم، برجسته ساختن نقش توده‌ها، مبارزه علیه گرایش‌های عقب‌گرا و مسایل بیشمار دیگر، مرز تمایز دمکراتیسم پرولتاریا با دمکراتیسم سایر طبقات روشن می‌گردد.

از جهت دیگر باید آنچه توده‌های مردم خواستارند، از سطح آنها حرکت صورت گیرد. سازمان و حزبی که قادر به کمک، پشتیبانی و هدایت مردم است می‌تواند پیروز باشد.

نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

(استراتژی و تاکتیک)

استراتژی انقلابی باید این پرسش ها را پاسخ گوید: وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن. دشمنان ما کیانند و جهت اصلی ضربه انقلاب کدام است؟

نقشه تحقق این استراتژی باید تدوین شود که طی آن نیروهای محرکه متمرکز گردند، متحدین و دوستان جلب شوند، از تضادهای درون دشمن هوشیارانه استفاده شود تا هرچه بیشتر دشمن به انزوا کشیده شود و ضربه اصلی بر او دقیقتر، همه جانبه تر و تعیین کننده تر وارد آید.

انجام چنین وظایفی فقط از عهده حزب رزمنده پرولتاریا ساخته است که متکی باشد بر وحدت کارگر و دهقان، چنین حزبی باید از طبقات مختلف جامعه و موقعیت و دورنمای هر یک از آنها ارزیابی دقیق و مشخص داشته باشد تا مشی استراتژیک خود را فقط بر مبنای آن بتواند استوار بسازد. بخاطر پاسخ به این همه پرسش ها باید نخست خصلت جامعه را درک کرد تا وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن، دشمنان، متحدین و نیروهای محرکه انقلاب درک شوند.

جامعه ما که در تاریخ دویست سال تحولاتی کندی را دیده، بخصوص پس از جنگ جهانی دوم دیگر یک جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودالی بوده است. که از یکسو مورد چپاول، و غارت امپریالیست های گوناگون قرار داشت و از سوی دیگر توده های زحمتکش بارگران فئودالها را بدوش میکشیدند.

ولی پس از تهاجم مسالمت آمیز سوسیال امپریالیسم، این امپریالیسم خواسته که قدم بقدم در کشور ما نفوذ میکند و سپس بخاطر امیال هرمنونیستی جهانی اش کشور را مورد تهاجم قرار میدهد. پس از اشغال وسیع نظامی سوسیال امپریالیسم، جامعه ما یک جامعه مستعمراتی، نیمه فئودالی است که سخت زیر فشار غول نظامی امپریالیسم روسیه دست و پا میزند. تمام اهرمهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی جامعه مستقیماً بدست فاشیستهای روسی

است. منابع زیرزمینی، نیروی انسانی و محصولات کشور را وسیعاً غارت میکند. حکومت دست‌نشانده فقط بازجبه بی‌اختیاری بدست آنهاست. اردوی افغانستان بفاراده روس‌ها باید عمل کند و آموزش و پرورش دیگر کاملاً روسی است. سبلی از جوانان رابه روسیه می‌برند تا وابستگان حقیری پرورش دهند. افغانستان زیرچکمه‌های خونین بیش از صد هزار نفر عسکر روسی دست‌وپا می‌زنند از حق حاکمیت محروم است، تمامیت ارضی‌اش پامال شده و استقلالش از میان رفته است.

همچنین در روستاهای کشور مناسبات فئودالی حاکم است و دهقانان و زحمتکشان روستایی ستم فئودالی را نیز میکشند. وظایف کنونی انقلاب و دورنمای آن:

از آنجائیکه جامعه ماستعمراتی و نیمه‌فئودالی است بناءً دو تضاد اساسی تضاد کل ملت با متجاوزین فاشیست روسیه، و تضاد دهقانان و زحمتکشان روستایی با مالکان ارضی فئودال مشخصه جامعه ماست که انقلاب ما باید ایندو تضاد اساسی را حل کند.

از اینرو انقلاب ما یک انقلاب ملی و دموکراتیک توده‌ای است. این انقلاب ملی است بخاطر اینکه مبارزه علیه فاشیستهای میلیتاریست سوسیال امپریالیسم رابفرجام رسانده و آزادی ملی و استقلال کشوررا بدست می‌آورد. دموکراتیک توده‌ای است زیرا مسئله زمین را بسود زحمتکشان حل میکند. یابه عبارت دیگر وظیفه انقلابی ما سرنگونی متجاوزین روسی و نوکران او بخاطر کسب استقلال ملی، تبدیل کشور مستعمره - نیمه‌فئودالی به کشور حقیقتاً مستقل و ملی‌وحل مسئله زمین درجهت دموکراسی کردن جامعه میباشد. هردوی این وظایف بطور لاینفکی در رابطه باهم‌اند. ولی مسئله مهمی که در برابر ما قرار دارد تناسب ایندو وظیفه است. تناسب میان مبارزه ملی (مبارزه علیه قوای سوسیال امپریالیسم و نوکران او) و وظایف دموکراتیک (مبارزه علیه مالکان فئودال است). در این تناسب مبارزه علیه تجاوزکاران امپریالیسم اتحاد شوروی عمده است و وظایف مبارزه ضد فئودالی تابع آن. در شرایط تهاجم همه جانبه و خطرناک سوسیال امپریالیسم ایندو وظیفه

نیروهای انقلاب و ضد انقلاب

(مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه ضد فئودالی) را نباید همزمان و به موازات هم به پیش برد. زیرا سوسیال امپریالیسم قوی ترین، خطرناکترین، خونخوارترین دشمن ملت ماست. بناءً تا آنزمانیکه آنها مستقیماً کشور ما را در اشغال نظامی خود دارند، دشمن مشخص استراتژیک است و در این مرحله استراتژیک عمده ترین و اصلی ترین دشمن ملت و جامعه ماست. فقط پس از برانداختن این دشمن خطرناک و کسب استقلال ملی است که شعارهای دمکراتیک (مسائل مربوط به دمکراسی کردن جامعه) و حل مسئله زمین بطور کلی ممکن گردیده و جنبه عملی می یابد.

بزبان دیگر اول باید خاک وطن را آزاد کرد، بعد خاک دهقانان را. اما جهت دوم دمکراسی یعنی حفظ آزادی در مناسبات بین نیروها، نمیتواند به آینده محول گردد. مراعات دمکراسی در مناسبات بین نیروهای سیاسی به پیشبرد جنگ ملی کمک میکند و وحدت سرتاسری را تضمین می نماید. رد این دمکراسی و عدم مبارزه در این راه جنبش مقاومت را تضعیف میکند. پشتیبانی و عدم پشتیبانی از مراعات دمکراسی در مناسبات، نیروهای سیاسی را در قاطعیت یا عدم قاطعیت شان در جنبش مقاومت می آزماید. آن نیروهایی که مخالف دمکراسی میباشند، نیروهای وابسته (و حتی مشکوک) و یا نیروهای جاه طلباند.

این درست است که دو تضاد اساسی در جامعه وجود دارد که باید حل شوند. دودشمن است که سرنگون شوند. لکن در این مرحله که تجاوز خطرناک سوسیال امپریالیسم جهانخوار صورت گرفته، وظیفه ضد فئودالی تابع وظیفه ضد امپریالیستی بوده و در این مرحله تمام تضادهای دیگر به عقب میروند و جای غیر عمده را میگیرند. و باید کلیه نیروها را طی جبهه متحد ملی علیه متهاجمین، متحد ساخت. از همینجاست که سیاست عمومی ما در این مرحله استراتژیک سیاست جبهه واحدی است در جهت وحدت تمام نیروهای ضد تجاوز. هر قدر به انجام این وظیفه خود موفق باشیم همانقدر وضع انقلاب ما بهتر میگردد.

اشتباه در برخورد به تضادهای جامعه بخصوص تضادهای اساسی جامعه

اشتباه استراتژیک است و ناشی از عدم درک استراتژی انقلابی مرحله کنونی انقلاب ماست. چنین اشتباهی زبان‌های فراوانی به انقلاب وارد می‌سازد. و اما باید تذکر داد که در پروسه پیشرفت انقلاب برای رفع نیازمندیهای انقلاب ملی و دمکراتیک و تحکیم اتحاد کارگران و دهقانان لحظه‌ای فرا می‌رسد که باید دست به رفرم ارضی زد اما این رفرم ارضی قدم بقدم طی مراحل و با شیوه‌های معین و خاص انجام خواهد شد.

مانند ضبط زمین‌های دولتی، تقلیل بهره‌مالکان... و باز این رفرم ارضی نظر به مناطق و نظریه شرایط فرق خواهد کرد و سیاست عمومی ضد فئودالی یکسان نخواهد بود (و این فقط زمانی است که حزب نیرومند پرولتاریا رهبری بخش‌هایی از مناطق راداشته باشد و رفرم ارضی مانع در راه انقلاب ملی نگردد).

مراعات تناسب بین دو وظیفه اساسی در این مرحله دارای اهمیت حیاتی می‌باشد. تهاجم روسیه، ضرورت مبرم و خواسته‌های عینی و ذهنی جامعه ما و نیروهای شرکت کننده در جنبش مقاومت نشان می‌دهد که مرحله انقلاب دمکراتیک نوین در کشور ما خود به دو مرحله تقسیم می‌شود. دو مرحله‌ای که ضمن پیوستگی دارای دو استراتژی مرحله‌ای بوده و وجود تشابه و پیوستگی از یکطرف و تفاوت‌ها از طرف دیگر شاخص آنهاست. مرحله اول یا مرحله کنونی مرحله انقلاب ملی است که در آن کسب استقلال ملی هدف اساسی و مبارزه برای دمکراسی جنبه تابع دارد. در مرحله دوم دمکراسی کردن جامعه وظیفه اصلی بوده و مبارزه ملی در شکل تحکیم استقلال ملی تجسم می‌یابد. در مرحله کنونی وسیعترین نیروهای سیاسی جامعه که مخالف تجاوز روسیه‌اند، در وحدت قرار می‌گیرند، اما در مرحله دوم صرف آن نیروهای سهم می‌گیرند که خواهان دمکراسی اجتماعی باشند.

برای رسیدن به آخر مرحله اول دو امکان وجود دارد:

۱ - اینکه پرولتاریا از خود لیاقت و شایستگی بیشتر نشان دهد و پایه دست آوردن رهبری این جنبش آنرا به پیروزی برساند و بدون توقف به مرحله دوم رهنمون سازد.

۲- اینکه نیروهای سیاسی، مذهبی ثمره انقلاب را غصب کنند.

تاریخ و پراتیک دویست و شصت سال جنبش مقاومت ما نشان داده است که بورژوازی و نیروهای سیاسی موجود قادر نیستند جنبش مقاومت ملت ما را تا استقلال کامل رهبری نمایند. در این رابطه وظایف پرولتاریا چنین خواهد بود: در صورتیکه اکثریت ملت تحت رهبری پرولتاریا متحد گردند، بلافاصله بعد از کسب استقلال ملی به دموکراسی کردن جامعه در اشکال، سطوح و میزانهای مختلف پرداخته خواهد شد. اما در صورتیکه پرولتاریا قادر نگردد تا در رهبری انقلاب ملی قرار گیرد، باز هم به مبارزه خود در راه تحکیم استقلال ملی و مبارزه در راه دموکراسی خواهد پرداخت. پرولتاریا در این زمینه از مبارزه ملی کلیه نیروهایی که خواهان استقلال باشند و از مبارزه کلیه نیروها برای دموکراسی پشتیبانی خواهد کرد. اما این پشتیبانی نباید مانعی در راه اهداف پرولتاریا باشد.

پرولتاریا پس از پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین نیز وحدت را در مقابل نیروهای دیگر قرار خواهد داد. تا خود را همراه با تحولات حاصله بسازند. این پرولتاریا نخواهد بود که وحدت خود را با دیگران برهم زند، وحدت یا برهم خوردن وحدت مربوط به برخورد نیروهای دیگر است که در سیر حرکت تاریخی پرولتاریا در مراحل گوناگون چه موضعی اتخاذ می کنند.

و اما دورنمای هر دو مراحل انقلاب کنونی که یک انقلاب ملی و دموکراتیک توده‌ای است بنا بر عوامل تاریخی اجتماعی و سیاسی معین در شکل اسلامی خود عرض وجود کرده است. چنانچه انقلاب جاری کشور تحت رهبری حزب طبقه کارگر به اتکاء وحدت کارگر- دهقانان قرار گیرد، با وجود شکل اسلامی خود دارای مضمون عمیقاً ملی و دموکراتیک است و بدون اینکه مرحله سرمایه‌داری را بگذراند به سوسیالیسم گذار کند. مرحله دموکراسی نوین با شرکت اکثریت ملت و طبقات انقلابی باید به پختگی خود برسد که به سوسیالیسم گذار کند. و اما باید تأکید کرد که چگونگی گذار به سوسیالیسم در کشور ما خصوصیات خود را خواهد داشت و این خصوصیات از خصوصیات تاریخی، فرهنگی، اجتماعی ملت ما مایه خواهد گرفت. بدلیل آنکه گذار به

سوسیالیسم کاریست که فقط در آینده‌ها ممکن است و باید بادر نظر داشت اوضاع حل و فصل شود، فعلا یک شکل یا شیوه معین را پیش بینی کردن و دور از واقعیت و ذهنیگرایی است ولی آنچه میتوان گفت اینکه باید جریانات عینی را در این مدت مطالعه کرد و از گونه ذهنیگرایی و چپروی پرهیز کرد زیرا برخورد کنونی ما در سیر آتی انقلاب نقش اساسی دارد. انقلاب ما بی‌غرض است و باید آنرا متکی بر تحلیل واقعیات عینی به پیش برد.

دشمنان انقلاب ما کیانند و جهت اصلی ضربه انقلاب کدام است؟ بنابر تحلیل بالا، در این مرحله استراتژیک دشمن استراتژیک، مشخص و بلاواسطه، دشمن اصلی و درجه یک قوای نظامی اشغالگر روسیه است با نوکران سرسپرده داخلی آنها ("خلق" و "پرچم" و غیره). استراتژی انقلابی آنست که کلیه نیروهای ضد تجاوز را متحد ساخته و اصلی ترین ضربه را به این دشمن مشخص وارد سازد. بناء جهت اصلی ضربه انقلاب، میلیتاریست های متجاوز روسی و نوکران "پرچمی" و "خلقی" و سایر نیروهای ذخیره آنست. از اینرو انقلاب ما عمدتا یک انقلاب ملی است یا بعبارة دیگر جنبه ملی انقلاب ما نسبت به جنبه دمکراتیک آن عمده است.

چه سیاستی داریم در برابر مالکان ارضی فئودال و بورژوازی کمپرادور؟ در رابطه با مالکان ارضی فئودال:

زمینداران کشور ما (بخصوص متوسط و کوچک) در جنگ های استقلال طلبانه و ضد بیگانه سنت مبارزه دارند و در این جنگ به اشکال مختلف شرکت داشته اند.

پس از اشغال نظامی کشور توسط سوسیال امپریالیسم روسیه و اوج گیری جنبش ملی، به استثنای عده ای از آنها اکثریت در این جنبش شرکت دارند. تا آنجا که شرکت دارند از جمله متحدین انقلاب محسوب میشوند. منتها از متحدین موقتی.

در این مرحله استراتژیک انقلاب که باید تمام نیروهای ضد بیگانه را متحد ساخت نباید سیاست نابودی مالکان ارضی را به مثابه یک طبقه در پیش گرفت. اما بخش ها و یا عناصری از آنها در جریان پیشرفت انقلاب باید

سرنگون شوند و اراضی و اموالشان بسود انقلاب مصادره گردد. ولی فقط آنهاست که تسلیم تجاوز کاران میگردند. به اینصورت میان فئودالها باید فرق گذاشت و فرق آنها بنابر مواضع آنها در برابر تجاوزکاران صورت میگیرد. اما این برخورد به معنی اتحاد سیاست عمومی در برابر مالکان ارضی نیست. باید مرتجعترین فئودالها را منفرد ساخت تا با روسهای متجاوز یکجا سرنگون گردند.

این سیاستها بخاطر تجرید مرتجعترین و خودفروختهترین آنها، به خاطر از بین بردن مقاومت آنها و جلب آن مالکان ارضی و زمین دارانیست که در جنگ مقاومت شرکت میورزند می باشد.

سوسیال امپریالیسم و نوکران او تازه به نتایجی رسیده اند و در تلاش هستند (بخصوص بوسیله نیروهای ذخیره اش) که فئودالها و سران اقوام و قبایل را بخدمت بگیرند. سیاست ما باید عبارت باشد از:

کشاندن آنها به جنگ مقاومت و تا وقتی که علیه تجاوز بیگانه قرار دارند با آنها سیاست جبهه واحدی داریم. اما زمانی که در صف آنها قرار گرفتند باید با متجاوزین یکجا درهم کوبیده شوند.

در رابطه با بورژوازی کمپرادور:

این طبقه زائده و دست پرورده مستقیم امپریالیسم است. بورژوازی کمپرادور از همان اوان نفوذ اقتصادی روسیه در بخش اقتصاد دولتی منافع خود را در خطر می دید.

بناء تضاد آنها در واقع انعکاس تضاد میان کشورهای امپریالیستی و سوسیال امپریالیسم شوروی است.

بناء این طبقه از موضع کشورهای امپریالیستی با متجاوزین روسی از در مخالفت پیش میاید. این طبقه در این لحظه از نظر اقتصادی و قدرت سیاسی در مجموع خلع سلاح شده و شکست خورده است. از اینرو از متحدین موقتی و مشروط انقلاب است. با شناخت موقعیت آنها باید ازین تضاد استفاده گردد. باید متذکر شد که در انقلاب ملی و دمکراتیک بورژوازی کمپرادور به مثابه یک طبقه از میان برداشته میشود. وحدت با آنها در لحظه کنونی، تا زمانی که تجاوز روسیه دفع نگردیده و خواهان مقاومت میباشد یک وحدت موقتی، و مشروط

است. اینکه انقلاب ما با تمام بغرنجی‌اش چه سیری بخود می‌گیرد و چه حوادثی را می‌بیند و چه تغییراتی در جناح ملت، در اردوگاه صدانقلاب و در اوضاع جهانی رخ می‌دهد از قبل نمیتوان پیش بینی کرد. آنچه را در این لحظه میتوان تعیین کرد و در لحظه بعد میتواند تغییر بکند. در مورد آینده ما فقط در این لحظه سیاست‌های کلی خود را میتوانیم تعیین کنیم و بس. سیاست‌های مشخص، روش‌ها و شعارها را در جریان پیشرفت پراتیک انقلاب و جمع‌بندی آن میتوان تعیین کرد.

نیروهای محرکه انقلاب

اساسی‌ترین بخش نیروهای این مرحله انقلاب که وظیفه درهم شکستن تجاوز روسیه و کسب استقلال را بطور عمده به عهده دارند عبارتند از چهار طبقه: طبقه کارگر، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و بورژوازی ملی. باوجود نقش اساسی این چهار طبقه، مفهوم خلق در این مرحله شامل کلیه نیروهای طبقاتی و سیاسی میشود که علیه امپریالیسم روس می‌جنگند. اما درک نیروهای محرکه انقلاب دمکراتیک‌نویین که عبارت از چهار طبقه ذکر شده میباشد، در مرحله کنونی بمثابه بخش‌های اصلی و بخش‌های قابل اعتماد، اهمیت بسیار دارد. زیرا با درک آن قادر خواهیم شد مسئله مربوط به تاکتیک‌های اساسی انقلاب را بفهمیم. طبقه کارگر:

طبقه کارگر افغانستان بارشد مناسبات سرمایه‌داری پس از جنگ دوم بخصوص با تقویت سرمایه‌داری دولتی بوسیله سوسیال امپریالیسم و کشورهای امپریالیستی، از لحاظ کمیت افزایش یافته‌است. تعداد کارگران کشور در حدود دویصدهزار میباشد. (البته در جریان دوییم سال مقاومت تغییراتی در مراکز تولیدی نیز بوقوع پیوسته‌است. تعداد زیادی از کارگران به شهادت رسیده، تعدادی زندانی شده، تعدادی دست به مهاجرت زده و تعدادی هم به صفوف مقاومت و بجبهات پیوسته‌اند. ولی این تغییرات مانع از آن نمیگردد که

تعداد طبقه کارگر کمتر از رقم قبل از کودتای ۷ ثور شمرده شود. (کارگران کشور ما زیرستم چندلایه‌ای قرار دارند و محروم‌ترین طبقه جامعه افغانستان میباشد. این طبقه چون با وسایل مدرن تولید سروکار دارد، قابلیت شکل، انضباط و فراگرفتن آگاهی سیاسی را بیشتر دارد. پرولتاریای افغانستان هنوز به خودآگاهی طبقاتی نرسیده، و هنوز بمثابه یک طبقه مستقل بخاطر ایفای نقش تاریخی خود پابعرضه وجود نگذاشته است. زیرا هنوز حزب مارکسیستی که وظیفه رهبری پرولتاریا را در بر سر ساندن رسالت او بعهدہ دارد، در برابر تمام احزاب دیگر قد علم نکرده است.

نخستین نمودارهای جنبش کارگران در کشور تحت تاثیر جنبش انقلابی روشنفکران طی اواخر سالهای ۱۳۴۰، رژیم آنزمان را به لرزه انداخت. تقریباً در اکثریت مجامع کارگری اعتصابات، مظاهرات پردامنه و مارش‌های بزرگی پدید گشت و تا اوایل سالهای ۱۳۵۰ بصورت پراکنده ادامه پیدا کرد. پس از کودتای ۷ ثور و تجاوز مستقیم سوسیال امپریالیسم جنبش کارگران بعنوان جزء از جنبش استقلال طلبانه ملت مادر مناطق مختلف در اشکال اعتصاب، تحریم تخریب، و غیره همچنان جریان دارد. باوجود آنکه تمام این حرکت‌های کارگران در کشور نموداری از آگاهی ابتدایی آنهاست اما با وجود آن، این آگاهی، آگاهی سیاسی - طبقاتی پرولتاریانیت، جنبش مارکسیستی وظیفه دارد تا در راه آگاهی طبقاتی و سازماندهی پرولتاریا سعی بخرج دهد. کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی (از کار سوسیالیستی نباید تبلیغ برای سوسیالیسم رافهمید) رایج موازات هم به پیش برد تا آگاهی ملی و طبقاتی کارگران ارتقاء یابد.

باید به دامن زدن اعتصابات و رهبری صحیح آن پرداخت تا در این جریان کارگران به اهمیت مقاومت متشکل، همبستگی طبقاتی و وحدت پی ببرند.

در اعتصابات و مبارزات روزانه کارگران باید از اصل "حق داشتن، سود جستن، و اندازه نگهداشتن" پیروی نمود.

کارگران پیوند طبیعی با روستاها دارند، از اینرو توسط کارگران نیز

میتوان فعالیت‌های سیاسی و سازمانی را بین توده‌های دهقانی دهات انجام داد.

در صورتیکه اعتصاب کارگران به نمایشات، مارش‌ها و قیام مسلحانه علیه نیروهای تجاوزگر و نوکرانش بدل شود، لازم است در راه سازماندهی صحیح این اشکال مبارزاتی کارگران، تلاش صورت گیرد. اما قیام تدارک دیده‌شده و هدایت شده کارگران موسسات صنعتی و غیره زحمتکشان شهر، زمانی از طرف ما باید برپاگردد که توازن نظامی سیاسی به سود ملت باشد و مستقیماً در خدمت راه محاصره شهرها از طریق دهات قرار گیرد.

کارگران بطورکلی به سه دسته تقسیم میشوند، بخش پیشرو، میانه و عقب افتاده. سازمان ما تلاش خواهد کرد تا پیشروان رادرجریان مبارزه به صفوف خود جلب نموده، میانه‌ها را به سطح پیشروها ارتقاء داده و پشتیبانی عقب افتاده‌ها را در مبارزات کارگری جلب کند.

دهقانان :

دهقانان از آنجائیکه اکثریت نفوس جامعه ما را تشکیل میدهند و بعلت ستمی که می‌کشند و استثمار که میشوند نیروی عمده انقلاب ملی و دموکراتیک را می‌سازند. (بعلت وجود روابط مالدارانه در بخش‌هایی از کشورما، در اینجا شیانان و مالداران کوچک و متوسط، نیز جز دهقانان بحساب رفته‌اند). اصلاحات روسی باندهای "پرچم" و "خلق" که با اهداف ضدملی، تجاوزگرانه، سرکوب جنبش و بالاخره با ظواهر و سروصدای بسیار براه افتاد. نتوانست کوچکترین سهمی در راه نجات‌شان از قید، ستم ادا کند و در مقابل، بیشتر خشم دهقانان را برانگیخت. دهقانان به چهار قشر تقسیم میشوند. دهقانان مرفه، میانه‌حال، قشر پائینی دهقانان میانه‌حال و فقیر (این تقسیم‌بندی در مجموع در مورد مناطق کوهستانی که روابط تولیدی، بیشتر مالدارانه میباشد نیز صادق است). در میان این قشریندی دهقانان فقیر، قشر پائین دهقانان میانه‌حال و میانه‌حال اساسی‌ترین نیروی جنگ مقاومت ملی کنونی میباشد. آنها هم اکنون بطور عمده، بصورت خودبخودی و در مناطقی هم "تحت رهبری

متنفذین، روحانیون، سران اقوام، قبایل و عشایر، نیروهای مذهبی سیاسی و انقلابیون، درگیر جنگ ملی اند.

دهقانان در پراکنش دو سال جنبش به ضعف های رهبری های موجود بطور نسبی رسیده اند. جنبش مارکسیستی و حزب طبقه کارگر در آینده با سیاست های صحیح خود، خواهد توانست آنها را متشکل ساخته و تحت رهبری راستین خود قرار دهد. جنبش آنها همانند جنبش های دهقانی در طول تاریخ به پیروزی کامل نمیرسد مگر آنکه تحت هدایت حزب م. ل قرار گیرد. دهقانان متحد طبیعی، وفادارترین و نزدیک ترین متحد طبقه کارگرانند.

حزب مارکسیستی و جنبش مارکسیستی (تازمانیکه حزب بوجود نیامده) باید بطور عمده بر دهقانان تکیه کند، آنها را آگاه، متشکل و بسیج سازد و مبارزات کنونی آنها را در اشکال گوناگون آن سازماندهی نماید.

مسئله ملی در کشوری چون کشور ما یعنی مسئله دهقانان، مبارزه ملی یعنی مبارزات دهقانان کشور. میلیون ها دهقان در سراسر کشور آن نیروی اند که چنانچه تحت رهبری حزب م. ل در آینده قادرند در شعله های آتش خود سوسیال امپریالیسم متجاوز را بسوزانند. چنانکه هم اکنون جنبش خود بخودی آنها پشت روسیه را خم نموده است.

یکی از اساسی ترین مسائل انقلاب ملی و دمکراتیک کشور را وحدت طبقه کارگر و دهقانان میسازد. وحدت این دو طبقه که بوسیله حزب م. ل صورت میگیرد آن استخوانبندی است که سایر نیروها به دورش جبهه وسیع را میتوانند تشکیل دهند.

خرده بورژوازی:

خرده بورژوازی شهری در کشور ما اعم از روشنفکران، اهل کسبه و پیشه واران سنت دیرینه مبارزه استقلال طلبانه ملی دارند. خرده بورژوازی در دو سال مبارزات کشور نقش شایسته ای ایفا نموده است. اعتصابات پرشکوه دکانداران، جوانان محصل و متعلم نشانه عظمت جنبش این طبقه است. خرده بورژوازی علیرغم خصلت دوگانه خود از آنجا که قربانی تجاوز شده

است از جمله نیروهای محرکه انقلاب ما و متحدین مطمئن پرولتاریا میباشد. جنبش مارکسیستی باید در بسیج و سازماندهی این طبقه به مثابه یک نیروی محرکه انقلاب سعی بخرچ دهد. ایجاد سازمان‌های صنفی - توده‌ای از اقشار مختلف خرده‌بورژوازی یکی از وظایف مهم جنبش مارکسیستی در شرایط موجود و حزب طبقه کارگر در آینده است. "آنها تنها تحت رهبری پرولتاریا میتوانند به آزادی نائل گردند." (مائو) ضعف‌شان اینست که به سادگی تحت تاثیر بورژوازی قرار میگیرند و اگرچه نفرت آنها بدشمن تخفیف نیافته، اما نیرومندی ظاهری دشمن آنها را دچار یاس میسازد.

لذا باید بکار تبلیغاتی و کار تشکیلاتی انقلابی بین آنها توجه کرد.

بورژوازی ملی:

این طبقه از اوان پیدایش خود از یکطرف تحت فشار بورژوازی کمپرادور و مناسبات کشورهای امپریالیستی با افغانستان و از طرف دیگر با نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی و "تقویت سکتور دولتی" تحت فشار قراردادشده و استثمار میشوند. از اینجاست خصلت انقلابی و مبارزه‌جویانه او علیه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم. این طبقه اکنون شامل تمام آن سرمایه‌دارانی میشود که دارای مؤسسات صنعتی کوچک و شرکت‌های تجاری بوده و معروف به تجارت و تولیدات ملی میباشد، که مشخصه اصلی این سرمایه‌ها همانا انباشت مقداری کم سرمایه در داخل کشور است. این طبقه بخصوص پس از کودتای ۱۳۵۷ در ضربه شدیدی خورده است. آینده آنها در شرایطی که جامعه ما در اشغال روسیه است، کاملاً تاریک و سیاه میباشد. امروز اهمیت نمایندگان سیاسی آنها در جنبش مشهود است. بخشی از نیروهای مذهبی و نیروهای ناسیونالیست و دمکرات، به نحوی از جمله نمایندگان سیاسی این طبقه محسوب میشوند، که در جنبش مقاومت اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارند.

بورژوازی ملی اگرچه رشته پیوندهائی با کشورهای سرمایه‌داری و فئودالیسم دارد و طبقه کارگر را استثمار میکند و باوجود خصلت دوگانه آن یکی از نیروهای تحول طلب و ضد تجاوز بیگانه بوده و جز نیروهای خلق بشمار می‌آید. بخصوص که نمایندگان سیاسی آنها در جنبش کنونی ملی

میتواند بعنوان عامل مثبتی در جهت ایجاد وحدت ملی سهم مهمی ادا نمایند. طبقه کارگر و پیشاهنگ او (و در شرایط کنونی جنبش مارکسیستی) باید با این طبقه و نیروهای سیاسی او در یک جبهه متحد شده و در راه کسب استقلال مبارزه مشترک نماید.

بورژوازی ملی فقط بر مبنای وحدت استوار کارگران و دهقانان میتواند تحت رهبری حزب پرولتاریا قرار گیرد. ولی در اوضاع کنونی که شرایط برای تأمین رهبری بر بورژوازی آماده نیست، بخاطر پیشبرد جنبش مقاومت و پیوند باتوده‌ها و در آخرین تحلیل فراهم آوری زمینه برای تأمین رهبری از نظر دراز مدت، بوجود آوردن وحدت با این طبقه یک امر انقلابی است.

نیروهای سیاسی و اجتماعی

۱ - نیروهای سیاسی

نیروهای سیاسی مذهبی :

با آنکه نیروی عمده جنگ مقاومت ملی ما را مردم مناطق مختلف می‌سازد که به صورت جبهات محلی ، قومی و در مجموع خود بخودی ، جنگ کنونی ضد روسی را به پیش می‌برند ، اما نیروهای سیاسی به صورت جبهات احزاب و سازمان‌ها نیز نقش مهمی در انقلاب ملی دارند . در زمره این نیروهای سیاسی ، نیروهای سیاسی مذهبی از همه بزرگتر بوده ، دارای امکانات و ساحه فعالیت وسیعتر می‌باشند . این نیروها تمام کمک‌های بین المللی را بخود اختصاص داده و از پشتیبانی دولت‌ها بخصوص دولت‌های اسلامی همسایه برخوردارند .

مبارزه آنها بطور عمده چریکی و سیار است . جبهات و مناطق آزاد شده مربوط آنها ثمره کار تدارکاتی و عملی ساختن نقشه‌های آنها نیست . آنها با استفاده از کمبود رهبری جبهاتی که به صورت خود بخودی بر علیه دشمن گشوده شده‌اند و استفاده از نیازمندی‌های این جبهات برای سهم‌ها ، اسلحه و غیره آنها را مجبور می‌سازند که در تملک سیاسی آنها در آیند . اما برخورد کلیه نیروهای مذهبی و امکانات شان همسان نیست و گرایش‌های گوناگونی در آنها به مشاهده می‌رسد . وحدت و انشعاب ، تصادم و مصالحه ، شاخص عمومی این نیروهاست .

این نیروها با تمام بی ثباتی و بی شکلی خود یکی از اجزاء جنبش مقاومت ملی را می‌سازند که بدون توجه به نقش و تعیین جایگاه و موقعیت سیاسی - اجتماعی آنها نمی‌توان سیاست‌های درستی در قبال آنها برگزید ،

قشر بندی درونی جنبش مذهبی

جنبش مذهبی یک طبقه معین جامعه و یا یک نیروی مافوق طبقات نیست، بلکه خود مجموعه‌ای از نمایندگان سیاسی طبقات مختلف، با دور نماهای گوناگون سیاسی می‌باشد؛ دیدن این جنبش بعنوان یک نیروی مطلق ولایت‌جرا ما را به راست روی و یا "چپ" روی کشانده، و از اصلی که تمام پدیده‌های جامعه را طبقاتی می‌بیند، بیگانه می‌سازد. با توجه به صبغه مذهبی جنبش کنونی آشکار می‌گردد که اکثریت طبقات، به علت سابقه کوتاه جنبش سیاسی شان، ترجیح داده‌اند که منافع شان را در لباس مذهب و با تطابق دادن با مذهب بیان دارند.

جنبش مذهبی کنونی به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود:

جناح راست:

در این بخش روسای قبایل و اقوام، روحانیون متنفذ محلی، روحانیون اشرافی، متنفذین محلی، مالکان ارضی، بورژواهای کمپرادور، بیروکراتهای بزرگ، شخصیت‌های سیاسی مربوط طبقات حاکمه سابق و غیره شامل‌اند. اما این بخش از نظر گرایشهای سیاسی مختلف درونی آن، خود به دو بخش تقسیم می‌شود: دو بخش که از نظر ترکیب در مجموع شامل تمام نیروهای متذکره بالا می‌گردند، اما از نظر تناسب و عمق و سهم نیروهای بالا، هر بخش از نظر مشخصات از همدیگر متمایز می‌گردند.

جناح راست به بخش‌های زیر تقسیم می‌گردد:

- بخش سرسختان
- بخش لیبرالها

بخش سرسختان :

اکثریت این بخش را متعصبین مذهبی می‌سازند. خواسته‌های آنها یک حکومت اسلامی * از طریق جبر و زور است، که در آن حتی از مشروطیت بورژوازی خبری نیست. آنها در فکر برگشت قدرت بلا مانع خود هستند. در شعارهای آنها اگر چه استقلال مطرح است اما از منافع توده‌های ملیونی به جز وعده یک حکومت مذهبی که در آن استبداد و مطلقیت قدرت آنها تجلی می‌یابد علایمی به چشم نمی‌خورد. آنها با آنکه حتی در شرایط جنگ کنونی بهترین و مرفه‌ترین زندگی را دارند ولی به توده‌های مردم زندگی در فقر و فاقه را ارزانی می‌دارند.

این بخش با وجود آنکه در جنگ ضد روسی شرکت جسته است و نقشی ایفاء می‌کند، عقب مانده‌ترین و عقب گراترین بخش جنبش مقاومت ضد روسی کشور را تشکیل می‌دهد. این بخش از وحدت ملی ترس دارد. در این بخش وزنه مالکان ارضی، متفذین محلی، رؤسای قبایل و اقوام، روحانیون متنفذ محلی سنگین تر و تعیین کننده‌تر از سایرین است. اینان تمایلاتی به کشورهای خارجی دارند، و رژیم‌های استبدادی و مطلقه اسلامی را در جهان نمونه رژیمی می‌شناسند که خود در صدد برقراری آن می‌باشند.

* بعضی‌ها ما را متهم می‌کنند که پشتیبانی ما از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر این است که ما امتیازی به جناح راست جنبش مذهبی قائل گشته‌ایم. اینکه ما خواهان وحدت کلیه نیروهای ضد روسی در جبهه بزرگ ملی هستیم درست است. اما پشتیبانی ما از جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی بخاطر اینست که این خواسته‌های توده‌های ملیونی ما است. خواسته‌هایی که در خود مضمون عمیق ملی و دموکراتیک را نهفته دارد و با منافع جناح راست جنبش مذهبی در تضاد میباشد.

بخش لیبرالها :

این بخش به نحوی طرفدار تساوی حقوق، مراعات دموکراسی در مناسبات و طرفدار برقراری رژیمی است که در آن دموکراسی غربی اجرا شود. این بخش نسبت به سایر نیروها کمتر متعصب بوده و شعار وحدت ملی علیه روسیه را می‌پذیرد. این بخش طرفدار تعصب مذهبی نبوده و متوجه ضعف خود در امر رهبری می‌باشد. در این بخش تمایل به غرب و مخصوصاً "تمایل به لیبرالیسم غربی شدید است. ترکیب این بخش بیشتر از بورژواهای کمربادور، بوروکراتهای بزرگ، روحانیون اشرافی و شخصیت‌های سیاسی سابق تشکیل می‌شود.

البته روشن است که خصوصیات متذکره بالا در مورد هر دو بخش ثابت ولایت‌نیر نیست و در موارد مختلف و در موقعیت‌های معین گاهی بعکس خود تبدیل می‌شوند و از جهت دیگر این خصوصیات در رابطه اجزاء متشکله هر بخش به طور یکسان و یک شکل صادق نیست.

نیروهای بینابینی مذهبی :

این نیروها خواهان یک جمهوری مستقل اسلامی می‌باشند، با آنکه می‌خواهند فعالیت در جنگ سهم بگیرند، اما عملاً "در مسیری قدم گذاشته‌اند که جای از دست رفته دستجات راست مذهبی را بدست می‌آورند. آنها اگر چه طرفدار یک وحدت بزرگ ملی می‌باشند. اما از وجود نیروهای انقلابی در این وحدت می‌ترسند. برخورد آنها به راستهای مذهبی مدارا جویانه است. این نیروها طرفدار دموکراسی بورژوازی بوده و در شعارهای خود از رفاه مردم و عدالت اجتماعی صحبت می‌کنند. پیوند آنها با توده‌های مردم یک پیوند استوار نیست و از جبر و زور (به میزان کمتر) در مقابل مردم استفاده می‌نمایند. پایه اجتماعی این بخش را بورژوازی ملی و خرده مالک‌ها می‌سازد. تبارز این نیروها در وجود بخشی از نیروهای مذهبی

اهل تشیع کشور ما بیشتر نمایان است .

بخش قاطع جنبش مذهبی :

اکثریت این بخش را روشنفکران مذهبی و همچنین متعصب (بیشتر در بین ملیت‌های محکوم) ، شخصیت‌های انقلابی مذهبی و روحانیون فقیر می‌سازد . این بخش طرفدار رفاه مردم ، دموکراسی و استقلال است . قسمتی از این بخش تحت تأثیر انقلاب ایران قرار دارد ، اما در مجموع فاقد نفوذ وسیع در بین توده‌های مردم می‌باشد . جناح راست جنبش مذهبی آنها را " کمونیست " نامیده و آنها متقابلاً " جناح راست را عامل اجنبی می‌نامند .

این بخش نماینده خرده بورژوازی ده و شهر (مخصوصاً " شهر) است که با ملاکین و اشرافیت در تضادند و خواهان برقراری رژیم‌هایی از نوع سابق نمی‌باشند . برنامه‌های آنها التقاطی است بعضی از آنها فرق بین نوکران روسیه و مارکسیست‌های واقعی را می‌دانند ولی بعضی دیگر ، از مارکسیست‌ها ترس دارند و به آنها به دیده شک می‌نگرند . این بخش را در مجموع می‌توان بخش قاطع جنبش مذهبی دانست .

این بود موقعیت جنبش مذهبی که در مجموع به این سه بخش تقسیم می‌گردد و در این جا به پاسخ چند پرسشی می‌پردازیم :

آیا نیروهای سیاسی مذهبی قادرند جنبش مقاومت ملی را به پیروزی برسانند ، و بر خورد ما نسبت به آنها چیست ؟ :

تجارب دو سال مبارزات این نیروها پاسخ را منفی می‌سازد ، چرا آنها قادر به انجام این امر بزرگ نمی‌باشند ؟ زیرا :

این نیروها معتقد نیستند که انقلاب کار توده‌های میلیونی است و برای پیشبرد آن باید توده‌ها را بسیج و متشکل ساخت ، از زندگی آنها حمایت کرد و فقط به آنها اتکاء نمود . تکیه آنها همه به نیروی حزب ، پیروان و امکانات در دست داشته شان بوده و فقط با اتکاء به آن عمل می‌کنند و فقط بدان اعتقاد دارند . این فکر حاکم بر آنها بزرگترین عامل شکست آنهاست . از

چنین طرز تفکر است که مشی سیاسی و سیاست‌های آنها منتج می‌گردد، مشی و سیاست‌های که عاری از هر گونه قدرت بسیج‌کننده و جلب‌کننده توده‌ها بوده و از حمایت توده‌ها محروم می‌ماند.

فقدان مشی توده‌ای و جدی نگرفتن استقلال ملی و طرح شعارهایی که با واقعیت جنگ و زندگی مردم بیگانه است از یک طرف و کشتاری بیروا و غیر مسئولانه مردم زیر نام "لا مذهب" و غارت هستی مردم از طرف دیگر چیزی جز انزجار توده‌ها به بار نیاورده است.

بعضی از آنها به زور پرچه خود را بر توده تحمیل می‌کنند، مالیات گوناگون و فشارهای مختلف اقتصادی وضع می‌نمایند، از توده‌ها می‌گیرند ولی به توده‌ها هیچ چیز نمی‌دهند. آنها استراتژی و تاکتیک معین انقلابی ندارند، آنها مرز میان دشمنان اصلی، متحدین و دوستان را نمی‌شناسند و با متحدین مانند دشمن عمده عمل می‌کنند. آنها مخالف دموکراسی به طور اعم و دموکراسی در مناسبات به طور اخص می‌باشند. سیاست آنها در رابطه اتحاد هایشان عوام‌فریبانه است. آنها به سائر نیروهای سیاسی، و هر کدام به یکدیگر حق شرکت در مبارزه علیه دشمن مشترک را نمیدهند، سایرین را محدود و خلع سلاح و حتی نابود میکنند. برای آنها اتحاد بزرگ ملی به معنی نابودی خودشان است. آنها از تضاد های دشمن بهره‌گیری نمی‌توانند ... در جنگ فقط به مبارزات چریکی نظامی می‌پردازند که در بهترین حالت ضربه‌های پراکنده بر دشمن می‌باشد و اخلال در کارهای دشمن ایجاد می‌کنند (که به سهم خود عاملی مثبت است)، آنها تناسب صحیح میان کار نظامی و سیاسی را درک نمی‌کنند. یک جانبه بکار نظامی می‌پردازند بدون آنکه به کار تبلیغاتی و سازماندهی و کار سیاسی توجه کنند. آنها قدرت سازماندهی، اشکال مختلف مبارزات مردم و ایجاد سازمان‌های صنفی - توده‌ای را ندارند. سازماندهی خودشان استوار بر تکامل خود بخودی و آنارشستی است. آنها از قدرت مالی خود نمی‌خواهند نیازمندیهای اصلی توده‌ها را رفع کنند و امکانات مالی در دست داشته خود را در مجاری درست مبارزاتی مردم به پا خاسته قرار دهند.

بنای این نیروها توانائی هدایت یکپارچه انقلاب بزرگ، بغرنج و طولانی ملت ما را در برابر بزرگترین دشمن عصر ندارند. از همین جاست که نیازمندی اصلی جنبش بزرگ ما را ایجاد مرکز هدایت کننده انقلاب می سازد. اما این نیروها علیرغم کمبودهای آنها در این مرحله از آنجا که علیه سوسیال امپریالیسم این دشمن عمده و اصلی قرار دارند و آن را ضربه می می زنند از جمله متحدینی اند که می توان با آنها در صورتی که حاضر به وحدت گردند، سیاست جبهه واحدی داشت و در آینده نیز با گسترش نیروی مملو، ایجاد حزب و تامین وحدت کارگران و دهقانان، جبهه متحدی میان حزب و آنها ایجاد خواهد شد. سیاست ما در برابر آنها مبارزه و وحدت است. سیاست عمده ساختن مبارزه علیه آنها از یکسو فراموش کردن تضاد عمده، و عمده ساختن غیر عمده است و از طرف دیگر آگاهانه یا غیر آگاهانه خدمتی است به سوسیال امپریالیسم روسیه. علیرغم سیاست ناصحیح ضد توده ای و ضد روشنفکری آنها باید سیاست های ما صحیح باشد و در عمل از عمده کردن تضاد با آنها پرهیز کرد. البته بخودی خود روشن است که تمام نکات بر شمرده بالا در وجود همه آنها به طور یکسان مشهود نیست و گذشته از آن جناح بندی های مختلف، ترکیب جنبش سیاسی مذهبی را شامل می شوند. از این رو اصل تفاوت گذاشتن در میان آنها، تقویت موارد مثبت و مبارزه علیه موارد منفی، پشتیبانی از نیروهای سالم جنبش مذهبی در مقابل نیروهای ناسالم آن باید مبنای سیاست ما را در برخورد به آنها بسازد.

آیا نیروهای سیاسی مذهبی می توانند در صورتی که قدرت سیاسی را به دست آرند، به خواسته های توده ها پاسخ گویند؟

وضع کنونی این نیروها پاسخ این سؤال را نیز منفی می سازد زیرا:

بخش نیرومند جنبش سیاسی مذهبی یعنی جناح راست به حساب سودجویانه وارد انقلاب ملی شده است از این رو کوشش آنها برای برقراری رژیم است که منافع خودشان را برآورده سازد. جناح راست نیروهای مذهبی بخصوص بخش سرسختان آن از وحدت بزرگ ملی ترس دارند زیرا هر دسته خواب تخت سلطنت را می بینند و حاضر نیستند به هیچ وجه قدرت

تقسیم گردد. بعضی از آنها خواهان برقراری دیکتاتوری یک حزب واحد می باشند. آنها مخالف آزادی و دموکراسی اند و به استقلال نیز به طور مشروط برخورد می کنند. آنها حاضر نیستند وحدتی بر اساس دموکراسی و برابری حقوق کلیه نیروهای موجود سیاسی ایجاد گردد، که بر مبنای جنبه بزرگ وحدت ملی، حکومت ائتلافی ملی بر پایه همکاری و اشتراک کلیه احزاب و نیروهای وطن خواه ممکن شود. خلاصه آنها بجای رفاه مردم، رفاه برای خود، بجای آزادی و دموکراسی برای مردم، آزادی و دموکراسی برای خود و بجای یک افغانستان مستقل برای اکثریت توده ها یک افغانستان اسیر دست خود را می خواهند. بخش های میانه و قاطع جنبش سیاسی مذهبی نیز اگر از نظر برخورد و دور نماها با جناح راست و بخصوص با سرسختان تفاوت دارند، به علت پراکندگی و نداشتن مشی و تشکیلات درست و به علت توزلزل شان در برابر جناح راست و برخورد نادرست مقابل توده های مردم نه قادرند در موقعیت نیرومند جناح راست قرار گیرند و نه قدرت سیاسی را به دست بیاورند و اگر هم قادر گردند تا به قدرت برسند، برآورده ساختن خواست توده ها از طرف آنها ممکن نیست. ایران روشنترین نمونه به قدرت رسیدن و قابلیت انقلابی چنین نیروهاست. تضادهای حاد بین جناح های مذهبی، انکار از حقوق ملیتهای تحت ستم (که زمینه را برای سوء استفاده روسها آماده کرد) تجاوز به آزادیهای ستمکشان، مدارا با امپریالیزم روس که عملاً به زیان استقلال ایران تمام می شود و بالاخره تلاش برای زدودن تمام مظاهر دموکراسی در ایران همه نشان می دهد که چنین نیروها قادر نیستند به خواست های اساسی مردم پاسخ گویند.

آیا بخش سرسختان جناح راست جنبش سیاسی مذهبی می تواند یک

رژیم مستبد و فاشیستی را برقرار سازد ؟

این سؤال در محافل جنبش مارکسیستی، ناسیونالیستها، دموکراتها،

مذهبیون روشن بین و لیبرالها مطرح است، ترس از به قدرت رسیدن بخش

سرسختان جناح راست جنبش مذهبی می تواند ما را به اشتباه " چپ " و

راست بکشاند که نتیجه گیری ما در هر دو حال یکی و برخورد ما متفاوت

خواهد بود. اگر به اشتباه " چپ " یا راست دچار گردیم برای ما مسلم خواهد شد، که سرسختان جناح راست جنبش مذهبی به قدرت رسیدنی است. در صورت اشتباه راست راه سازش و تسلیم ایدئولوژیک سیاسی را بر خواهیم گزید و با اشتباه " چپ " شعار جنگ در دو جبهه را خواهیم داد، جنگ بر ضد نیروهای اشغالگر و سرسختان مذهبی همزمان. (*) نظر ما و راه ما باید جدا از هر دو نوع اشتباه باشد و پاسخ ما باید از تحلیل و ارزیابی مشخص جامعه ما و سیر حرکت انقلاب ما ناشی شود.

پس پاسخ به سؤال بالا چیست ؟

پاسخ ما به این سؤال نیز منفی است، تمام دلائلی که در بالا به جواب دو سؤال اساسی در رابطه نیروهای سیاسی مذهبی و بخصوص سرسختان آورده شدند خود این سؤال را در مجموع پاسخ می گوید. هم اکنون جریان فاصله گرفتن مردم از آنها آغاز یافته است؛ ایجاد اتحادهای قومی، محلی و امکان یافتن سایر نیروهای سیاسی و مذهبی (غیر از جناح راست) در جهت بدست آوردن نفوذ توده‌ای، خود نشان می دهد که امکان رسیدن جناح راست به قدرت هر روز ضعیفتر می گردد.

اما مهمترین عاملی که مانع به قدرت رسیدن جناح راست جنبش مذهبی بخصوص سرسختان آن (بعد از خروج روسها) می گردد همانا تضادهای حاکم بر خود این دستجات است. تضاد در بین جنبش مذهبی خود نوعی از مبارزه طبقاتی موجود در جامعه ماست. این تضاد در زمانی که دشمن مشترک تا به این حد با قساوت عمل می کند به درجهای حاد است که به تصادم

* امکان دارد شرایطی نیز پیش بیاید که جنگ با سرسختان جناح راست به نیروهای انقلابی تحمیل گردد. در این صورت ما مجبوریم از نظر تاکتیکی برای حفظ خود، از خود دفاع کنیم. اما مقابله در دو جبهه بهیچوجه در استراتژی ما نخواهد بود و آغاز کننده جنگ ما نخواهیم بود.

مسلحانه منجر می شود و در صورتی که انقلاب ما به آستانه پیروزی نزدیک گردد، حادثه خواهد شد. (اگر این دستجات با مشخصات امروزی خود باقی بمانند) آنها قادر نخواهند شد یک دولت استبدادی را بر دوش توده ها تحمیل نمایند، ملت ما که با دادن هزاران قربانی، فاشیسم روسی را در هم کوبیده است، حاضر نخواهد شد فاشیسم دیگر را بر دوش خود تحمل کند. آیا ممکن نیست وضعی شبیه ایران که انحصار طلبان قدرت را غلبت نموده و در صدد احیای چیزی شبیه فاشیسم گذشته اند، در کشور ما پیش بیاید؟

پاسخ ما به این سؤال نیز منفی است، زیرا خصوصیات زیادی انقلاب ما را از انقلاب ایران جدا می کند، مهمترین خصوصیات اینها اند:

الف: جنبش مذهبی ایران از دیرگاهی با توجه به خصوصیت مذهب شیعه دارای شکل و سوابق در بین توده ها بوده که جنبش مذهبی ما اعم از شیعه و سنی در سالهای اخیر دارای این خصوصیت نبوده است.

ب: جنبش مذهبی ایران دارای یک مرکزیت مذهبی و همچنین سیاسی بوده، که در مبارزات توده ها تاثير بزرگی گذاشته است در حالی که جنبش مذهبی ما فاقد یک مرکزیت مذهبی و سیاسی بوده و به گروه های متخاصم تقسیم شده و جدا از حرکت مردم ایجاد گشته است، و به اضافه هیچ نیروی در افغانستان در اکثریت قرار ندارد و این امر زمینه عینی را برای رفع بحران سیاسی از طریق دموکراسی (بعد از خروج تجاوزگران) هموار می سازد.

اینها دلایل روشنی اند که نشان می دهد سر سختان جناح راست قادر نیستند یک دولت استبدادی و فاشیستی را برقرار سازند. اما با اشتباه راست و "چپ" پدیده ها در حال سکون دیده می شود، رشد آگاهی مردم دیده نمی شود، مبارزات سائز نیروها که طرفدار دموکراسی اند دیده نمی شود، مبارزات جنبش سیاسی طبقه کارگر دیده نمی شود، جریان به تحلیل رفتن و انفراد جناح راست جنبش مذهبی دیده نمی شود، واقع بین تر شدن بخشهای وسیعی از جنبش اسلامی کشور دیده نمی شود و بالاخره طولانی بودن جنگ دیده نمی شود که تمام خصوصیات بالا را رشد و تکامل می دهد. از این

جهت انعکاس دیدن پدیده‌ها در حال سکون در عمل به تسلیم یا تصادم غیر لازم منجر می‌گردد.

ارزیابی از جنبش سیاسی مذهبی که بزرگترین بخش نیروهای جنبش سیاسی افغانستان را می‌سازد، نمودار آنست که جنگ طولانی ملت مانمیتواند بدون سهمگیری کلیه نیروهای سیاسی و طبقاتی به پیروزی برسد. زیرا صرف نظر کردن از کلیه نیروهای ضد روسی (ولو جناح‌های راست) جنگ مقاومت را تضعیف می‌کند.

نیروهای ناسیونالیست، دموکرات، و لیبرال:

در جامعه ما طیف وسیعی از نیروهای سیاسی پراکنده و همچنین متشکل، گرایشات قوی ناسیونالیستی دارند. خصوصیت ضد بیگانه و میهن پرستی اگر از یکسو از خصوصیت مجموعی ملت ما ناشی می‌شود از سوی دیگر با تهاجم سوسیال امپریالیسم روس به مقیاس عظیمی تشدید یافته است. در جنبش سیاسی ما ناسیونالیستها و دموکراتهای وطن پرست می‌توانند نقش مهمی ایفاء کنند، ناسیونالیست‌ها و دموکرات‌ها که پایگاه طبقاتی آنها را اقشار زحمتکش خرده بورژوازی و همچنین بورژوازی ملی می‌سازند، جز نیروهای مطمئن ضد روسی و متحدین دراز مدت انقلاب تا تأمین دموکراسی در جامعه می‌باشند. سیاست ما در برابر آنها سیاست جبهه واحدی و تقویت آنهاست. از هم اکنون باید در جلب آنها و وحدت با آنها سعی به خرج داد تا اینکه حزب پرولتاریا در آینده قادر گردد با آنها در سطح جبهه متحد به وحدت برسد. سیاست ما در برابر آنها سیاست وحدت و مبارزه است.

لیبرال‌ها نیز در جنبش کنونی ملت ما نقش مهمی دارند. لیبرال‌ها که شامل ناسیونالیست - لیبرال‌ها و روشنفکران لیبرال (به مثابه نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی)، لیبرال‌های مذهبی و لیبرال‌های اشرافی می‌شود، در مقابل انجماد فکری و سیاسی نیروهای متعصب قرار داشته و خواهان دموکراسی از نوع غرب می‌باشند. آنها اگر چه از نیروهای انقلابی ترس

دارند، اما در جریان دو نیم سال مقاومت ملی به عدم شایستگی خود و متعصبین مذهبی در امر رهبری پی برده‌اند، و از این رو در صد دادن از نیروهای انقلابی موقتاً "پشتیبانی نموده و با آنها همکاری نمایند، همکاری و فعالیت مشترک با آنها یک جز مهم از وظیفه ایجاد جبهه بزرگ ملی ضد روسی می‌باشد. نیروی مذکور در یک یا چند حزب مشخص با مشی مشخص متشکل نمی‌باشند، بعضی از این نیروهای مذکور تحت نام مذهب فعالیت نموده، عده‌ای به صورت شخصیت‌های متنفذ سیاسی در تشکیلات‌های مختلف و غیره فعالیت می‌نمایند.

جنبش سیاسی طبقه کارگر افغانستان :

این جنبش که از طبقه کارگر در عرصه سیاسی نمایندگی می‌کند، متأسفانه تا هنوز نتوانسته حزب واحد سیاسی طبقه کارگر را در عرصه انقلاب کشور ایجاد کند. این جنبش با تمام پراکندگی و اشتباهاتی که سر دوش آن سنگینی می‌نماید، از آنجائی که بر پایه یک ضرورت عینی بوجود آمده و پاسخگوی نیازمندی یک مرحله جنبش بوده، در عرصه مقاومت ملی کشور پایدار ایستاده است. این جنبش ضرورت پرولتاریا یعنی ستمکش‌ترین طبقه زمان ماست که رسالت دارد تا بر خیزد و خود و جهان را از اسارت برهاند، از این جهت این جنبش نمی‌تواند نابود شود.

"س ج م" و جریان شعله جاوید به مثابه یک جریان بزرگ انقلابی بر روی همین ضرورت بوجود آمدند و رشد کردند، اما بنا بر ناپختگی به گروه‌ها و سازمان‌های مختلف منقسم گردیدند.

پس از هفت ثور اکثریت قریب به اتفاق عناصر، افراد و سازمان‌های که ازین جریان منشاء گرفته بودند، فعالانه علیه نوکران روس و اردوی اشغالگر به قاطع‌ترین، وفادارترین و استوارترین وجهی ایستادند، به شهادت رسیدند، زندان‌ها را پر ساختند، و حماسه‌ها آفریدند. آنها به وطن خود به آرمان‌های والای توده‌ها وفادار ماندند و با سیلاب خون خود بین بیگانه

پرستی و انتروناسیونالیسم واقعی بحری بزرگ فاصله گذاشتند. این جنبش در همه جا به نبرد آغاز کرد، رهروان این جنبش در شهرها و روستاها با دل و جان مبارزه کردند، آنها نه از گلوله‌های آتشین دشمن و نه از تهمت‌های بی پایان دیگران هراسی به دل راه دادند.

قیام قهرمانانه سلحشوران بالا حصار در چار چوب قیام خونین ۱۴ اسد که با پشتیبانی توده‌های شهری همراه بود، نمونه جانبازی، وفاداری و استواری این جنبش را نشان می‌دهد. شرکت فعالانه سازمان‌ها و افراد این جنبش در قیام‌های حوت هرات و کابل و ... دلیلی روشنی بر این مدعاست. هماکنون افراد و سازمان‌های این جنبش در بیشتر روستاها و جبهات به صورت افراد و کتله‌ها، در کنار سایر نیروهای استقلال طلب، مصروف نبرد مقدس رهایی بخش می‌باشند. جنبش سیاسی طبقه کارگر بخشی از نیروهای انقلاب ملی کنونی کشور را می‌سازد، و هر روز وزنه آنها در این انقلاب عظیم سنگین تر می‌گردد. در هر جای که این جنبش فعالیت می‌کند، بیشتر از نیروهای سیاسی دیگر، از پشتیبانی مردم برخوردار می‌گردد. نیروهای سیاسی راست جنبش از وجود و مخصوصاً "تکامل آن در هراس‌اند. مزدوران روس، قاطع ترین بخش جنبش کنونی را در وجود آن می‌بینند، نه برای سرکوب آن سخت می‌کوشند و از وحدت و دور نمای آن شدیداً "بیمناک می‌باشند. به حق که مشعل افروخته شده جاوید است.

اما این جنبش هنوز ضعیف است. محدودیت پیوند توده‌ای، پراکندگی و آشفته فکری بزرگترین ضعف آن را می‌سازد. ولی دور نمای آن روشن است و مسلماً "برین ضعف‌ها غلبه صورت گرفته از محدود گروه‌گرایی به یکپارچگی و وحدت می‌رسد، و طی آن حزب طراز نوین ایجاد خواهد شد.

بعضی از سازمان‌های مربوط این جنبش طی دو نیم سال تسلط سوسیال امپریالیزم به اثر ضربات خرد کننده متاه‌سفانه به مثابه سازمان متلاشی

شده‌اند (*) ، ولی سازمان‌های دیگر و افراد پراکنده این جنبش خارا‌ئین ،
راه خود را ادامه می‌دهند .

هما کنون " سازمان رهایی افغانستان " ، " سازمان آزادی بخش مردم
افغانستان " ، " سازمان پیکار برای نجات افغانستان " ، " جوانان
خراسان " ، " سازمان ولسی ملت " و برخی سازمان‌ها ، محافل و گروه‌های
که دارای نام مشخص نمی‌باشند ، و یا اطلاعات ما در شرایط اختناق کنونی از
آنها کامل نیست ، در انقلاب ملی و رهایی بخش شرکت فعالانه دارند .

۲ - نیروهای اجتماعی

ملیت‌ها و مسئله ملی :

مسئله ملی به دو معنی مطرح است ، یکی مسئله ملی به مقیاس کل کشور
و دیگری مسئله ملی به معنی مسئله بین ملیت‌های یک جامعه و مناسبات میان
آنها .

* در اینجا از نام سازمانهای محلی یا سازمانهایی که مورد ضربات
خرد گشته قرار گرفته‌اند ، مانند " سازمان رهایی بخش خلق افغانستان "
(سرخا) ، " سازمان انقلابیون وطنپرستان واقعی افغانستان " و گروپ
" آخگر " بعیت آن یادآوری نشده که از وضعیت کنونی آنها به‌مثابه
سازمانهای موجود هیچگونه اطلاعی در دست نیست .

مسئله ملی به مقیاس کل کشور :

در اوضاع کنونی که تمام ملت (به مفهوم عام آن) به شمول تمام اقشار، طبقات و ملیت ها همه و همه مورد تهاجم و اشغال نظامی سوسیال امپریالیزم این دشمن عمده و قهار عصر قرار گرفته اند، مسئله ملی به معنی کسب استقلال ملی کشور و رهایی از قید روس تجاوز گر می باشد. عمده ترین تضاد در این شرایط تضاد میان کل ملت، طبقات و اقشار جامعه با سوسیال امپریالیزم روسیه است. سایر تضادهای اجتماعی با وجود اهمیت شان در موضع غیر عمده قرار می گیرند. پرداختن جدی به سایر تضادها در این مرحله، ضمن اینکه به حل آنها کمک نمی کند، صدمه جبران ناپذیری بر وحدت کل ملت در راه کسب استقلال ملی وارد می آورد. شعار ما در این مرحله همه متحد در راه استقلال! و همه در جهت وحدت بزرگ ملی! می باشد.

مسئله ملی به مفهوم مناسبات میان ملیتها :

یکی از تضادهای اجتماعی تضاد میان ملیتهاست که به صورت اعمال ستم ملی بر ملیت های مظلوم انعکاس می یابد. در شرایطی که تمام ملیت های کشور مورد تجاوز دشمن مشترک چون روسیه قرار گرفته اند، این تضاد از جمله تضادهای غیر عمده است. حل تضاد عمده یعنی کسب استقلال از متجاوزین، مقدمه ایست برای آزادی و حق تعیین سرنوشت ملی در چار چوب افغانستان واحد. زیرا بر انداختن ستم امپریالیسم و دموکراسی کردن جامعه، شرایط لازم را برای حاکمیت خلق، رهایی و شکوفائی ملیت های مختلف و ریشه کن کردن ستم ملی فراهم می سازد. اما فقط در جامعه سوسیالیستی است که برابری و برادری کامل ملیت های مختلف تحقق می یابد و ملیت ها می توانند در راه شکوفایی کلیه ارزش های ملی خود گام بردارند، آنگاه است که نا برابری های سیاسی اقتصادی و فرهنگی میراث گذشته را می توان از میان برد.

اما مبارزه در راه بر انداختن ستم ملی به شرطی که تضادهای عمده را روبوشی نکند، می تواند در میزاتها و سطوح مختلف ادامه داشته باشد.

سیاست های ضد ملی و توطئه گرانه تره کی - امین - ببرک و دولت های گذشته که می خواستند جبرا " یک ملیت را به جنگ با ملیت های دیگر بکشانند، در جریان بر پا شدن بر تا سری ملت های افغانستان شکست فاحشی خورد. به اصطلاح تقسیم اراضی روسی که می خواست خصومت بین ملیت ها را دامن زده از آنجا که مسیر تاریخ چنان است که کل ملت باید در برابر دشمن مشترک شان قرار گیرند و به نبرد عادلانه جهت نابودی دشمنان ادامه دهند، در هم شکست و هم اکنون ملیت های مختلف کشور دست بدست هم داده و تجاوز گران را به محاصره کشیده اند.

سازمان ما با توجه به عمده ترین تضاد مرحله کنونی و فعالیت همه جانبه در راه وحدت بزرگ ملی (میان نیروها، طبقات، اقشار و ملیت ها) به خاطر بر انداختن ستم هیتلرهای روسی و بدست آوردن استقلال کشور، حق حاکمیت و حفظ تمامیت ارضی افغانستان واحد و متحد، تضاد های دیگر جامعه را بدست فراموشی نمی سپارد. سازمان ما از همان اوان پیدایش خود (ایجاد گروه انقلابی) بر انداختن ستم ملی را به مثابه یک ستم اجتماعی در نظر داشته است (رجوع شود به نوشته با طرداپورتونیزم در راه انقلاب ...). آزادی ملیت ها از قید ستم، از میان بردن تفاوت های ملی خواست توده های زحمتکش بوده و جز دموکراسی کردن جامعه است. سیاست های نادرست در برابر این مسئله اجتماعی، دوری از خواست توده ها است و میان توده ها و پیشاهنگ او فاصله ایجاد می کند. از میان برداشتن تفاوت های ملی (ستم ملی) فقط از عهده پرولتاریا ساخته است و با دموکراسی کردن کامل جامعه از میان می رود. هیچ طبقه دیگری قادر به از میان بردن آن نیست. تجربه ایران دلیل روشن این مدعا است. و سازمان ما در برابر این مسئله بر خورده آگاهانه دارد.

سوسیال امپریالیزم روسیه از نخستین روزهای نفوذ خود در افغانستان

به دامن زدن شوونیسم و ناسیونالیسم تنگ نظرانه از مجراهای مختلف دست زده است و همیشه در خدمت منافع آزمندانه امپریالیستی و هرژمونپستی اش به دامن زدن شوونیسم هیئت حاکمه افغانستان مانند سیاست الحاق پشتونستان که به منظور تجزیه پاکستان بوده (و اینک از طرف نوکرانش ادامه داده می شود) و به دامن زدن ناسیونالیسم منحرف و تنگ نظرانه گروه های محلی گرای محدود فکر وابسته، به منظور الحاق مناطق شمال افغانستان به روسیه پرداخته است. اما شرایط انقلابی و اعتلای جنبش ملی سرکشی ملت ما این همه سیاست ها را دچار شکست مفتضخانه ساخته است. ولی نباید این همه سیاست های دشمن را به هیچ گرفت، سازمان ما در حد توان خود با تمام گرایشهایی که در خدمت دشمن و نفاق و پراکندگی ملت های قهرمان کشور می باشد، مبارزه خواهد کرد.

روحانیون : (*)

ملت ما در مجموع یک ملت مسلمان است (اگر چه یک اقلیت مذهبی هندو و سک غیر مسلمان نیز شامل آن است) که اسلام ریشه تاریخی ۱۳۰۰ ساله در آن دارد. طی این مدت روحانیون به مثابه پیشوایان سنن مذهبی بین توده ها به صورت یک قشر شکل گرفته اند. این قشر در مجموع از جمله خرده بورژوازی محسوب می گردد.

پیشوایان مذهبی و روحانیون کلاً " از احترام توده ها برخوردارند، در جنبش های ضد بیگانه و استقلال طلبانه در طول تاریخ بسیاری از توده ها به دور روحانیون متحد شده علیه تجاوز بیگانه به نبرد پرداخته اند و در این مراحل روحانیون نقش ضد استعماری و ضد امپریالیستی ایفاء نموده اند (البته عده ی خیلی از آنها از طرف دشمنان ملت خریده شده اند). پس از کودتای ۷ ثور در بسیاری مناطق جنبش های توده ای به رهبری روحانیون به پا شد. نیروهای سیاسی مذهبی با جلب روحانیون و امکانات بزرگ خود قادر شدند توده های بسیاری از مناطق مختلف را تحت رهبری خود بیاورند.

* از روحانیون مراد احزاب مذهبی نیست. بلکه هدف از آن

روحانیونی میباشد که طی قرون متمادی مراسم و امور مذهبی مردم را به

پیش برده اند.

روحانیون هم اکنون در جنبش بزرگ توده‌های ملت ما مقام مهمی دارند. اکثریت روحانیون کشور ما عناصر ملی و استقلال طلب و مخالف وابستگی و مداخله نیروهای بیگانه می‌باشند، و اکثریت شان با دموکراسی مخالفت نشان نمی‌دهند. م - ل - ها - باید در جلب، متحد کردن و کسب پشتیبانی این روحانیون بکوشند. باید روحانیون را متشکل کرد، آگاهی سیاسی آنها را ارتقاء داد، در پروسه طولانی جنگ آزادی بخش از یک طرف روحانیون به تنهایی قادر به هدایت انقلاب بغرنج و بزرگ ما نیستند و از طرف دیگری کفایتی رهبری احزاب مذهبی زمینه را برای فعالیت بیشتر م - ل - ها در بین توده‌ها و روحانیون آماده می‌سازد. م - ل - ها باید رهبری راستین انقلابی را جایگزین رهبری های کهنه سازند. و با بر خورد صحیح، روحانیون را نیز متحد ساخته و انقلاب ملت را یکپارچه و متحد با وحدت بزرگ ملی جهت غلبه بر دشمن هدایت کنند.

زنان :

زنان نصف نفوس جامعه ما را می‌سازد، بناء آنها نصف نیروی جنبش عظیم آزادی بخش ما هستند. زنان کشور ما در جنبش های آزادی خواهی و ضد اجانب سنت دیرینه مبارزه دارند. زنان کشور ما پس از کودتای تنگین ۷ ثور تحت سخت ترین فشار ها و رنج های مستقیم و غیر مستقیم بوده وهم - اکنون در کلیه عرصه های مبارزه ضد روسی چه در شهرها و چه در دهات و مناطق جنگ سهم فعال دارند. م - ل - ها باید تلاش کنند در مبارزه مقاومت ضد روسی، توده های وسیع زنان را در سازمان ها و تشکل های دموکراتیک و استقلال طلبانه متحد بسازند. زیرا امر آزادی زنان بدون کسب استقلال ملی در این مرحله به پیش نمی‌رود، و بدون شرکت فعالانه تر زنان ممکن نیست جنگ طولانی را به پیش برد و به هدف نزدیک ساخت.

از جانب دیگر چون زنان بر علاوه ستم های اجتماعی و سیاسی که بر همه ملت فشار می‌آورد، ستم مرد را نیز به دوش می‌کشند، بناء تامین تساوی

حقوق زن و مرد نیز یکی از خواسته‌های برحق زنان کشور ماست. مسئله تامین حقوق زنان با اهداف پرولتاریا و حزب سیاسی او پیوند دارد، زیرا بدون دموکراسی کردن کامل جامعه، تامین حقوق زنان ممکن نیست. مبارزه در راه حقوق زنان جز مبارزه در راه دموکراسی است و مبارز پیشقدم دموکراسی هیچ نیروی جز پرولتاریا و حزب سیاسی او نمی‌باشد. هیچ نیروی سیاسی و طبقاتی دیگر قادر به حل مسئله حقوق زن نیست. بناء زنان آن نیروی اند که زیر درفش و شعار حزب پرولتاریا استوارانه قرار می‌گیرند. حزب پرولتاریا (و اکنون جنبش مارکسیستی) باید این شایستگی را داشته باشد که زنان جامعه را متشکل ساخته، نخست در راه استقلال و سپس در راه دموکراسی کردن جامعه هدایت شان کند.

روشنفکران :

روشنفکران بنا بر داشتن منشاء اجتماعی، شرایط زندگی و عقاید سیاسی در صفوف خرده بورژوازی قرار می‌گیرند. روشنفکران حساس ترین عناصر جامعه می‌باشند که جریانات سیاسی از همه بیشتر بر آنها اثر می‌گذارد.

جنبش مارکسیستی نیز نخست از همه در میان این قشر پایه می‌گیرد و ایده‌های سوسیالیستی از طریق روشنفکران مارکسیست به جنبش کارگری و توده‌ای انتقال می‌یابد.

در کشور ما پس از کودتای ۲۷ ثور و جنایات ننگین باند های " پرچم " و " خلق " زیر نام " سوسیالیسم " و سپس تجاوز نظامی روسیه، به استثنای مشت از روشنفکران خاین، اکثریت قاطع روشنفکران همانند تمام ملت قهرمان خود در برابر تجاوز بیگانه و جنایات نوکران آنها ایستادند. آنها در مبارزات مسلحانه مردم شرکت دارند و حتی در بعضی از جبهات محلی نقش رهبری توده‌ها را بدست آورده‌اند. هزاران روشنفکر به جرم میهن دوستی در زندان ها بسر می‌برند و گروه گروه به شهادت رسیده‌اند. از طرف

دیگر انقلاب بزرگ و همه گیر ملت ما هنوز خود بخودی و غیر هدایت شده است. نیاز توده ها به هدایت صحیح و علمی جنبش شان بسیار است و رهبری این انقلاب بزرگ بدون متشکل کردن، آگاه نمودن و جلب روشنفکران به مقیاس وسیع ممکن نیست، زیرا مسئله رهبری توده های مردم با مسئله جلب روشنفکران به طور فشرده گره خورده است. در کشور ما جنبش های انقلابی از پدیده روشنفکر جدا ناپذیر است. اکثریت روشنفکران خواهان دموکراسی و مخالف عقب گرایی هستند، از این رو در صف بندی کنونی جنبش بیشتر بسوی نیروهای متمایل می شوند که خواهان دموکراسی اند و بدین اساس آنها از نظر عینی و دراز مدت استعداد نزدیکی به پرولتاریا را دارند. بناء سازمان پیشاهنگ باید آنها را در سطوح مختلف متشکل سازد.

روشنفکران مجامع فرهنگی، جوانان روشن بین، هنر مندان و نویسندگان و ... باید در جمعیت های مختلف دموکراتیک متحد ساخته شوند و به تدریج آگاهی سیاسی - سازمانی آنها ارتقاء داده شده و کوشش شود تا در بین شان نیروهای انقلابی پرولتاریا وسعت یابد.

اما روشنفکران دارای ضعف های جدی نیز هستند. با بندهای زندگی خرده بورژوازی، علاقمندی به تحصیل و ادامه زندگی در شهر ... از ضعف های آنهاست و از این رو کمتر تمایل به پیوند یافتن با توده های روستائی و مناطق آزاد شده دارند. در میان برخی از روشنفکران روحیه نا امیدی نسبت به پیروزی انقلاب و تحقق اهداف جنگ طولانی کنونی وجود دارد. این ضعف ها را باید در فقدان آگاهی لازم سیاسی، عدم پیوند با توده های وسیع، موقعیت طبقاتی و اجتماعی و بالاخره در روحیه ضعیف آنها دید. سازمان پیشاهنگ باید به مبارزه اصولی و همیشگی علیه این ضعف ها بر خیزد و آگاهی سیاسی شان را در مورد چگونگی پیروزی انقلاب با توجه به تجربیات پیروزی انقلابات آزادی بخش سایر کشورها بالا ببرد. باید مبارزه کرد تا روشنفکران از سطح تمایل و قبولی از انقلاب به سطح عمل انقلابی ارتقاء کند و با روحیه سرشار انقلابی و ایمان بزرگ به ملت قهرمان خود با توده ها یکی شوند و از چارچوب زندگی خرده بورژوازی خارج و زندگی روز مره

عادی خود را با زندگی توفانی توده ها عوض کنند و در یک جریان نسبتاً طولانی فعالیت انقلابی و آمیزش با توده ها به روشنفکران انقلابی و وفادار بدل شوند .

مهاجرین :

در مدت دو سال و هفت ماه که از کودتای ۷ ثور می گذرد ، بیش از یک و نیم میلیون نفر از توده های ملت ما به صورت کتلوی و پراکنده به پاکستان ، ایران ، هند ، بعضی کشورهای غربی و غیره مهاجرت کرده اند . چون سازمان های مذهبی قبلاً " در بعضی از این کشورها (بخصوص پاکستان و ایران) دارای امکانات وسیع بودند ، توانستند امتیاز جمع آوری کمک های بین المللی به مهاجرین را بدست بیاورند .

آنها با استفاده از این کمک ها ، کمپ های وابسته به خود را ایجاد کرده و تشکیلات خود را در بین مهاجرین گسترش دادند و با استفاده از کمک های بین المللی و مهاجرین بی پناه فعالیت آنها وسیعتر شد .

ما مهاجرین هموطن ما از کمک های بین المللی تقریباً " محروم اند و تحت فشارهای مختلف در این کشورها قرار دارند . دولت پاکستان ، احزاب مذهبی پاکستان و احزاب و گروه های مذهبی افغانستان در پاکستان بیشترین قسمت این کمک ها را به خود و فعالیت های خود اختصاص می دهند .

در ایران نیز وضع مهاجرین ما فلاکت بار بوده و حتی جلو مهاجرت شان گرفته می شود . از این رو زندگی مهاجرین ما بخصوص در پاکستان و ایران فلاکت بار شده است . هر روز فاصله میان احزاب مذهبی و توده های زحمتکش مهاجر که در بدترین شرایط زندگی می کنند و به صورت چریکی در جنگ مقدس ملی خود سهم می گیرند ، بزرگتر می شود . هماکنون مهاجرین ما در پاکستان ، ایران و غیره جاها ضرورت دارند که از یک طرف در راه بهبودی زندگی شان مبارزه شود و از سوی دیگر در امر جنگ آزادی بخش داخل کشور رهبری درست شده تا به صورت مستقیم و غیر مستقیم در خدمت انقلاب وطن

قرار گیرند.

سیاست ما در برابر مهاجرین این است که چون آنها بخش از نیروهای انقلاب آزادی بخش کشور می باشند، لازم است تا در امر کار سیاسی - سازمانی آنها جدیت بسیار صورت بگیرد. باید در راه بهبودی زندگی آنها مبارزه کرد، آگاهی سیاسی شان را ارتقاء داد، سازماندهی شان نمود و سهم گیری مستقیم شان را در جنگ ملی بیشتر نمود. کار سیاسی - سازمانی میان مهاجرین زمینه را برای نفوذ در مناطق مختلف کشور و پیوند با توده ها بیشتر فراهم می سازد. از این رو سازماندهی مهاجرین در تشکیلات های ساده که در خدمت جنگ مقاومت و زندگی روزمره شان بوده و دفاع از خواسته های برحق آنان که از طرف احزاب مذهبی و بعضی دولت ها تلف می شود از وظایف ماست.

نیروهای وابسته به سوسیال امپریالیزم

"پرچم" و "خلق":

این دو جناح که از چند سال به این سو در کشور ما فعالیت میکرده اند، به طور مستقیم با سوسیال امپریالیسم و دستگاه جاسوسی روسیه در ارتباط بوده، ضمن فعالیت سیاسی در خدمت ارباب شان نقش شعبه ای از دستگاه جاسوسی روسیه را در کشور ما داشته اند. آنها دشمنان مستقیم مردم ما اند که باید همراه با تجاوزگران روس از بین بروند. اینان آن چنان دشمنانی اند که چهره سیاه شان در بین ملت ما به طور کامل رسوا گشته است.

این دو نیروی سیاه وطن فروش و خائن در بین خود نیز دارای تضادهای شدیدی هستند، آنها که وظیفه داشتند در اشکال مختلف به بادار شان خدمت کنند، اکنون در تضاد قرار گرفته اند.

اگر چه سوسیال امپریالیزم از نظر خصوصیات خود، دارای تمرکز بیشتر از سایر امپریالیستها در سیستم قدرت می باشد اما از آنجائی که جناح بندی

در درون کشورهای امپریالیستی اجتناب ناپذیر است، تضادهای در درون دستگاه دولت روسیه به مشاهده می‌رسد که احتمال انعکاس این تضادها در جناح بندی بین " خلق " و " پرچم " و سایر گروه‌های وابسته به روس در کشور ما موجود می‌باشد.

دولت تحت " رهبری " پرچم و " خلق " در حقیقت وجود ندارد زیرا تمام گردانندگان امور تجاوز گران روسی می‌باشند که از این دو باند به عنوان عامل و روپوشی استفاده می‌کنند.

نیروهای ذخیره سوسیال امپریالیسم در افغانستان :

علاوه بر پرچم و " خلق " روسیه دارای نوکرانی دیگر به مثابه نیروهای ذخیره و پشت پرده در جامعه ما می‌باشد. این نیروها از آنجائی که با قیافه های دیگری برآمد کرده‌اند احتیاج به شناسائی بیشتر دارند.

دسته " ستم ملی " :

این دسته هم اکنون به صورت یک تشکیلات معینی وجود ندارد و به بخش های مختلفی تقسیم شده است که در مجموع ماهیت شان یکی است. (به جز از آنهایی که از این دسته به طور کامل و در تمام زمینه‌ها بریده‌اند). آنها هماکنون به صورت افراد و دسته‌ها در خدمت روسیه اند و جز " جبهه پدر وطن " می‌باشند. اما احتمال اینکه به صورت یک دسته متشکل بر روی صحنه آورده شوند بسیار است. از این جهت شناخت آنها اهمیت حاصل می‌کند.

این گروه شاخه منطقه شمال " حزب دموکراتیک خلق " است. رهبری آنها وظیفه فعالیت در مناطق شمال افغانستان را داشته است. رهبری رویز-یونیست و وابسته این گروه پس از سالهای ۱۳۴۵ در " مبارزه " علیه شونیسم حزب خلق، فراکسیون خود را ساخت. آنها به ظاهر جناح " چپ " این

حزب را می‌ساختند و ظاهراً " با سیاست نجات ملت محکوم و " ناسیونالیسم ملت محکوم " عرض وجود کردند. این گروه به ظاهر ضد رویزیونیسم بود ولی مبارزه آنها " علیه " رویزیونیسم، بدون مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسیه بود. به عبارت دیگر مبارزه " ضد رویزیونیستی " آنها جدا از مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسیه بود. معلوم نبود رویزیونیسم یعنی چه و یعنی کی؟ مسئله ملی محور سیاست های رهبری مزدور این گروه را می‌ساخت. مشخصات این دسته چنین است:

۱ - مبارزه علیه رویزیونیسم ولی جدا از سوسیال امپریالیسم شوروی:

رهبری آنها عوام‌فریبانه مدعی بود که شوروی با داشتن مرزهای دو هزار کیلو متری " همسایه بزرگ شمالی " ماست. شوروی نیرومندترین قدرت است که با مخالفت با او هیچ جنبش به پیروزی نمی‌رسد. زیرا شوروی قادر است به سادگی مبارزات مسلحانه توده‌ها را (بخصوص از مناطق شمال را) سرکوب کند. بناءً ما در تبلیغات خود هرگز علیه شوروی نخواهیم بود.

باین صورت رهبری عوام‌فریب این گروه که " مبارزه علیه رویزیونیسم " را وسیله فریب برخی از روشنفکران قرار داده بود به جمع آوری نیرو می‌پرداخت و ماهرانه از مبارزه علیه شوروی طفره می‌رفت. این طفره رفتن را " تاکتیک اغفال " نامگذاری کرده بودند. اینها مدعی بودند که گویا ما در عدم تبلیغات ضد روسی، آنها را می‌فریبیم و از سرکوبی آنها در امان می‌باشیم. رهبری رویزیونیست این گروه می‌خواست از شناسائی بزرگترین دشمن خلقهای افغانستان، ملت افغانستان را محروم سازد. این گروه با این ترفندهای مزخرف، سلاحی بود در دست سوسیال امپریالیسم روسیه علیه جریان های مارکسیستی انقلاب.

رهبری این دسته که در اوایل جز رهبری " حزب دموکراتیک خلق " بود، اتحاد شوروی را به مثابه کشور " سوسیالیستی " و " پایگاه انقلاب جهانی " می‌دانست.

۲- کانون شورشی و مبارزه مسلحانه :

آنها به اصطلاح " مبارزه مسلحانه " را قبول داشتند و در این زمینه پیروان نظریات کاسترو و چگوارا بودند . آنها معتقد بودند که گویا تبلیغات و فعالیت سیاسی تدارکی، برای مبارزه مسلحانه پوچ است . باید گروه پیشتاز مسلح را ایجاد کرد و به تبلیغات مسلحانه دست زد .

در این جریان است که توده ها به دور صدای تفنگ بسیج می شوند . درک آنها از پایگاه انقلابی درک یک کانون شورشی بود . آنها با چنین نظریاتی در سال ۵۴ در مناطق شمال دست به مبارزه مسلحانه زدند اما چون توده های مردم از آنها پشتیبانی نکردند به زودترین فرصت به دام دولت افتادند : تروریسم آنها با رویزیونیسم شان پیوند فشرده داشت .

۳- سیاست اصلی ، مبارزه ملیت محکوم علیه ملت حاکم است نه مبارزه طبقاتی :

طرح آنها برای مسئله ملی یک طرح ارتجاعی بود که هیچ گونه پیوندی با منافع و خواسته های ملیت های محکوم نداشت و فقط به دشمنی بین ملیتها دامن می زد و در خدمت سوسیال امپریالیسم روسیه بود . آنها با مطلق کردن مبارزه علیه ستم ملی ، سیاست مبارزه طبقاتی را نفی کردند و اتکاء کردند به متنفذین محلی در مناطق شمال ، تا " همه را متحد سازند " و " حق خود مختاری " بدست آرند . آن چنان خود مختاری " که از مرزهای افغانستان ، مناطق شمالی آن را جدا ساخته و با مرز های اتحاد شوروی ملحق سازند ، " چون ملیت های محکوم ، آن طرف آمو نیز می باشند . " آنها با این نظریات خود یک سیاست جدائی طلبی و الحاق طلبی با شوروی را دنبال می کردند . (نا گفته نماند که سوسیال امپریالیسم روس هنوز این نقشه را دارد و در صورت شکست طرح های کنونی ، نقشه جدایی شمال کشور را دنبال خواهد کرد و برای عملی کردن این نقشه به چنین عمالی نیاز دارد) .

این بود هسته نظریات رویزیونیستی رهبری این گروه همراه با نظریات انحرافی و رویزیونیستی متعدد دیگرشان. این گروه رویزیونیست بالاخره سیمای خود را پس از ۷ ثور و بخصوص پس از لشکر کشی روسها روشن ساخت. آنها مدافعین سر سخت مداخله نظامی اتحاد شوروی در افغانستان اند. آنها نقش فعالی را در جاسوسی و سرکوب مخالفین روس ها بازی می کنند. بعضی از آنها در این اواخر در سرکوبی مناطق مختلف با دسته های تانک دشمن به حیث رهنما عمل می کنند، و پست های دولتی را در برخی از مناطق شمال اشغال کرده اند. برخی از جناح های این گروه که هنوز سیاست " اپوزیسیون " دولت را در پیش دارند، تضاد عمده کنونی کشور را با نیروهای اسلامی ضد روس اعلام داشته اند و در سرکوبی این نیروها تلاش نموده و به این صورت خدمتی به سوسیال امپریالیسم شوروی انجام می دهند. عده ای معدودی از این گروه بریده اند ولی اکثریت همان سیاست قدیم را اجرا می کنند.

" گروه کار " :

این دسته نیز فرزند خلف انشعابات و تضادهای باندهای رویزیونیست است که در نوکری به سوسیال امپریالیسم با جانفشانی مشغول بوده و مشغول جاسوسی و به دام انداختن مبارزین در کشور می باشد. آنها با قبای اپوزیسیون مصروف جمع آوری نیرو اند. مرکز فعالیت آنها در یکی دو ولایت شمال افغانستان می باشد.

" پیروان راه سوم " :

این دسته که با " الگوی ویتنام " تا هما کنون به فعالیت مصروف بودند و خود را مبارزین " ضد " رویزیونیسم (نه ضد سوسیال امپریالیسم) نمایانده بودند، امروز همانند ویتنام که بعنوان چوبدست سوسیال امپریالیسم

در جنوب شرق آسیا عمل می‌کند، به مثابه وابستگان بی چون و چرای
سوسیال امپریالیسم عمل می‌نماید.

این گروه‌ها همه بنحوی از انحاء عضو فعال "جبهه پدر وطن" ببرک
اند. سیاست که این گروه‌ها باید اجرا کنند عبارتست از: نفوذ در بین
اهالی مردم و متنفذین، این نیروهای ذخیره با استفاده از کمبودهای
نیروهای اسلامی در تلاش اند تا توده‌ها را متقاعد بسازند که اسیر
بودن امر ناگزیر است، و جنبه‌های مترقی دارد، در برابر نفوذ آرام آرام و
تخریبات آنها به اشکال مختلف باید هوشیار بود و آنها را برای ملت افشاء
ساخت.

عمال روسیه در درون جنبش مذهبی:

این دسته از عمال روسیه در محافل کوچک و بزرگ مذهبی کمین
کرده‌اند و با ظاهر متعصب و "ضد روسیه" به خرابکاری در جنبش مقاومت
مشغول اند و با اعمال خود جنبش را تخریب نموده و مردم را به طرف روس‌ها
می‌رانند.

این بود مشخصات نوکران مستقیم و غیرمستقیم روسیه. سیاست ما در
برابر این همه نیروهای ذخیره روس، سیاست افشای ماهیت واقعی آنها و
کشاندن اعضاء و طرفداران فریب خورده و بی خبر آنها به صفوف انقلاب
است. مخصوصاً آن افرادی که با نقاب "اپوزسیون" بعضی از آنها و
عملیات "ضد روسی" بخش دیگر آنها فریب خورده‌اند و سمت اصلی انقلاب
افغانستان برایشان روشن نیست.

اما سیاست عمومی ما در رابطه به آنها نباید مانع استفاده از تضاد های
کوچک و بزرگ بین آنها گردد. باید کوشید در جهت نابودی آنها و پیشبرد
امر انقلاب از تضادهایشان هوشیارانه استفاده برد.

جبهه متحد ملی

دوتنوع جبهه:

برای پیشبرد انقلاب ملی تار رسیدن به اهداف کلی انقلاب دموکراتیک نوین در کنار حزب پرولتاریا و اردوی توده‌ای، جبهه متحد ملی تحت رهبری پرولتاریا لازم است. برای سازمان دادن مقاومت ملی تا زمانیکه حزب پرولتاریا ایجاد نشده و وحدت کارگران و دهقانان تامین نشده، لازم است تا جبهه وحدت ملی بوجود بیاید. مشاهده می‌کنیم که مادر جریان انقلاب خود با دوتنوع جبهه مواجه هستیم، که هر کدام را جداگانه بررسی می‌نمائیم.

۱- جبهه متحد ملی (تحت رهبری حزب طبقه کارگر):

در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک در کشورهای مستعمره، نیمه‌مستعمره و نیمه‌فقودال جبهه متحد یکی از آن وسایل و سلاحها نیست که کشتی عظیم انقلاب بدون آن به ساحل پیروزی رسیده نمیتواند. جبهه متحد ملی عبارتست از اتحاد سیاسی تمام احزاب و نمایندگان سیاسی کلیه نیروهای انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر، براساس یک برنامه سیاسی روشن و عملی که منافع همگی را دربرمیگیرد. چوکات اصلی جبهه متحد را چهار طبقه انقلابی تشکیل میدهد، (کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی، بورژوازی ملی) در حالیکه اقشار و طبقات غیرانقلابی نیز در دوره معین بر سرخواسته‌های مشخص و تا اندازه معین میتوانند شرکت بکنند.

وحدت کارگران و دهقانان و مسئله رهبری در جبهه متحد ملی : چگونه جبهه متحد میتواند ایجاد شود؟ و مسئله رهبری در آن چگونه مطرح است؟

در جبهه متحد ملی حلقه اساسی را وحدت کارگران و دهقانان میسازد، این دو طبقه انقلابی‌ترین طبقات جامعه میباشد، آنها اکثریت نیروهای انقلاب را تشکیل میدهند. تامین وحدت این دو طبقه استخوانبندی جبهه

متحد را تشکیل میدهد که بدور آن سایر طبقات متحد میشوند. بناءً وحدت کارگران و دهقانان شرط اصلی و اولین قدم در جهت ایجاد جبهه متحد ملی است. اما وحدت پرولتاریا و دهقانان تامین نمیگردد، مگر رهبری حزب سیاسی طبقه کارگر.

رهبری دهقانان توسط حزب سیاسی پرولتاریا در واقع، وحدت پرولتاریا با دهقانان میباشد. وحدت کارگران و دهقانان بوسیله حزب سیاسی پرولتاریا نه تنها آن شرایطی را فراهم میسازد که سایر طبقات بدور آنها متحد شوند بلکه شرایط سرکردگی حزب سیاسی طبقه کارگر را نیز درجبهه متحد ملی فراهم میآورد. زیرا از آنجاکه نیروی عمده انقلاب را دهقانان تشکیل میدهند، بابدست آوردن رهبری دهقانان شرایطی ایجاد میگردد که رهبری حزب پرولتاریا بر نیروهای دیگر انقلاب توسعه مییابد. فقط تحت این شرایط است که بورژوازی ملی ناگزیر میگردد رهبری پرولتاریا را قبول کند. البته بورژوازی ملی در کنار این قبولی تا پایان بخاطر گرفتن رهبری تلاش خواهد کرد.

اینست آن شرایط عینی که جبهه متحد ملی وسیع به مقیاس کل کشور ایجاد گردد. جبهه ای که بر اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان متکی باشد و توسط حزب مارکسیستی قاطعانه هدایت گردد.

چگونه سرکردگی پرولتاریا درجبهه متحد ملی تامین میگردد؟ اصلی ترین عامل رهبری پرولتاریا درجبهه متحد ملی، وحدت کارگران و دهقانان است. چنانچه حزب مارکسیستی این وحدت را تامین نموده باشد رهبری عمده ترین نیروی انقلاب را بدست دارد. آنگاه است که این رهبری بر سایر نیروها نیز گسترده میگردد. سرکردگی پرولتاریا نه خود بخودی بلکه در جریان یک مبارزه دشوار و غالباً خط مشی صحیح تامین میگردد. همچنان که وحدت پرولتاریا و دهقانان نیز در جریان مبارزه و مطابق خط مشی صحیح انجام می پذیرد. برای کسب رهبری دهقانان باید با آنها پیوند فشرده برقرار ساخت. از زندگی شان حمایت کرد، آگاهی سیاسی شان را بالابرد و حمایت شان را بطور کامل جلب نمود و در شرایط کنونی که با اصلی جنگ بدوش دهقانان است آنها را در جنگ رهبری کرد. این همان دستوراتی است که پرولتاریا،

(م.ل.ها) آنها وظیفه مبرم و عاجل خود در این مرحله قرار داده است. زمانیکه دهقانان پرولتاریا را در کنار خود یارویار ببینند و تحت رهبری درست آنها به پیروزی‌هایی برسند، آنگاه به رهبری پرولتاریا معتقد شده و متحدپایدار پرولتاریا خواهند ماند.

دهقانان بنا بر ماهیت طبقاتی، ناهمگونی و فشربندی درونی خود قدرت رهبری را نداشته و گرایشی برای بدست گرفتن رهبری رانیز ندارند. آنها کتله‌های اندک‌ه‌باید پرولتاریا و حزب سیاسی او آنها را هدایت و رهنمون گردند و منافع آنها را برآورده سازند.

پس برای انجام این امر بزرگ، حزب باید استقلال خود را داشته باشد. برنامه حداقل و حداکثر خود را داشته باشد تا بتواند وحدت کارگران و دهقانان را هرچه بیشتر تحکیم بخشیده و زمینه را برای سوسیالیسم درآینده فراهم سازد. بدست گرفتن رهبری جبهه متحد ملی بوسیله شعارها و ادعای "داشتن رهبری" ممکن نیست. رهبری صرف در جریان عمل و جلب پشتیبانی اکثریت (بخصوص دهقانان) بدست می‌آید. جهت کسب رهبری در جبهه متحد باید به حقیقت م.ل. اندیشه مائوتسه‌دون چون حقیقت توده، به قدرت تشکیلاتی حزب و قدرت سازمان یافته توده‌ها تکیه کرد. بدون چنین قدرتی کسب رهبری ناممکن است.

از طرف دیگر حزب طبقه کارگر نباید رهبری سیاسی را با هیچ حزب دیگری تقسیم کند و باید جبهه متحد را از غصب رهبری توسط بورژوازی ملی و نیروهای سیاسی‌اش مضمون نگاه دارد. در غیر آن حزب به زائده بورژوازی بدل شده و انقلاب ملی و دمکراتیک به شکست مواجه می‌شود. از دست دادن رهبری در جبهه متحد ملی انقلابی به معنی از دست دادن تمام ثمرات انقلاب است.

وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی در جبهه متحد ملی :

بورژوازی ملی با وجود خصلت دوگانه خود، از جمله نیروهای انقلابی

مرحله انقلاب دموکراتیک نوین است و طبقه‌ایست که باید پرولتاریا در جلب و وحدت با او بکوشد، شرکت بورژوازی ملی در جبهه متحد ملی وابسته به نیروی خلق و سیاست‌های صحیح حزب مارکسیستی است، یعنی باید وحدت کارگران و دهقانان بوسیله حزب سیاسی پرولتاریا تامین شده باشد و از سوی هم حزب سیاست‌های صحیح برای جلب کردن و متحد ساختن بورژوازی ملی داشته باشد. زیرا اصولاً ضرورت ایجاد جبهه متحد ملی حل مسئله بین پرولتاریا و بورژوازی در انقلاب می‌باشد، در حالیکه وحدت کارگران و دهقانان، تامین رهبری پرولتاریا را در جامعه تضمین میکند و پاسخگوی مسئله رهبریست.

از این رو پرولتاریا با اتخاذ برنامه‌ای که منافع بورژوازی ملی را هم در نظر میگیرد، او را به جبهه متحد ملی میکشاند و بدور استخوان‌بندی جبهه جلبش میکند. چنانچه حزب، سیاست چپ‌روانه در برابر بورژوازی ملی داشته باشد، بورژوازی ملی به جبهه جلب نخواهد شد. البته با در نظر گرفتن خصلت دوگانه (انقلابی و ضدانقلابی) بورژوازی ملی باید سیاست دوگانه در برابرش داشت، یعنی سیاست هم مبارزه هم وحدت. مبارزه با جنبه ضد انقلابی او و وحدت با جنبه انقلابی او. سیاست صحیح باید عبارت دیگر اصول تاکتیکی مارکسیستی در جبهه متحد ملی، تاکتیک هم مبارزه و هم وحدت است. این بدان مفهوم است که تا آنجا که بورژوازی ملی انقلابی است و بخاطر کسب استقلال و دموکراسی مبارزه میکند باید با او متحد شد و او را به انقلاب جلب کرد، و از منافع او تا آنجا که به زیان منافع آتی زحمتکشان تمام نمیشود دفاع کرد. در همین حال همزمان هرکجا که بورژوازی ملی بخواهد برخلاف منافع اساسی زحمتکشان قرار بگیرد و یا در جهت مخالف استقلال و دموکراسی حرکت نموده و از خود سازش و تسلیم‌طلبی نشان دهد، باید به مبارزه علیه او برخاسته و او را افشاء نمود. بیم نداشت از اینکه مبارزه با بورژوازی ملی بر سر مسائل اصولی انقلاب در موقع لازم و مبارزه با جنبه سازشکارانه و تسلیم طلبانه او سبب دوری او از جبهه انقلاب میگردد، زیرا بر عکس از راه این مبارزه است که جنبه‌های مثبت او تقویت و جنبه‌های منفی‌اش تضعیف میگردد. چنانچه این مبارزه بطرز صحیح انجام نگیرد و روش سازش در برابر ضعف‌های

او اتحاد گردد، جنبه‌های ضدانقلابی او تشدید خواهد شد. اگر بورژوازی ملی غیرمستقیم سیاست‌های صحیح و وحدت طلبانه پرولتاریا بخواهد در صف دشمن انقلاب قرار بگیرد، آنگاه نیروهای انقلاب مجبورند که به مبارزه قاطع علیه او بپردازند. و هر نوع اتحادی را با او رد کنند. ولی رد وحدت با بورژوازی به خاطر اینکه جنبه‌استثمارگرانه و ضدانقلابی دارد، برخورد یک‌جانبه، ذهنی و چپ‌روانه است که انقلاب را صدمه می‌زند. مبارزه با بورژوازی ملی در جبهه متحد ملی به معنی ادامه مبارزه طبقاتی پرولتاریا با بورژوازی، در چارچوب معین تنظیم شده می‌باشد. چارچوبی که در آن هدف معینی، بورژوازی را با پرولتاریا پیوند داده است، اما مبارزه با بورژوازی ملی تا مبارزه علیه دشمن خطرناک در حال تعرض تفاوت دارد. تضاد اولی، تضاد درون جبهه متحد ملی است و از نوع تضادهای درون خلق و در این مرحله غیرآنتاگونیستی می‌باشد، و در زمینه ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی تبارز میکند. و گاهی تا به سرحد مبارزه مسلحانه میرسد. تضاد مسلحانه زمانیست که دیگر بورژوازی کاملاً در خدمت دشمن مشترک قرار گرفته باشد و مانع در پیشرفت انقلاب گردد ما تو گفت:

"حزب در جریان وحدت و مبارزه با بورژوازی رشد یافته و آبدیده گشته است. این یکی از اجزاء مهم ساختمان حزب است - از مفهوم وحدت در اینجا جبهه متحد با بورژوازی مستفاد میشود و مقصود از مبارزه در اینجا "مسالمت‌آمیز" و "بدون خونریزی"، ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که تا زمانی که با بورژوازی در وحدتیم ادامه خواهد داشت". از اینجهت مطلق کردن اتحاد با بورژوازی در داخل جبهه متحد ملی اپورتونیسم راست است. و مطلق کردن مبارزه به تنهایی با اپورتونیسم "چپ" است.

اصول متذکره در رابطه با بورژوازی ملی، در شرایط مشخص کشور عبارت است از بکاربردن اصول در رابطه با نیروهای سیاسی و مذهبی‌ای که پایه

طبقاتی‌شان را عمدتاً بورژوازی ملی و تاجر ملی میسازد. انقلاب ما که علیه خطرناکترین دشمن بشریت در این مرحله از تاریخ قرار دارد، دشوار، بخرنج و طولانی است. این انقلاب می‌طلبد که وسیع‌ترین و حداکثر نیروی ممکن را علیه دشمن که خیلی قوی و از امکانات بزرگ برخوردار بوده، بسیج و متحد سازیم. از اینرو جلب بورژوازی ملی یک مسئله مهم در انقلاب کشور می‌باشد.

استقلال و عدم وابستگی در جبهه متحد ملی :

استقلال و عدم وابستگی تمام احزاب و گروه‌ها، طبقات و اقشار باید در داخل جبهه متحد تضمین شود. تمام احزاب و گروه‌ها، طبقات و اقشار داخل جبهه میتوانند استقلال ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی خود را در داخل جبهه داشته باشند، زیرا آنها را فقط یک هدف معین سیاسی باهم در یک مرحله پیوند میدهد. عدم داشتن استقلال برای حزب طبقه کارگر یعنی مستحیل شدن در یک جریان بورژوایی و تبدیل شدن به دنباله‌رو جریان. حزب سیاسی پرولتاریا باید در جبهه متحد سیاست‌های خود را مطرح نموده و از آن دفاع کند و از سیاست‌های ناصحیح بورژوازی و سایر نیروها انتقاد بعمل آورد.

شکل تشکیلاتی جبهه متحد ملی :

جبهه متحد ملی یک شکل تشکیلاتی معین ندارد. از جبهه متحد ملی یک شکل معین و مشخص تشکیلاتی را فهمیدن نادرست است. شاید در شرایط معین یک شکل معین سازمانی را بخود بگیرد و امکان دارد که دارای شکل تشکیلاتی هم نباشد. جبهه متحد ملی عبارت است از یک رابطه، یک همسویی و وحدت بین تمام نیروهای انقلاب در برانداختن دشمن مشترک.

۲ - جبهه متحد ملی در اوضاع کنونی

حرکت جنبش مارکسیستی در شرایط کنونی و اصول تاکتیکی حزب در جبهه متحد ملی عبارت است از تحکیم و توسعه نیروهای مترقی (یا صفوف خلق)، جلب نیروهای بینابینی و منفرد ساختن دشمن عمده، درهم شکستن دشمنان بطور یکایک، با بکاربردن تاکتیک در پراتیک انقلاب به حزب امکان داده میشود که وسیعترین نیروهای ممکنه را در جبهه متحد ملی ضد روسی متحد سازد. حزب در آینده و جنبش مارکسیستی در حد توان باید از هر شکافی در بین دشمنان هر قدر هم کوچک باشد برای بدست آوردن متحدین توده‌ای حتی، موقت، مردم، ناپایدار، غیرقابل اعتماد و مشروط استفاده برد و آتش حمله را بر روی دشمن عمده یعنی روس متجاوز تمرکز دهد. مسئله جلب متحدین برای پرولتاریا در انقلاب اهمیت استراتژیک دارد. زیرا اگر رسالت پرولتاریا نجات کل ملت است (م.ل.ها) نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش‌اند". پس بدون جلب وسیعترین نیروها موفق به انجام رسالت خود نخواهد شد. سرباز زدن از جلب متفی هر چند ناپایدار، گذرا، موقتی، جنبش مارکسیستی را در شرایط کنونی و پرولتاریا و حزیش را در آینده در میدان نبرد با خطرناکترین دشمن منفرد نگه میدارد.

این تاکتیکی است که با بکار بردن آن تغییرات حاصله در جناح انقلاب و ضدانقلاب ارزیابی شده و امکان تشکیل جبهه وسیع متحد ملی بدرستی سنجش شود. این تاکتیک، جبهه متحد را بمثابة سلاحی برای سازمان دادن و متحد کردن میلیونها میلیون توده بکار میگیرد و آنها را به ارتش نیرومندی مبدل میسازد. نظریه "انقلاب ناب" و نیروهای "ناب انقلابی" از جلب متحدین و استفاده از تضاد میان دشمنان با میورزد. این نظریه مبارزه را مطلق ساخته و سیاست درهای بسته را تجویز میکند، این نظریه طرفدار یک دست بودن نیروهای انقلاب، و در نهایت تحلیل، منفرد ساختن خود و به تنهایی جنگیدن در برابر دشمن نیرومند میباشد.

اما در شرایط کنونی که وحدت کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب

پرولتاریا تامین نگردیده و جنبش مارکسیستی هنوز به مرحله حزب تکامل
نکرده است، مسئله جبهه متحد ملی چگونه است؟ :

امکان ایجاد جبهه متحد ملی در شرایطی که حزب پرولتاریا بوجود
نیامده و یا قادر نگردیده که بسط رهبری ارتقاء کند، وجود دارد و کاملاً
منطبق با اوضاع است. مشخصات این جبهه چگونه خواهد بود؟ :

در شرایط کشور ما که تهاجم روسیه تمام نیروهای جامعه را علیه
امپریالیسم روس در چارچوب انقلاب ملی بمیدان کشانده است، تلاش و
مبارزه برای ایجاد یک جبهه وحدت ملی که شامل کلیه نیروهای ضد روسی
شود، یک وظیفه انقلابی و جز مبارزه پرولتاریا برای رسیدن به هدف غایی
است. جنبش مارکسیستی وظیفه دارد، در ایجاد جبهه‌ای که اگرچه پایه آن بر
وحدت کارگران و دهقانان گذارده نشده و فاقد رهبری پرولتاریاست، (در
شرایط کنونی) بیشترین سعی و تلاش خود را بنماید، و زمانیکه بر اثر کوشش و
تلاش جنبش مارکسیستی و سایر نیروهای انقلابی و ملی این جبهه بوجود
آید، در آن فعالانه شرکت کند و بر آن تاثیر گذارد و سمت آنرا تا جائیکه
ممکن است وبه شکستن جبهه منتهی نمیشود، بسوی منافع اکثریت محروم
جامعه و در راه استقلال قطعی سوق دهند. ایجاد چنین جبهه‌ای جنبش
مارکسیستی را ضعیف نخواهد کرد و آنرا از وظایف مرکزی و مبرم آن منحرف
نمی‌نماید. برعکس، شرکت و فعالیت برای ایجاد چنین جبهه، جنبش
مارکسیستی را قوی خواهد ساخت. در صورتیکه جنبش مارکسیستی سیاست
وحدت و مبارزه را مد نظر گیرد و خود را در درون جبهه مستحیل نسازد، مرز
تمایز خود را با دیگران بکشد و همچنان وحدت سیاسی خود را در جهت استقلال
ملی با سایر نیروها حفظ نماید، قادر خواهد بود که بهترین امکانات و عالی-
ترین استفاده را در زمینه پیوند و جلب وسیع توده‌ها بدست آورد. و در این
اوضاع بغرنج در اتمسفر جبهه واحدی، جنبش مارکسیستی قادر است زمینه تماس

وسیع راباتوده‌های زحمتکش بیاید. مسلم است که جنبش مارکسیستی وظیفه خود را به شرکت در این جبهه محدود نخواهد کرد و ضمن مبارزه در جهت مبرم‌ترین وظایف خود، مقدمات ایجاد جبهه متحد ملی تحت رهبری طبقه کارگر را نیز مهیا خواهد نمود و برای این منظور در راه وحدت کارگران و دهقانان و سایر اقشار، بطور مستقل با تمام نیرو فعالیت خواهد کرد.

نقش بورژوازی ملی در این جبهه چگونه خواهد بود: با توجه به جنبش عظیم ملی کنونی ملت ما که جناح راست آنرا رؤسای قبایل و اقوام، روحانیون متنفذ محلی، روحانیون اشرافی، متنفذین محلی، مالکان ارضی، بورژواهای کمپرادور، بیروکراتهای بزرگ و شخصیت‌های سیاسی سابق میسازد، بورژوازی ملی نقش مهمی را بسهم خود میتواند بازی کند. در اوضاع کنونی آنطوری که در سایر کشورها می‌توان بورژوازی ملی را بعنوان جناح راست جنبش شناخت، بورژوازی ملی بر حسب گستردگی نیروهای شرکت کننده در جنبش ملی ما جزء نیروهای بینابینی بشمار می‌آید، اما این مسئله از تزلزل و دوگانه بودن خصلت او نمی‌کاهد. و امکان پیوستن او را به سرسختان جناح راست و حتی دشمن اصلی منتفی نمیسازد. با توجه به این خصوصیت، باید توجه داشت که نقش نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در ایجاد و استحکام نوع دوم جبهه‌ای که در شرایط کنونی (جبهه وحدت ملی) ضرورت آن احساس میشود، دارای اهمیت بسیار است. زیرا این جبهه در آخرین تحلیل شعارها، سیاست منافع و رهبری این طبقه را منعکس خواهد کرد. نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در صورتیکه پشتیبانی اکثریت مردم را در دفاع از آرمانهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه خود بیابد، جرئت خواهد کرد که نقش متزلزل و محافظه‌کارانه نمایندگان بورژوازی کمپرادور، اشرافیت و فئودالهای محلی را که در جبهه ناگزیر وارد میشوند بحد اقل برساند. روشن است اگر بورژوازی ملی در این جبهه از پشتیبانی بلا قید و شرط اکثریت مردم برخوردار گردد، به سادگی میتواند دست به معامله‌گری بزند. جنبش مارکسیستی وظیفه دارد که ضمن پشتیبانی از آرمانهای استقلال طلبانه و آزادیخواهانه بورژوازی ملی در مقابل معامله‌گری او، همراه با کلیه نیروهایی که در این راه قاطعیت نشان

میدهند، بایستد و مردم را در مقابل گرایشات ناسالم بورژوازی ملی آگاه گردانند.

سیاست جبهه واحدی:

در شرایطی که حزب پرولتاریا ایجاد نشده، وحدت کارگران و دهقانان تامین نگردیده، شرایط ایجاد جبهه متحد ملی کامل نگشته و حتی در مقطع کنونی عملاً جبهه بزرگ وحدت ملی در آستانه ایجاد قرار ندارد، سیاست ما در درون جنبش توده‌ای و بخصوص در ارتباط با سایر طبقات چیست؟

چنانچه در بخش ایجاد حزب دیدیم، در شرایطی که هنوز حزب نیرومند پرولتاریا وجود ندارد، و کارگران و دهقانان متحد نیستند، جنبش مارکسیستی دچار تشتت فکری و سازمانی است و رابطه بسیار ضعیف با توده‌های زحمتکش دارد، بر اثر تجاوز سوسیال امپریالیسم در کشور ما و اعتلای بزرگ جنبش مسلحانه توده‌ها پدید آمده و بخصوص دهقانان در یک جنبش خودبخودی بسیج شده‌اند، در چنین شرایط حساس تاریخی که ملت بخاطر کسب استقلال بسیج شده، باید سیاست عمومی مبتنی بر این واقعیت اتخاذ گردد. این سیاست عمومی ما چیزی نیست جز سیاست جبهه واحدی بخاطر متحد شدن با اکثریت و منفرد ساختن دشمن. با چنین سیاستی است که میتوان در بین دهقانان بپاشده راه یافت و قدم بقدم برهبری آنها رسید.

با چنین سیاستی است که میتوان پایه توده‌ای خود را وسعت داد و در جنبش آزادیبخش ملی اکثریت را متحد ساخت. اتخاذ این سیاست عمومی مغایر ایجاد حزب طبقه کارگر بمثابة وظیفه مرکزی م. ل. ها نیست. زیرا سیاست ما برای ایجاد حزب طبقه کارگر جدا از سیاست عمومی جبهه واحدی در این مرحله تاریخی نمیباشد. زیرا حزب را در رابطه با سیاست جبهه واحدی میتوان ساخت. زیرا با اتخاذ چنین سیاستی است که حزب را در رابطه با توده‌ها میتوان ساخت. از همین جاست که سیاست کلی ما یک سیاست جبهه واحدیست. در مرکز این سیاست، ایجاد حزب طبقه کارگر وظیفه مبرم ماست، که

آنها در رابطه با این سیاست میسازیم. پایه این سیاست، وظیفه متحد ساختن کارگران و دهقانان است که با اتخاذ چنین سیاستی میتوان به توده‌های دهقانان رسید و آنها را متشکل ساخت. پس اگر اتخاذ این سیاست از یکطرف وسیله‌ای جهت رسیدن به توده‌هاست، از طرف دیگر سیاستی است منطبق با اوضاع عینی بخاطر شرکت در جنبش آزادیبخش و متحد کردن اکثریت (از همینجاست که سازمان ما باید با عده‌ای از سازمان‌های اسلامی "جبهه‌مبارزین مجاهد افغانستان" را تشکیل داد، کاریکه نه تنها اشتباه نبود بلکه ادامه خواهد یافت). زیرا سیاست جبهه‌واحدی ما در شرایط کنونی، زمینه را برای سیاستهایی که حزب بعداً اتخاذ خواهد کرد، آماده میسازد. نیروهای ما ازهم‌اکنون وظیفه دارند بخاطر وسعت دادن پایه توده‌ای شان، بخاطر فراهم ساختن امکانات شان و بخاطر از میان بردن موانع که نیروهای سیاسی - مذهبی در سر راه شان ایجاد میکنند و بخاطر رفع سایر موانع، پیگیرانه شکیبا و با حوصله در راه همسویی و کمک متقابل تلاش کرده و با تمام نیروهای سیاسی ضد روسی همکاری کنند. برخورد رویاروی با این نیروها علیرغم مواضع و عمل ضد روشنفکری آنها عملیست دور از حساب، برخورد با آنها موانع و مشکلات ما را در راه انجام وظیفه خطیر پیوند یافتن با توده‌ها، بیشتر میسازد و عملاً دشمن بزرگ و نیرومند از آن سود میبرد. اوضاع را باید در مجموع در نظر گرفت. انتعاط‌پذیر بود و با حوصله در راه همسویی تلاش کرد. در عین حالیکه انتقاد و مبارزه علیه روندهای انحرافی و ضد توده‌ای آنها را با اشکال مختلف بخصوص در فعالیت و راهیابی با توده‌ها ادامه میدهیم، سیاست عمومی جبهه‌واحدی را نباید فراموش کنیم. پس باید با این سیاست نیروهای مترقی را نیرومند ساخت، متحدین را جلب نموده و دشمن عمده را منفرد کنیم.

"واقعیات بیشمار ثابت میکنند که امر عادلانه از پشتیبانی وسیعی برخوردار است و امر غیرعادلانه پشتیبانی ناچیزی کسب میکند. یک کشور ضعیف میتواند، کشوری نیرومند را شکست دهد و یک کشور

کوچک قادر است بر کشوری بزرگ غلبه کند. خلق
یک کشور کوچک در صورتیکه جرئت یابد بمبارزه بر
خیزد و جسارت ورزد اسلحه بردارد و سرنوشت کشور
خود را بدست بگیرد، آنوقت یقیناً "خواهد توانست
بر تجاوز کشوری بزرگ غلبه نماید. این یک قانونمندی
تاریخ میباشد".

انقلاب افغانستان يك جنگ توده‌ای طولانیست

فهم خصوصیت جنگ کنونی و قانونمندی‌های آن، برای پیشبرد فعالیت
سیاسی اهمیت بسیار دارد. براین مبنا فهم طولانی بودن جنگ بما کمک میکند
تا کارهای سیاسی، سازمانی و عملی خود را از یک دید طولانی نگریسته و بدون
شتاب‌زدگی پی‌ریزی نمائیم. زیرا در جنگ کنونی ملت ما هنوز ضعف‌های
جدی موجود است. ممکن است در جریان بعدی یک تعداد ناکامیها، عقب
نشینی‌ها، انشعابات داخلی، خیانت و سازش‌های موقتی و امثال آن پدید
آید. پس باید دریابیم که این جنگ طولانی و سخت خواهد بود و باید با
درایت و هوشیاری قدم بقدم بر مشکلات غلبه کرده، تمام عوامل مثبت را به
خدمت گرفته، عوامل منفی را بحداقل رسانده، وسیع‌ترین نیروی ممکن را گرد
آورده و توده‌ها را در جریان پراتیک و شناخت متقابل متحد ساخت و متشکل
نمود و پیروزی بر حق و محتوم ملت را بر دشمن تحقق بخشیم. از هرگونه
شتاب‌زدگی و غره شدن از آن از پیروزی‌های کوچک و یاس و ناامیدی بیرهیزیم و
برای غلبه بر ضعف‌های خود و تمامی جنبش بکار تبلیغاتی، ترویجی، سیاسی
و نظامی وسیع پردازیم. فقط با درک قانونمندی جنگ کنونی و طولانی بودن
آنست که میتوانیم فعالیت خود را درست سازمان دهیم. و در مقابل گرایش
که بر اثر ناروشن بودن اوضاع و وجود دشمن قوی، به تسلیم‌طلبی ملی و
انقیاد ملی رسیده و آزادی افغانستان را ناممکن میدانند، مبارزه نمائیم.

جراحی جنگ آزادبیش ملت ما طولانی است و تحت چه عواملی میتواند به پیروزی برسد؟

در بررسی طولانی بودن جنگ باید به قانونمندی عام جنگ و خصوصیات ملی و بین‌المللی جنگ توجه کرد. جنگ کنونی بین افغانستان و روسیه یک پروسه‌ایست که در جریان تکامل به عکس خود مبدل میگردد، اوضاع نامساعد جنگ ملی ما در برابر اوضاع مساعد روسیه در لحظه کنونی، بعکس خود تبدیل میشوند، یعنی با پیشرفت اوضاع طرف ملت را شرایط مساعد گرفته و طرف روسیه را شرایط نامساعد میگیرد. عام‌ترین مشخصه این جنگ، که جنگ بین ضعیف و قوی است، نیز با گذشت زمان بر اثر فعل و انفعالات عوامل مختلف به عکس خود تبدیل میگردد، ضعیف به قوی و قوی به ضعیف. اما برای اینکه این پروسه به عکس خود تبدیل گردد، زمان لازم است و برای اینکه عوامل موجود، تغییرات خود را نشان دهند شرایطی لازم است.

در بررسی طولانی بودن جنگ باید هر دو طرف جنگ یعنی طرف ملت و طرف دشمن ارزیابی گردد. در طرف ملت ما عوامل منفی زیادی وجود دارند، که در مقابل، روسیه دارای عوامل مثبت بنفع خود میباشد. همچنین طرف ملت ما عوامل و امکاناتی مثبت و تعیین کننده دارد که طرف روسیه فاقد آن است.

زمانیکه ما قادر گردیم، عوامل طولانی بودن جنگ را دریابیم خواهیم توانست عوامل اصلی را از عوامل فرعی جدا ساخته و با تقویت و تکیه بر عوامل تعیین کننده جنگ را به پیروزی کامل رهنمون سازیم.

عوامل منفی در طرف ملت کدامند؟ و عوامل مثبت به نفع دشمن کدام میباشد؟

در طرف ملت:

— پراکندگی، عدم شکل و سازماندهی توده‌ها و خودبخودی بودن جنبش که همه محصول فقدان رهبری واحد و رزمنده است، مهمترین ضعف را در جناح ملت میسازد. این ضعف که در عدم بسیج سیاسی توده‌ها، در عدم هماهنگی بین تمام بخش‌های ملت بیشتر از پیش زیانمندی خود را نشان می‌دهد، حلقه اصلی عوامل منفی در طرف ملت می‌باشد.

— جنگی که در کشور ما آغاز شده یک جنگ تحمیلی و از طرف ملت بدون نقشه قبلی بوده است.

— جنگ کنونی برای ملت ما کاملاً نابرابر است. جنگ یک کشور کوچک و ضعیف در مقابل یک کشور بزرگ و نیرومند، بین یک ملت بی سلاح و بزرگترین زرادخانه نظامی جهان می‌باشد.

— ملت ما قبل از آغاز جنگ هیچگونه آمادگی عملی و ذهنی نداشته و ناگهان در مقابل آن قرار گرفته است.

— طبقات مختلف ملت، یعلت عقب‌ماندگی جامعه ما فاقد سازمانها و تشکیلات سیاسی خود بوده‌اند.

— جمعیت کشور ما در مقابل ذخیره انسانی بزرگ روسیه، بمراتب کمتر می‌باشد.

— همسایه بودن دشمن اصلی، که میتواند در سرکوبی ملت ما سریعتر عمل کند.

— نقش استراتژیک و کلیدی وطن ما که روسیه را وادار می‌سازد با تمام نیرو به خاطر حفظ آن بکوشد.

— وجود پشت جبهه‌های نامطمئن و نااستوار مانند پاکستان و ایران که در پیشبرد جنگ موانع پدید می‌آورد. (*)

* وقتی از پشت جبهه‌های انقلاب افغانستان صحبت میشود مراد کشورهای پاکستان و ایران است. نقش پشت جبهه در هر انقلابی دارای اهمیت است. در انقلاب ملی کنونی ما نیز این مسئله دارای اهمیت می‌باشد و تغییرات سیاسی در این کشورها در تکامل و یا کندی انقلاب ما تاثیر

— دشمن دارای یک نظم و انضباط فاشیستی و میلیتاریستی میباشد که با نقشه عمل میکند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

خود را میگذارد. تاکنون نامطمئن بودن این پشت جبهه سبب شده که انقلاب ما از نظر نظامی بیشتر از این رشد نکند زیرا عوامل درونی (به عنوان اساسی) برای پیشبرد جنگ مساعد بوده اند ولی عوامل خارجی مثل نامطمئن بودن پشت جبهه ها (بعنوان شرط) باعث گندی در پیشبرد فعالیت نظامی انقلاب ملی ما شده است. اما غلط است اگر تاثیر پشت جبهه ها را فقط در ساحه نظامی ببینیم، تاثیرات مثبت و منفی که از جانب پشت جبهه های انقلاب در زمینه سیاسی مشهود میباشد نیز عاملی است که باید در ارزیابی ما جای مهمی را اشغال کند.

پاکستان : بحران سیاسی، موجود در پاکستان و موقعیت جناحهای متخاصم و سیر تکامل جریان های سیاسی در آن کشور در انقلاب ما تاثیر می نهد. اهمیت استراتژیک پاکستان برای روسیه، عوامل مثبت و منفی را برای انقلاب ما پدید می آورد. از یکطرف مقامات حاکمه پاکستان مجبور اند برای حفظ و بقای پاکستان و جلوگیری از تجزیه دوباره، جنبش اسلامی افغانستان همکاری کند و از سوی دیگر بر حسب پایه های متزلزل خود و ترس از شوروی سیاست میانه روی را اتخاذ نمایند. عوامل دیگری نیز سبب می شود تا پاکستان به عنوان یک پشت جبهه نامطمئن در برابر انقلاب ما عرض وجود نماید. مقامات حاکمه پاکستان از نیروهای موجود سیاسی افغانستان بخاطر سابقه پشتونستان خواهی ترس دارند و حاضر نیستند چنان دولتی مثل دولت موجود در افغانستان حاکم گردد که خواهان مسئله پشتونستان باشد. از طرف دیگر دولت پاکستان در برابر یک ناراضی بزرگ که روسها از آن به میزان بزرگی استفاده برده اند

— جنگی را که روسیه به ملت ما تحمیل کرده طبق یک نقشه قبلی و با آماده ساختن عوامل و امکانات مثبت به نفع خود (درگذشته)، بوده است.

— روسیه در مقایسه با کشور ما بسیار بزرگ و نیرومند است و صاحب امکانات بزرگ نظامی و اقتصادی میباشد و یکی از بزرگترین نیروهای ذخیره انسانی را در جهان در اختیار دارد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

قرارداد دارد. دولت پاکستان که خواهان یک سیاست نیمه مستقل در قبال امریکاست از کمک مشروط و ناچیز امریکا به شک و تردید دچار شده و نمیتواند بروعهده و دفاع امریکا از پاکستان اطمینان کند. این موضوع بر محافظهکاری مقامات حاکمه پاکستان در دفاع از نیروهای سیاسی جنبش ضد روسی کشور ما می افزاید. بوروکراسی فرسوده پاکستان از طرفی تمام مجراهای ناچیز کمکهای بین المللی را بیشتر محدود میسازد و از طرف دیگر دولت پاکستان در جستجوی نیروهائی است که در تحت کنترل خود تمام کمکها را در انحصار آنها قرار دهد. این اوضاع نارضایتی شدید سایر نیروهای سیاسی مهاجر را از مواضع مختلف دامن میزند.

عوامل مثبت نیز در پاکستان برای انقلاب ما وجود دارد، وجود اقوام و قبایل که روابط مستحکم قومی و خونی آنها را با اقوام ساکن سرحدات افغانستان پیوند میدهد، که با پیشرفت جنگ به صحنه گشایند خواهند شد. تهیه خواربار و امکان خرید اسلحه از بازارهای سیاه پاکستان، زمینه برای عقب نشینی و غیره، از آن امتیازاتی است که جبهات شرقی و جنوبی جنگ کشور ما دارای آن میباشند. جبهات اصلی جنگ اگر چه میتوانند ضروریات خود را با خرید و فروش از خاک پاکستان تامین کنند، اما بخاطر سیاست یکجانبه دولت پاکستان از کمکهای بین المللی محروم میمانند.

پاکستان از دوجهت برای انقلاب ما بصورت پشت جبهه نامطمئن است یکی بعلت سیاست محافظهکارانه و سودجویانه دولت پاکستان. دوم

- به علت همسایگی با کشور ما میتواند، سریعتر عمل کند و برای پیشبرد جنگ در افغانستان احتیاج به ایجاد پایگاه‌های نظامی کمتری دارد.
- دشمن قادر است موانع جدی در برابر جنگ ملت ایجاد کند.
- دشمن میتواند تلفات خود را در کشور ما از منابع خود جبران نماید.
- دشمن یک ذخیره بزرگ اقتصادی، نظامی و انسانی از همپیمانان و دست‌نشانده‌گان خود در جهان دارد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

بخاطر بحران سیاسی موجود که در مسیر آتی تکامل خود حتی وضع موجود را نیز برهم‌زده و به شوروی بیشتر از این امکان خواهد داد که از نارضایتی عمومی در پاکستان استفاده کند. مقامات حاکمه پاکستان بیشتر از این در تنگنا قرار گیرند... با توجه به نکات بالا روشن میگردد که در آینده هر اتفاقی بیافتد، وضع کنونی پاکستان را بمثابة پشت جبهه نامطمئن برای جنبش مقاومت ما ساخته است.

ایران: بعد از پیروزی انقلاب ایران امیدواری زیادی در بین مردم ما بوجود آمد. اما پیشرفت اوضاع نشان داد که بحران داخلی ایران در تضعیف انقلاب ما یک عامل مهم بوده است. بورژوازی ملی و خرده بورژوازی ایران که ناگهانی خود را بر سر قدرت دیدند، دموکراسی را که بر اثر خونهای هزاران نفر بدست آمده بود مانعی در راه برقراری یک دولت بورژوازی مستحکم یافتند. از طرف دیگر عوامل روسیه در ایران که نفوذ زیادی در تشکیلات دولتی و سیاسی ایران دارند خواستند از آزادیهای بدست آمده و نارضایتی مردم که کم‌کم بیدار میشد، برای سرنگونی دولت ایران که در مجموع سیاست مستقل و ملی دارد، استفاده نموده و راه را برای برقراری یک رژیم دست‌نشانده روسیه هموار سازند.

در بخش انحصار طلبان مقامات حاکمه، شووینیسم فارسی و ایرانی بیدار میشود که زیر نام دفاع از جنبش‌های اسلامی تبارز میکند. روسیه که در بخش انحصار طلبان مقامات حاکمه ایران بصورت مستقیم و غیر

اینها اساسی‌ترین عوامل منفی در طرف ملت و اساسی‌ترین عوامل مثبت در طرف دشمن میباشند. اما قدرت دشمن و ضعف ما از همان آغاز نسبی است نه مطلق. بناءً دشمن هنوز قوی است و عوامل نامساعد قدرت او را به تحلیل میبرند. و این تحلیل هنوز یحیی نیست که برتری دشمن را از بین ببرد. ما هنوز ضعیف هستیم و عوامل مساعد آنقدر رشد نکرده که ضعف‌ها را جبران کنیم. بهم خوردن یارشد این تناسب میان دو جهت متضاد است که میگوئیم جنگ ما طولانی خواهد بود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

مستقیم نفوذ دارد، علیرغم مقاومت جناح اسقلال طلب و ضد دو ابر قدرت در دولت، توانست با کمک مستقیم و غیرمستقیم انحصارطلبان دولت ایران را با امپریالیسم آمریکا درگشاکش قرار دهد و خود زمینه نفوذ بیشتر در ایران بیابد. عمل گروگان‌گیری اگر روی یک طرح معین روسها انجام نشده باشد عملاً در خدمت سیاست‌های سوسیال امپریالیسم قرار گرفت. زیرا بحران ناشی از گروگان‌گیری ایران را با آمریکا درگیر کرد و ایران را در معرض انفراد بین‌المللی قرارداد و فرصتی پیش آمد که افکار عمومی در ایران به تجاوز شوروی در کشور ما معطوف نگردد و افکار عامه جهانی را از پشتیبانی بین‌المللی انقلاب خونین ما منحرف سازد. پشتیبانی از انقلاب ما در ایران فقط محدود به چند اعلامیه و موضعگیری متناقضی مانند آن مقدار کم کمک‌های مادی که به جبهات هزاره نیز آغاز یافته نه بر پایه دفاع راستین از انقلاب ما، بلکه به منظور تقویت جناح راست بر ضد نیروهای مذهبی راستین و ملی که خواهان یک افغانستان واحد و مستقل‌اند و به منافع شوونیست‌های ایران سر نمی‌گذارند صورت میگیرد. امروز انحصارطلبان ایرانی می‌گویند با سوءاستفاده از نام واعتبار امام، جناح‌های راست و حتی مشکوک (آنها تیکه بدام روسیه افتاده‌اند) جنبش مذهبی ما را تقویت کنند و به سازمانهای بیشتری که در ایران فعالیت میکنند محدودیت‌های قائل شوند. وضع درهم و برهم

ایجاد قدرت هدایت کننده واحد کارگران و دهقانان و تمامی ملت، بسیج سیاسی توده‌ها، ایجاد مناطق پایگاهی محکم، رهبری و تنظیم سیاسی، نظامی، آموزش و امور تولیدی مناطق مختلف پایگاهی، ایجاد اردوی رزمنده و آگاه و ایجاد جبهه متحد ملی وسیع، بوجود آوردن هماهنگی بین بخش‌های مختلف نیروهای مقاومت، جلب کمک‌های خارجی و بکاربردن درست آن، تشکل و بسیج توده‌های شهری از هر قشر و صنفی و بالاخره محاصره شهرها از طریق دهات و نابودی قدم به قدم دشمن، همه و همه زمان می‌خواهد که کم‌کم کامل گردد. این زمان طولانی خواهد بود، مخصوصاً "که دشمن در راه پیشرفت موانع جدی نیز ایجاد می‌کند. بدون زمان طولانی که طی آن باید این وظایف اجرا گردند، ممکن نیست دشمن مسلح و غداری را که می‌خواهد بشریت را به سیه روزی بکشد به شکست مواجه ساخت. اما زمان لازم و طولانی فقط برای تبدیل عوامل منفی به عوامل مثبت و به اجرای وظایف مربوط نیست. برای آنکه عوامل مثبت موجود نیز موثریت و کیفیت خود را آشکار سازند و در جریان فعل و انفعالات جایگاه معین خود را برای درهم شکستن دشمن پیدا نمایند، زمان طولانی لازم است.

عوامل مثبت در طرف ملت و عوامل منفی در طرف دشمن :

عوامل مثبت در طرف ملت در عرصه داخلی :

— نبرد ملت ما نبرد عادلانه است و از آنجا که این جنگ یک جنگ

بقیه پاورقی از صفحه قبل :

ایران با توجه به میزان نفوذ روسیه در این کشور و عدم تشخیص روسیه بمشابه دشمن خطرناک ایران را بمشابه پشت جبهه نامطمئن‌تر برای انقلاب افغانستان می‌سازد. اما نباید از مفهوم پشت جبهه‌های نامطمئن چنین فهمید، که پاکستان و ایران مطلقاً نمیتوانند بمشابه پشت جبهه انقلاب ما باشند. پاکستان و ایران باتمام وضع مبهم و ناثباتی که در آن حاکم است امتیازی برای انقلاب ما بوده‌اند. منتها در مقایسه جنبه‌های مثبت و منفی، جنبه‌های منفی برجسته‌های مثبت قوی‌تر بوده و نامطمئن بودن بر مطمئن بودن برتری دارد.

عادلانه است میتواند مارابه اتحاد نیرومندتر برانگیزد. احساس همدردی مردم کشور متخاصم را نسبت به خود جلب کند و از پشتیبانی اکثر کشورهای جهان برخوردار گردد.

— ملت ما شیفته آزادی و استقلال است و سنن پرافتخار مبارزه ضد بیگانه دارد.

— ایمان به اسلام و اعتقاد به شهادت و عشق بوطن عاملیست که ملت را از نظر روحیه مستحکم و بی پروا نگه میدارد.

— برپاشدن کلیه نیروها و توده های مردم، در مناطقی که غلبه بر آن مشکل است و دشمن بمفهوم واقعی به محاصره سیاسی، نظامی و اقتصادی (محروم از منابع اقتصادی وطن ما) درآمده است.

— بکاربرد تجربیات خونین دونیم ساله از طرف مردم که در نتیجه تشکیلات های ساده و محلی در عرصه مقاومت سربلند میکنند.

— آخرین بقایای ملت نیز به جنگ رویاروی ضد روسی کشانده میشوند.

— وفق یافتن سریع زندگی روزمره با شرایط جنگ. این وضعیت امکان میدهد که مردم تادمات های مدیدی، جنگ را ادامه دهند.

— علیرغم کوچکی سرزمین و جمعیت، به علت کوهستانی بودن افغانستان که شاهراه های اتصالی آنرا باریک ها و کوره راه های قسمت های وسطی کوه های بلندش میسازد، مناطقی که اهالی بر آنها مسلط است و مردم با تشکیلات ساده جنگی برعکس ماشین جنگی ثقیل دشمن، با تکیه به جنگ پارتیزانی (۱) قدرت و تحرک بیشتر دارند.

— افغانستان امتیازات از قبیل موقعیت جغرافیایی و ساختمان اقتصادی متکی بخود دارد و در شرایط محاصره و قطع خطوط ارتباطی به خارج نیز میتواند ضروریات اقتصادی خود را رفع کند.

* جنگ پارتیزانی که مردم افغانستان از قرن ها به اینطرف بصورت سنتی گشورگشایان و متهاجمینی مانند اسکندر، چنگیز، تیمور، امپراطوری صفوی، استعمارگران انگلیسی و غیره را درهم شکسته و از خاک خود دفاع کرده اند.

— ملت ما در جنگ ضد روسی امکان اسیر گرفتن، بدست آوردن اسلحه از دشمن و جلب کمکهای خارجی دارد.

— تلفات انسانی ملت ما تا کنون عمدتاً نیروهای غیرجنگی بوده‌اند. این تلفات که بیشتر شامل کودکان و پیران و زنان میشود با آنکه ضایعاتی بزرگی بود، اما از قدرت جنگی مردم نکاسته است.

— جریان آگاهی مردم رو به تکامل است. این آگاهی به توده‌ها کمک میکند تا جریانهای مختلف سیاسی را بشناسند و نیروهای استفاده‌جو، بی‌لیاقت و جاه‌طلب را طرد نمایند و به ماهیت توطئه‌های دشمن آگاهی یابند.

— جریان موجود جنگ ملی بسوی هماهنگی سیاسی نظامی سیر میکند. با آنکه سطوح این هماهنگی یکی نیست ولی این هماهنگی میتواند رشد و گسترش پیدا کند و نطفه تکامل یابنده است.

— بوجود آمدن پایه‌های مستحکم وحدت ملی و به عقب رفتن تضادهای ملیتها، اقوام و غیره که نتیجه مبارزه علیه یک دشمن قوی و مشترک میباشد.

— مسلح بودن سنتی مردم، هرچه بیشتر مسلح شدنشان در جریان جنگ و وجود مناطق وسیع آزاد شده.

— وارد شدن توده‌های شهری بمثابة یک جبهه در جنگ آزادیبخش.

— پیدایش تعداد زیادی از سازمانها و تشکیلات سیاسی و نظامی سائر طبقات که از یک جهت مثبت است و جبهه جنگ را برضد تجاوزکاران وسیعتر میسازد و از تمرکز نیروهای دشمن میکاهد و اثر بخشی آنها کاهش میدهد.

— وجود جنبش مارکسیستی افغانستان که روبه رشد است و میتواند بمثابة عاملی مهم در به سرانجام رسیدن انقلاب ملی نقش خود را ایفا نماید.

عوامل مثبت در طرف ملت در عرصه خارجی:

— بهتر شدن شرایط برای جلب کمکهای بین‌المللی و پشتیبانی بین‌المللی.

— احتمال وارد شدن ملتهای کشورهای همسایه ایران و پاکستان در جنگ علیه توسعه‌طلبی و هژمونیک روسیه که بر مبنای استراتژی کره ارضی روسیه تا اشغال، مداخله، یا کودتا در آن کشورها می‌کشد.

— آماده شدن شرایط برای تشکیل جبهه جهانی علیه سوسیال امپریالیسم.

— مبارزه جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بمثابة ستون فقرات جبهه جهانی علیه دوا بر قدرت بخصوص روسیه همراه با کشورها و ملل جهان سوم و تمام توده‌های ستمدیده جهان که نقش مهمی در تضعیف امپریالیسم روس دارد و در پشتیبانی از انقلاب ملی ما سهم برجسته‌ای را ایفا میکند.

— اعتراض خانواده‌های روسی که فرزندان یا بستگان‌شان در افغانستان می‌جنگند و یا کشته شده‌اند. که بصورت جنبش تبارز نموده است (*).

اینها عوامل مثبت خاص انقلاب ما در عرصه داخلی و خارجی میباشند. اما عوامل مثبت دیگری نیز در طرف ملت ما وجود دارد که در عوامل منفی طرف دشمن عرض وجود میکند.

عوامل منفی طرف دشمن در رابطه مشخص با افغانستان:

— جنگی که روسیه در کشور ما برآه انداخته یک جنگ غیرعادلانه و ارتجاعیست. خصلت امپریالیستی نظام اقتصادی، اجتماعی روسیه تعیین کننده خصلت جنگ اوست. این جنگ با تمام نیروهای رشد یابنده در روسیه، جهان و مخصوصا کشورها در تضاد میباشد. به موازات آن این جنگ به تمام تضادهای موجود حدت می‌بخشد. از اینرو با این جنگ، روسیه نخستین گام خود را بسوی اضمحلال گذاشته است. این جنگ وحشیانه و ارتجاعی که از

* بخصوص که افشاء شدن ماهیت دروغین تبلیغات روسیه مبنی بر

دخالت آمریکا، چین، ایران، پاکستان و... هر روز برای دشمن افشاء میشود و اخباران توسط عساکریکه به روسیه برمیگردند، بداخل شوروی سرایت میکند و باعث نارضایتی بیشتر در تمام شوروی بخصوص در بین ملت‌های مسلمان شوروی که ارتباط مذهبی و تاریخی آنها را با ملت ما پیوند میدهد، می‌گردد.

ماهیت روسیه برمیخیزد متقابلاً روسیه را در معرض انهدام قرار میدهد. این جنگ انتاگونیزم طبقاتی داخل روسیه، انتاگونیزم میان ملت‌های روسیه و شوونیسم روسی، انتاگونیزم میان روسیه و ملل مستعمرات، انتاگونیزم روسیه و تمام ملل جهان و بالاخره انتاگونیزم میان روسیه و سائر امپریالیست‌ها را به حداکثر برمی‌انگیزد.

— روسیه که خود را درگیر جنگ طولانی ملت ما ساخته، مجبور است که تلفات خود را هر روز جبران کند و برای این جبران به تمام ذخیره‌گاه‌های خود بیشتر فشار بیاورد. این وضع بحران عمیق سیاسی — اقتصادی — نظامی و اجتماعی را در روسیه دامن می‌زند. بحرانی که در تمام زمینه‌ها روسیه را فراگرفته و به مستعمرات آن نیز کشیده میشود.

— روسیه در کشورها به محاصره همه‌جانبه کشیده شده است، روسیه اردوی نظامی افغانستان را که تا پیش از تجاوز بصورت شکسته ریخته فعال بود کاملاً از داده است و جناح‌هایی از نیروهای وابسته نیز با ارباب سرمخالفت می‌جنگانند.

— سازمان‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی دشمن در کشورها از بین می‌روند و یا عملاً از فعالیت میمانند.

— زندگی روزمره در مناطق تحت تسلط دشمن هر روز با موقعیت نظامی دشمن در تضاد می‌افتد. این امر از یکطرف مقاومت را در مناطق تحت تسلط دشمن دامن می‌زند و از طرف دیگر آخرین امید دشمن را از استفاده منابع موجود بریاد میدهد.

— در مقابل تسلط مردم ما بر مناطق، تشکیلات ساده و قدرت تحرک ملت ما، روسیه صاحب ماشین جنگی ثقیل می‌باشد که مجبور است آهسته حرکت کند و اثربخشی آن کم باشد. و برای رهبری آن تشکیلات بغرنج داشته باشد. در صورتیکه دشمن از خصوصیات مردم و جغرافیای محل آگاهی لازم را ندارد. (*) روسیه با شیوه جنگ برق‌آسا نمیتواند در مقابل جنگ طولانی،

* چنانچه شش ماه بعد از تجاوز خود، روسیه متوجه شد که ماشین

جنگی ثقیل آنها، آن کارایی لازم را ندارد و تقریباً ده هزار عسکر

متحرک و فرساینده مقابله نماید. زیرا محل دشمن مجبور است ثابت و معین باشد. در حالیکه جنگندگان مادر محل های ثابت و غیر معین میباشند از این جهت حمله نیروهای جنگی دشمن به جنگندگان ملت ما غیر موثر ولی متقابلاً از حمله کنندگان ملت ما به دشمن موثر و با نتیجه میباشد.

۱. — در مقابل خود کفایی ملت مادر جنگ، قوای متجاوز مجبور است تمام احتیاجات خود را از روسیه وارد کند و از آن حفاظت نماید. حفاظت از این ضروریات متضمن آنست تا تعداد زیادی از قوای خود را جهت حفظ خطوط ارتباطی بگمارد و از حملات همیشگی بر این خطوط جلوگیری کند. (در حالیکه تاکنون در این زمینه هرگز موفق نبوده است).

— روحیه عساکر روسیه هر لحظه ضعیفتر میگردد، آگاه شدن عساکر روسی از واقعیات، روحیه و اراده شان را تضعیف میکند و تضادشان را با گردانندگان امور تشدید میکند (سربچی های متعدد عساکر شوروی از فرمان های آدم کشی گواه روشن بر این امر است).

— برعکس ملت ما، تمام تلفات انسانی روسیه از جمله نیروهای جنگی روسیه میباشد.

— در طرف دشمن اوضاع بسوی ناهماهنگی سیاسی و نظامی سیر میکند و روحیه فرار طلبی در اردوی دشمن قوی است.

— دشمن هر روز در آستانه خلع سلاح شدن قرار دارد.

— وارد شدن توده های شهری به جنبش مقاومت آخرین نقاط امن دشمن را از او میگیرد و مجبور است، همیشه چه در استراحت و چه در حال جنگ در موقعیت یک دزد فراری در دلهره و اضطراب بسربرد. این وضع دشمن را از نظر روانی فرسوده میسازد.

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

مربوط قوای ثقلیه خود را تحت عناوین فریبکارانه از افغانستان بیرون برده و بجای آن عساکر دیگر را وارد جنگ نمود. اما روسیه نمیتواند با تمام این تغییرات، ماشین ثقیل جنگی خود را تا بعد تحریک جنگندگان ملت ما، متحرک بسازد.

— دشمن فاقد یک پایه توده‌ای و فاقد یک پایه اجتماعی در افغانستان

— و بدین صورت، بر نیروی نظامی خود تکیه دارد.

— تضادهای جناحهای مختلف باندهای مزدور و سایر نیروهای ذخیره

روس در افغانستان روبه حدت میرود و نیروهای مخفی ذخیره آن نیز در قیافه‌های گوناگون از طرف مردم ما شناخته میشوند.

عوامل منفی طرف دشمن در داخل روسیه و مستعمرات:

— تضاد بین جناحهای مختلف مقامات حاکمه روسیه حاد میشود.

— تحت تاثیر جنبش ملت ما و بحران حاصله از آن جنبش مقاومت در

شوروی به اشکال گوناگون آن مخصوصا در جمهوری‌های مسلمان‌نشین شوروی و جمهوری‌های غیر روسی شوروی بیدار میگردد. مصارف و بودجه سنگین جنگ بر ضعف و بحران اقتصادی روسیه می‌افزاید. این وضع امپریالیستهای روسیه روسیه را مجبور می‌سازد تا برای جبران آن از طریق افزایش مالیات، کاهش درآمدها، تشدید استثمار ملیت‌های داخل شوروی و مستعمرات دست‌زده و هرچه بیشتر اقتصاد را جنگی بسازند. نتیجه این وضع به نارضایتی فزاینده مردم شوروی و مستعمرات به اعتصابات، اعتراضات و مقاومت دامن زده، روسیه را هرچه بیشتر به سوی بحران اقتصادی، تورم و بحران سیاسی می‌کشاند.

— جنگی را که روسیه به ملت ما تحمیل نموده است نه به نفع ملت روسیه

است و نه آنها خواستار چنین جنگی‌اند. این جنگ در واقع به ملت‌های روسیه و شوروی نیز تحمیل گردیده است. فاشیسم روس پایه توده‌ای در داخل روسیه ندارد. (*)

* در این رابطه فاشیسم هیتلری و سوسیال فاشیسم برژنفی از خود دارای مشخصاتی‌اند. فاشیست‌های هیتلری در آلمان شکست خورده و تقسیم شده و بعد از جنگ اول توانستند شووینیزم درنده‌آلمانی را بنام تقویت برتری آلمان در بین مردم ببرند و افکار بخشی از مردم را با این

— ملت مستعمره شوروی از آنجائیکه تحت شدیدترین نوع استثمار، سرکوب و ستم سوسیال امپریالیستهای روس قرار دارند و مجبورند بار مضارف کمرشکن ناشی از جنگ روسیه با افغانستان را بدوش گشتند، تحت تاثیر مقاومت ملت ما به اعتراض و مقاومت دست میزنند. اغتصاب کارگران پولیند، که با استفاده از درگیری روسیه در افغانستان و تحت تاثیر ملت قهرمان ما در مرحله پیشرفته‌تری قدم گذاشته سرآغاز قیام بزرگ در مستعمرات اروپایی روسیه است. این قیام به این اعتصابات ختم نگردیده و به سرتاسر مستعمرات روسیه و داخل روسیه کشیده میشود.

— جریان استقلال خواهی حتی در مقامات حاکمه مستعمرات روسیه مخصوصا مستعمرات اروپایی روسیه که با چکسلواکی در ۱۹۶۸ شروع و با تحکیم موضع استقلال طلبانه رومانی تشدید یافته‌است، روسیه را در مستعمرات در مقابل یک بحران جدی مواجه میسازد. (در سایر مستعمرات روسیه مانند آنگولا و غیره نیز چنین مقاومتی وجود دارد).

بقیه پاورقی از صفحه قبل:

اندیشه‌ها سیاه سازند. فاشیسم هیتلری توانست بخشی از ملت آلمان را بدنبال خود بگشد و توسط آن تجاوز بربر منشاء خود را گسترش دهد. اما این خصوصیت در شوروی کمتر به چشم میخورد، ملت‌های شوروی بعد از احیای سرمایه‌داری در شوروی می‌بینند که طبقه تازه‌بدوران رسیده بورژوازی میخواهد بجهان جنگ بیاندازد و جنگ را دامن بزند. از این رو ملت‌های شوروی که در جنگ دوم نه سرزمین‌های خود را از دست داده‌اند و نه شکست خورده‌اند و ضمنا خاطره تلخی از قربانیهای خود در جنگ دارند، با سیاست خانمان برانداز سوسیال فاشیسم در مخالفت قرار میگیرند و شعار جهانگیری سوسیال فاشیستها نمیتواند پایگاه توده‌ای در بین ملت‌های شوروی بیابد از این رو اختناق و فاشیسم حاکم بر شوروی بحران اقتصادی، تورم و تشدید استثمار، سوسیال امپریالیستهای روسی را برعکس فاشیستهای هیتلری از کوچکترین پایه توده‌ای نیز محروم میکند و مقاومت را در شوروی بیدار میسازد.

وامل منفی طرف دشمن در عرصه جهانی :

- تشدید یافتن تضادهای ابرقدرت امریکا با ابرقدرت روسیه و تشدید تضادهای جهان دوم در مقابل روسیه و موضعگیری یکپارچه اکثریت عظیم از کشورهای جهان سوم در مقابل تهاجم روسیه، روسیه را در معرض انفراد بین‌المللی قرارداد و سیاست "تشنج‌زدایی" روسیه را رسوا ساخت.

- تجاوز روسیه به کشورها و سایر جنایات آن اختلافات بزرگی را در بین رویزیونیست‌ها در سراسر جهان دامن زد و جناح‌بندی‌های نوینی را در بین رویزیونیست‌ها پدید آورد. که تسلط روسیه را بر احزاب رویزیونیستی متزلزل می‌سازد. و حتی بعضی از جناح‌های رویزیونیستی بمقابله با شوروی کشانده میشوند.

- تجاوزات بی‌درپی روسیه، جناح مداراجویان در غرب را که وجود آنها به نفع روسیه است، در موقعیتی قرار داده که برای حفظ منافع‌شان مجبوراً در مقابل روسیه ایستادگی نمایند.

- تضادهای جهان دوم و امریکا در مقابل روسیه تشدید یافته و به محدود ساختن مبادلات تجارتي و محدود ساختن کمک‌های غرب به روسیه منجر گردیده که بحران در شوروی را تسریع میکند.

این‌ها مهمترین عوامل مثبت و منفی در پروسه جنگ است. وجود این عوامل دلیل بر طولانی بودن جنگ ملی ماست و همین عوامل برهان روشنی بر پیروزی محتوم ملت ما میباشد.

اما عوامل مثبت تنها محدود به عوامل برشمرده بالا نمیشود چنانکه عوامل منفی نیز چنین است. زیرا با گذشت زمان عوامل مثبت و منفی دیگری

بسیار آشکار میگردند. اگر جنبه‌های منفی و مثبت انقلاب ما را از نظر کمیت و کیفیت مطالعه کنیم، عوامل مثبت انقلاب ملی ما هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت بمراتب بیشتر و برجسته‌تر اند. عوامل مثبت انقلاب مارشده باینده‌اند، در حالیکه عوامل مثبت دشمن روبه زوال و نیستی بوده و لحظه‌ای میباشند و بایشرفت زمان زایل میگردند. در مقابل، عوامل منفی انقلاب با برطرف شدنی و روبه‌گاهش و نیستی بوده، در حالیکه عوامل منفی دشمن رشد باینده و بزرگ شونده میباشند. عوامل مثبت انقلاب ما نقش کلیدی داشته در صورتیکه عوامل مثبت طرف دشمن لحظه‌ای و فرعی اند، عوامل منفی انقلاب ما نقش فرعی دارند، در حالیکه عوامل منفی طرف دشمن از نظر تاریخی تعیین کننده میباشند.

این نکات اساسی و متضاد جنگ افغانستان و روس است. این خصوصیات تمام رهنمودهای سیاسی، استراتژی و تاکتیک نظامی طرفین و همچنین طولانی بودن و فرجام جنگ را تعیین میکند و تثبیت میکند که پیروزی نهایی از کدام طرف است. "این جنگ در واقع نوع مسابقه بین خصوصیات است. هر یک از آنها در جریان جنگ بنابر طبیعت خود تغییر خواهد یافت و از همینجاست که همه چیز ناشی میشود. این خصوصیات بطور عینی موجود اند. این خصوصیات مجموعه عناصر اساسی جنگ را تشکیل میدهند و به هیچوجه فرعی و ناقص نیستند. آنها در تمام مسایل کوچک و بزرگ طرفین و در کلیه مراحل جنگ دخالت دارند و چیزی نیستند که بتوان از آنها صرف نظر کرد."

چرمانی افغانستان روسیه را با شکست مواجه میسازد؟

اساسی‌ترین عواملی که روسیه را در مقابل جنگ ملت ما به شکست مواجه میسازد، وابسته به نکات زیر است:

۱- ایجاد جبهه وسیع ملی ملت، که در آن رهبری متمرکز و مجری وجود داشته باشد. هماهنگی میان کل جبهات وجود داشته باشد و تمام ملت

متحد باشد.

۲ - ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد روسیه، مطروحه از طرف جنبش بین‌المللی طبقه کارگر.

۳ - اعتلاء نهضت انقلابی مردم روسیه، مردم و ملل مستعمرات روسیه بیشتر از این تکامل بیابد.

اما عوامل اولی تعیین کننده، عمده و بمثابة اساسی است. در حالیکه عوامل دوم و سوم کمک کننده و بمثابة شرط میباشند.

مدت طول کشیدن این جنگ وابسته به یک سلسله عوامل در افغانستان، روسیه و جهان است. اگر سه شرط بالا زود عملی شوند. جنگ سریعاً پایان می‌یابد. در غیر آن طولانی میگردد، اما پایان یافتن سریع جنگ و یا طولانی شدن جنگ هر دو به یک نتیجه منتهی میشوند، و آن پیروزی مسلم ملت‌ها بر متجاوزان روسیه میباشد.

راه محاصره شهرها از طریق دهات:

استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات، که مضمون جنگ طولانی را میسازد، منطبق با نیازمندی تاریخی، اجتماعی - سیاسی و ساختمان اقتصادی جوامع مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودال است. در استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات، نیروی اصلی و نقطه قوی انقلاب و نقاط قوی و ضعیف دشمن، همه مشخص میشوند. این استراتژی قادر است یک دشمن نیرومند و تاب‌دندان مسلح را در مقابل نیروی یک ملت کوچک و بی سلاح درهم بشکند.

دو نیم سال جنگ ملت ما (با وجود خود بخودی بودن آن) درستی این استراتژی را نشان داد. زیرا هم اکنون شهرها از طریق دهات در محاصره قرار گرفته‌اند. اما این حالت خود بخودی و ناپایدار است. از اینجهت باید

وضع موجود بارهبری واحد، با هماهنگی سرتاسری بایاگاههای استوار

مستحکم و کامل گردد.

طبق این استراتژی باید سمت اصلی و مرکز ثقل کارمارا دهات تشکیل دهد. تمام تاکتیک‌های ما باید به این استراتژی خدمت کند.

مبارزه در شهر و قیام شهری:

استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات، بهیچوجه منافی مبارزه در شهرها نیست. بلکه برعکس رشد مبارزه در شهرها به استحکام پایگاهها و مناطق آزاد شده خدمت میکند و بدان کمک میرساند. قرار دادن دهات به مثابه سمت اصلی و مرکز عمده فعالیت، احتیاج به پشت جبهه‌های شهر دارد و نفی کننده مبارزه در شهر نیست. با توجه به شرایط مشخص کشور ما و نامطمئن بودن خطوط ارتباطی آن بخارج از کشور و عدم پشت جبهه‌های مطمئن، شهرها بعنوان نیروی پشتیبان جنگ در دهات، مرکز فعالیت در قلب دشمن و جایی برای تهیه ضروریات مناطق آزاد شده اهمیت بخصوص کسب میکند. ولی این امر یک جانب اهمیت مبارزه در شهرها میباشد. وجود طبقه کارگر، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران، کادرهای علمی و فرهنگی که میتوانند در جبهات جنگ نقش مهمی ایفا نمایند و سایر توده‌های شهر مستقلا ایجاب میکند تا مبارزه در شهرها، به مثابه یک بخش مهم کار انقلابی به پیش رود. مبارزه در شهر عده باید همزمان ادامه داشته باشد. آنچه مهم است، توازن و مناسبت بین مبارزه در شهر و ده میباشد که نباید سمت اصلی و مرکز ثقل کار مخدوش گردد.

و اما قیام شهری راه پیروزی و پیشبرد انقلاب افغانستان را نشان میدهد. از اینجهت قیام شهری در شرایط کنونی، با استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات در کشورما در تضاد میباشد. تدارک برای برپاشدن قیام‌های شهری به وظیفه مرکزی ما خدمت نمیکند. نیروهای ما را تلف ساخته به شکست می‌انجامد و روحیه یاس، نومیدی و شکست را بوجود می‌آورد. اما شیوه بی تفاوتی در مقابل قیامهای شهری خود بخودی (مانند

قیام‌های قهرمانانه هرات در حوت ۱۳۵۷ و ۳ خوت ۵۸ کابل و غیره) نیز نادرست است. زمانیکه قیامهایی بدون تدارک قبلی و بصورت خودبخودی برپا میشوند، باید فعالانه در آن سهم گرفت و کوشش نمود تا آنرا رهبری کرده و از تلفات بیش از حد جلوگیری و به پیروزی‌های حداکثر بیشتری نایل ساخت. اما نادرست بودن قیام‌های شهری در این مرحله به معنی آن نیست که استراتژی راه‌محاصره شهرها از طریق دهات بطور مطلق با قیام شهری در تضاد میباشد. برعکس با تکمیل شدن محاصره شهرها از طریق دهات در آستانه پیروزی کامل، قیام شهری در پناه اردوی توده‌ای آخرین دژ دشمن را درهم کوفته و شهرها فتح می‌گردند.

قیام ۱۴ اسد (*) که بوسیله "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" و با شرکت سازمان ما برپا شد، یک قیام شهری بود که تحت شرایط معین تاریخی صورت گرفت. اختناق بی‌سابقه تره‌کی - امین و کشتار دسته‌جمعی مردم، عطش شدید مردم شهر برای سرنگون کردن دولت دست‌نشانده، تصمیم سایر سازمانهای جبهه برای برپا کردن قیام و اهمیت حفظ وحدت ما با این نیروها و ... عواملی بودند که سازمان ما را واداشت تا فعالانه در آن شرکت نماید. این قیام بمنظور مسلح ساختن توده‌های شهری، کمک به جبهات جنگ، نابود کردن تشکیلات و سازمانهای آدمکش و باهدف پیوند دادن اردوی ناراضی به صفوف مقاومت و بالاخره بقصد سرنگونی دولت مزدور برپا شد. طرح این قیام و شرکت فعالانه مادران هرگز بمعنای کنار رفتن از استراتژی انتخاب شده نبود و ماراه انقلاب افغانستان را همچنان در استراتژی راه محاصره شهرها از طریق دهات و استراتژی جنگ توده‌ای طولانی میدیدیم. زیرا معتقد بودیم که سوسیال امپریالیسم روس حتی با سرنگونی دولت دست‌نشانده‌اش از کشور ما دست‌نمیکشد. اما این قیام، از یکطرف با وجود ارتباط سازمان ما و سایر سازمانهای "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" با جبهات جنگ، بعلت عدم

* اگرچه ارزیابی این قیام احتیاج به بحث بیشتری دارد، اما لازم دیده شد تا مختصر اشاره‌ای به آن در این نوشته شود.

پیوند استوار، وسیع و همه‌جانبه بادهات، جبهات جنگ و مناطق مختلف‌وار طرف دیگر بعثت آنکه محاصره شهرها به لحظه تعیین کننده خودنرسیده بود و باوجود سمت پیوند یافتن به جبهات در محدوده شهرها باقی میماند، در عمل با استراتژی ما (راه محاصره شهرها از طریق دهات) در تضاد قرار می‌گرفت. از این رو قیامهایی از نوع قیامهای ۱۴ اسد فقط زمانی میتواند در دستور کار قرار گیرند که شهرها در محاصره همه‌جانبه از طریق دهات قرار گرفته و در آستانه فتح کامل بوسیله نیروهای مسلح توده‌ها باشند.

قیام ۱۴ اسد یک قیام شهری بوده و نه کودتا. این قیام با شرکت توده‌های زحمتکش شهری، تحت رهبری سازمانهای "جبهه مبارزین مجاهد افغانستان" تدارک دیده شد و برپا گردید.

قیام ۱۴ اسد اگر چه از نظر نظامی شکست خورد، اما از نظر سیاسی در تقویت و بالا رفتن حیثیت جنبش مارکسیستی و در تحکیم وحدت بین جنبش مارکسیستی و نیروهای انقلابی اسلامی سهم برجسته‌ای داشت. این قیام نشان داد که مارکسیستها در راه دفاع از وطن، مردم و استقلال ملی، در صف مقدم قربانی و مبارزه قرار دارند و بین مارکسیستها و رویزیونیستها بحرایی از خون فاصله است. از اینجاست که ما این قیام شکوهمند و پرحماسه را با قهرمانان فناپذیر آن که نقش خود را در تاریخ خونین ملت ما حک کرده‌اند، ارج گذاشته و گرامی می‌داریم.

مبارزه مسلحانه؛

"مسئله اساسی در هر انقلابی مسئله قدرت است" "قهر ضد انقلابی را فقط با قهر انقلابی میتوان درهم شکست". "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید". راه انقلاب قهرآمیز یگانه راه معقول و صحیح برای سرنگون ساختن دشمنان ملی و طبقاتی و کسب قدرت سیاسی تاپیروزی کامل است.

برای درهم شکستن تجاوز وحشیانه و نظامی سوسیال امپریالیسم روس هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه وسیع توده‌ای نیست. اما برای کسب استقلال و طرد متجاوزین باید از دوشکل مبارزه استفاده کرد و مناسبات صحیح نظریه شرایط و نیازمندی مبارزه بین این دوشکل برقرار ساخت. ایندو شکل، مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی است. هر دوی این اشکال در حقیقت شکل

اساسی انقلاب قهرآمیز است که بدو صورت تبارز میکند. در هر مرحله مشخص و منطقه معین یکی از اشکال نقش عمده را ایفا مینماید. اما حتی زمانی که مبارزه مسلحانه بعنوان شکل عمده مبارزه تبارز میکند، سیاست رهنمای آنست و مبارزه مسلحانه، آغاز یا انجام آن برحسب مصالح سیاسی سنجیده میشود. "جنگ ادامه سیاست است با وسایل دیگر" از این اصل چنین فهمیده میشود که سیاست همیشه مقدم بودن خود را حفظ میکند و در زمانی که مبارزه مسلحانه به شکل عمده مبارزه تبدیل میگردد، نقش سیاست به عقب تفرقه بلنکه سیاست با وسایل دیگر ادامه پیدا میکند.

از مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی اساساً "جنگ پارتیزانی فهمیده می شود. جنگ پارتیزانی برای یک مدت طولانی عمده ترین شکل خواهد بود. باید در مناطق وسیع روستائی واحدهای پارتیزانی ایجاد کرد، این واحدها که باید به عملیات سیار با استفاده از روش "امروز شرق و فردا غرب" * به پردازند وظایف متعددی را دنبال می کنند. این وظایف عبارتند از نابود ساختن دشمن، کار عملیات تخریبی، ایذائی، تشبیتی، کار تبلیغاتی و کار توده ای. واحدهای پارتیزانی در مناطق روستائی که نیروهای دشمن علیرغم در دست داشتن قدرت سیاسی ضعیف هستند، عمل می کنند. در جریان عمل این مناطق را به پایگاه پارتیزانی بدل ساخته و دوباره از آنجا تغییر محل می دهند. * * اما این همه عملیات به اتکاء مناطق پایگاهی صورت می گیرد.

* روش "امروز شرق فردا غرب" به عملیات پارتیزانی میگویند که از نقاط مختلف و بدون تعیین جاهای معین به دشمن ضربت زده میشود.

* * منطقه پارتیزانی ممکن است چندین بار بین نیروهای انقلاب و ضد انقلاب دست بدست بگردد بنابراین دست زدن به جنگ موضعی برای حفظ خاک، بهر قیمت اصلاً مطرح نیست برعکس در تمام مراحل اولیه جنگ آزادیبخش که قوای انقلابی در مقیاس ملی بر قوای ارتجاعی برتری ندارد و بتعرض استراتژیک در سطح کشور دست نزده، شیوه جنگ، جنگ پارتیزانی است. حتی برای دفاع از پایگاه نیز اردوی انقلابی از شیوه جنگ پارتیزانی استفاده میکند. تبدیل یک منطقه پارتیزانی به یک منطقه پایگاهی پروسه تخریب و طولانی را طی میکند.

برای ادامه جنگ پارتیزانی در مدت طولانی و همچنان برای حفظ و توسعه نیروهای انقلابی باید مناطق پایگاهی داشت و این مناطق، پایگاههای استراتژیک هستند که جنگ پارتیزانی به اتکاء بدانها وظایف استراتژیک خود را انجام می‌دهند.

در مناطق آزاد شده باید به تحکیم سیاسی و نظامی هر چه بیشتر این مناطق پرداخت و برای فراهم آوردن زمینه مانورهای وسیع، عقب نشینی و گسترش مناطق پرداخت. جنگ پارتیزانی در جریان یک جنگ طولانی و بغرنج و در مسیر تکامل خود طبق یک برنامه به جنگ منظم تبدیل می‌گردد. جنگ پارتیزانی در اثر تجمع پیروزیهای فراوان کوچک، منجر به یک پیروزی بزرگ می‌شود. اهمیت استراتژیک جنگ پارتیزانی در جنگ مقاومت طولانی در همین جا است. جنگ پارتیزانی در مسیر تکاملی خود به جنگ عظیم تبدیل می‌شود و همزمان در همسوئی با مبارزه نیروهای بین‌المللی و مبارزه انقلابی سر تا سر، سوسیال امپریالیسم روسیه این امپریالیسم محاصره شده در کشور ما به نابودی کشیده می‌شود.

در این رابطه باید گفت که جنگ‌هایی از نوع یاغیگری که نقش مناطق پایگاهی را به هیچ می‌گیرند، در شرایطی که دشمن از بزرگترین و مدرنترین امکانات نظامی برخوردار است اشتباه محض است. مبارزات از نوع یاغیگری جنگ را از سایر اشکال مبارزات چون مبارزه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جدا می‌سازد، و فرجامی جز شکست ندارد. پس باید علیه این انحراف به مبارزه اصولی و آگاه‌گرانه پرداخت.

بدون پایگاه، انقلابیون قادر به بسیج و متشکل کردن دهقانان نیستند. بدون پایگاه، انقلابیون و نیروهای پارتیزانی قادر نیستند برای مدت طولانی دوام بیاورند. یک منطقه زمانی تبدیل به پایگاه می‌گردد که در آن توده‌ها متشکل، بسیج و مسلح شوند زیرا هنگامی که جنگ، سخت و دشوار می‌گردد، تنها پایگاه انقلابی دژ مستحکم نیروهای مسلح توده‌ها است. امکان بسیج توده‌ها را میسر می‌سازد، امکان وسعت دادن اردوی توده‌ای را فراهم می‌نماید، تهیه مهمات و رساندن آب و نان را به جبهه جنگ ممکن می‌سازد.

بدون پایگاه انقلابی، اردوی توده‌ای قادر نیست به درستی مسئله آذوقه، استراحت، تداوی، تمرین و آماده‌گی جنگی را حل کند. ضرورت ایجاد مناطق پایگاهی (پایگاه انقلابی) محصول طولانی بودن جنگ است و طبعا تبدیل یک منطقه پارتیزانی به منطقه پایگاهی پروسه بفرنج و طولانی را طی می‌کند.

اما در مورد کار سیاسی، چنانچه گفتیم مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی هر دو شکل اساسی انقلاب قهرآمیز اند. زیرا انقلاب امر توده‌های ملیونی است بدون شرکت آگاه‌هانه و ازدل و جان آنها هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. توده‌های ملیونی را باید بسیج و متشکل ساخت و تحت رهبری راستین پرولتاریا درآورد. و این کار میسر نیست جز با مبارزه و کار سیاسی وسیع و دقیق. مبارزه سیاسی برای متشکل ساختن توده‌ها، و مبارزه مسلحانه در اوضاع کنونی کشور ما رابطه فشرده دارند. در شرایط کنونی کلیه مبارزات سیاسی برای مبارزه مسلحانه توده‌ای خدمت می‌کند. در حالی که مبارزه مسلحانه نیز بخودی خود در جهت توسعه مبارزات سیاسی خدمت می‌کند. مثلاً "واحد‌های پارتیزانی محلی با انجام وظایف متعدد خود در راه تشکیل، آگاهی و بسیج توده‌ها نیز مبارزه می‌کند، نظر به اوضاع و منطقه یکی از این دو مبارزه عمده می‌شود، در شهرهای بزرگ که دشمن مسلط است مبارزه سیاسی عمده می‌گردد. در حالی که مبارزه مسلحانه در اشکال مختلف نیز وجود دارد. (شیخون بر دشمن و بدست آوردن غنیمت، سراسیمه کردن دشمن و از میان بردن برخی از نیروهای دشمن، مهم این است که این عملیات در شهر فقط در جوار کار و بسیج توده‌ای در شهر و روستاها انجام گیرد.) در مناطق روستائی زیر تسلط دشمن یک زمان مبارزه سیاسی و گاهی مبارزه مسلحانه عمده می‌گردد. در مناطق آزاد شده گاهی هر دو همزمان به پیش می‌رود و گاهی یکی عمده می‌گردد.

در شرایط کنونی تا زمانی که مارکسیست‌ها به نیروی قابل ملاحظه‌ای در جبهات جنگ تبدیل نشده‌اند کار سیاسی تقدم خود را حفظ می‌کند. اما این مسئله به معنی این نیست که مبارزه مسلحانه در دستور کار ما قرار ندارد بلکه

شرکت در مبارزه مسلحانه یا کار در جبهه و یا پشت جبهه برای تثبیت موقعیت سیاسی ما در بین توده‌ها می‌باشد، حتی اگر قادر نشده باشیم تا در رهبری عملیات نظامی قرار بگیریم، باید در صورت لزوم و توجه به موقعیت سیاسی خود در کار نظامی شرکت جوئیم. تجربیات سازمان ما نشان داده است، که همراه با عمده گرفتن مبارزه سیاسی، فعالیت نظامی اعضای سازمان ما نقش برجسته‌ای در کار سیاسی داشته است.

در جریان مبارزه سیاسی باید توده‌ها را آگاه و متشکل ساخت و سازمان‌های سیاسی توده‌ای ایجاد کرد. کارگران دهقانان، جوانان، زنان، کودکان، تاجران و اهل کسبه و پیشه‌وران را با توجه به درجه آگاهی سیاسی و روحیه رزمنده‌شان در سازمان‌های مختلف توده‌ای متشکل سازیم و سپس این سازمان‌ها را رشد و تکامل دهیم. زیرا بدون تشکیلات، توده‌های مردم نمی‌توانند به صورت پایدار نیروی مقاومت خود را نشان دهند. پس باید اشکال موجود مبارزه توده‌ها را سازمان دهیم. درجه آگاهی شان را ارتقاء دهیم، فهم شانرا از مسائل حیاتی افزایش دهیم، باید اشکال تشکیلاتی خود بخودی توده‌ها را مضمون جدید سیاسی طبقاتی بخشیم و قدم به قدم آن را ارتقاء دهیم. تمام تشکلهای سازمان‌های سیاسی توده‌ای پایه‌ایست برای مبارزه مسلحانه که امکانات آن را وسیع می‌سازد و دامنه توده‌ای شدن آن را گسترش می‌دهد.

مشى چریكى :

مشى چریكى آن خط و بینشى است كه نیروهای يك تشكلى را در راه عملیات جدا از توده‌ها می‌كشاند. ریشه گرفتن میان توده‌ها را نه از راه كار سیاسی، سازمانى و بالاخره نظامى (عمده‌تا " شركت و سازماندهى مبارزه مسلحانه توده‌ها)، بلكه عمده‌تا " از راه عملیات مسلحانه می‌بیند. این مشى كار سیاسى را در كنار كار نظامى غیر عمده می‌بیند و از لحاظ نظامى به اتكاء قهرمانان می‌خواهد مبارزات بزرگ ملت را به پیش برد. این مشى درك

ناقضی از رسالت عنصر آگاه داشته و به نقش نیروهای مولده و توده‌های ملیونی پی نمی‌برد، بناءً از یک برخورد ماتریالیستی تاریخی به دور می‌شود. چنانچه این مشی در یک سازمان انقلابی حاکم شود، فعالیت‌های سازمان را در امر رهبری جنبش‌های خود بخودی توده‌ها به انحراف می‌کشد. عوض آنکه جنبش عظیم توده‌ای را که خود بخود به اعتلاء رسیده، هدایت و سازماندهی کند از آن فاصله گرفته از درک قانونمندی تکامل این جنبش عقب مانده و در آخرین تحلیل به دنبال جریانات عینی شتابنده می‌رود.

مشی چریکی مشی سیاسی، توده‌ای نیست، ولی کار سیاسی و توده‌ای را به خدمت مشی چریکی می‌گیرد (انتخاب افرادی از توده بخاطر عملیات چریکی) نه اینکه آگاهی، تشکل و بسیج توده‌ها را از دید دراز مدت با فعالیت نظامی توده‌ای یکی سازد.

بر مبنای این مشی، فقط هر کس تفنگ گرفت انقلابیست و هر کس تفنگ داد پشتیبان انقلاب است. تجارب زیادی وجود دارند که جنبش‌های چریکی در بیشتر کشورها با داشتن چنین عقایدی به عوامل سوسیال امپریالیزم میدل شده‌اند. تکیه بر تفنگ و فقط آن را معیار انقلابی بودن قرار دادن، وابستگی به یک قدرت خارجی را در پی دارد.

یکی از وجوه اختلاف بین مشی توده‌ای و چریکی بینش، سمت و زاویه دید در کار توده‌ای و مبارزه مسلحانه است. مشی توده‌ای مخالف هر گونه عملیات نظامی در شهرها و مناطق زیر تسلط دشمن نیست. و از عملیات نظامی به مثابه یک تاکتیک چون سراسیمه کردن دشمن، به دست آوردن غنیمت از میان بردن بخشی از نیروهای دشمن استفاده می‌کند، به شرط آنکه این تاکتیک عملیاتی به مشی حاکم، سیاست، و روش عمده مبارزاتی ما مبدل نگردد. بخصوص که منشاء اجتماعی افراد سازمان‌های مارکسیستی و انقلابی را روشنفکران و خرده بورژوازی می‌سازد در حالی که از یک پایه محکم تئوریک سیاسی برخوردار نیست، هنوز ارتباط استوار با پرولتاریا و توده‌ها ندارند، صاحب تجربیات فراوان نمی‌باشند، مجبورند با چنین صفات در شرایط داغ مبارزات ملت قرار گیرند که سراسیمگی در این جریان تحت این عوامل بسیار ممکن است.

بخطرات جلوگیری از انحراف در این زمینه باید بر این ضعف‌ها غلبه کرد و مکرر در مکرر از روش‌های سیاسی و مشی سیاسی جمع‌بندی به عمل آورد و سمت اصلی را محکم بدست گرفت. در چنین صورتی سیاست صحیح بر تفنگ حاکم خواهد شد، نه تفنگ بر سیاست.

پس باید تجارب مبارزات مسلحانه دو ساله توده‌های کشور را به درستی جمع‌بندی نمود، ضعف‌ها و کمبودهای آن را درک و تئوری هدایت این مبارزات را تدوین کرد.

در اینجا به مبارزات مسلحانه نیروهای اسلامی اشاره می‌کنیم. این مبارزات علیرغم آنکه جبهات مثبت داشته و در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم و نوکرائش نقش دارند، دارای کمبودهای جدی نیز بوده و آن طوری که باید تکامل می‌کردند تکامل ننموده و نمی‌توانند بکنند. دسته‌های مسلح این نیروها به طور عمده مبارزات از نوع یاغی‌گری را به پیش می‌برند. آنها عاری از خصوصیات دسته‌های پارتیزان‌های توده‌ای‌اند که با نقشه حرکت می‌کنند و وظایف شان تنها ضربه زدن به قشون متجاوز و نوکرائش نیست، بلکه وظایف دیگری را نیز باید به پیش برند. این دسته‌ها قادر نیستند در قلب مردم جا بگیرند، توده‌ها را با آگاهی و تمایل به مبارزه برانگیزند و جنبش‌های مسلح توده‌ها را سمت صحیح دهند. آنها نه تنها فقط به اتکاء تفنگ خود علیه متجاوزین و نوکرائشان مبارزه می‌کنند، بلکه با اتکاء به تفنگ خود بر مردم نیز خود را تحمیل می‌نمایند. آنها قادر به گسترش و حفظ نیروی خود نیستند و به نقش منطقه پایگاهی در مبارزات پارتیزانی اهمیت قائل نمی‌باشند. آنها قادر به سازمان دادن یک جنگ طولانی به اتکاء توده‌های وسیع مردم نیستند. از آنجا که آنها عاری از اعتقاد بدان‌اند که انقلاب امر توده‌های ملیونی است، بناءً محروم از موازین و انضباط واحدهای پارتیزانی و اردوی توده‌ای می‌باشند، اردوی که قدرت جلب و پشتیبانی وسیع‌ترین توده‌ها را دارد.

اردوی توده‌ای :

اردوی توده‌ای، اردوی انقلابی در دست حزب پرولتاریا برای آزادی ملت و اکثریت محروم جامعه است. این اردو بر اساس سیاست پرولتاریا بوجود آمده، رشد و استحکام می‌یابد. اردوی توده‌ای از میان توده‌ها بیرون آمده، با آنها پیوند فشرده داشته، و در جنگ آزادی بخش بر آنها تکیه دارد. اردوی توده‌ای از توده‌های کارگر و دهقان و همچنین روشنفکران انقلابی تشکیل می‌شود. اردوی توده‌ای یک تشکیلات سیاسی مسلح، تحت رهبری حزب است، از این رو اردو نمی‌تواند وظیفه حزب را به دوش گرفته و حزب نمی‌تواند کار اردوی توده‌ای را انجام دهد. مخدوش کردن مرز بین اردوی توده‌ای و حزب، سازمان سیاسی را از ماهیت سیاسی و پیشاهنگ بودنش خالی می‌سازد، و اردو را فقط به یک سازمان جنگنده بدون رهبری و دور نما و جدا از توده‌ها تبدیل می‌کند.

اگر چه وظیفه عمده اردوی توده‌ای نابودی اردوی نظامی دشمن است، اما تنها وظیفه‌اش این نیست، زیرا اردوی توده‌ای به کار سیاسی، فرهنگی، تشکیلاتی و تولیدی بر علاوه کار نظامی می‌پردازد. اردوی توده‌ای چریک محلی و واحد های پارتیزان محلی را تشکیل می‌دهد. در اردوی توده‌ای انضباط و دموکراسی یا هم یکجا زندگی می‌کنند. بدون اردوی توده‌ای نمی‌توان پایگاه های استراتژیک را بوجود آورد، نیروهای خود را حفظ کرد و استحکام بخشید و بالاخره مناطق آزاد شده را حفاظت نموده، گسترش داده و تمام کشور را آزاد نمود. از این رو فعالیت سیاسی - نظامی ما باید بنیاد اردوی توده‌ای در آینده باشد. پس باید آگاهانه در جهت ایجاد و تشکیل اردوی توده‌ای گام نهاد و فعالیت خود را در آن جهت سازمان داد. از این جهت پیوند با توده‌ها و شرکت در جنگ توده‌ها در عین حال کار برای ایجاد اردوی توده‌ای می‌باشد.

اوضاع جهانی و انقلاب افغانستان

پس از جنگ جهانی دوم، دنیا دستخوش تغییرات عمیقی گردید. طی این دوران صف بندی‌ها و نیروهای جدیدی در سطح جهان پدیدار شدند. امپریالیسم امریکا که بعد از جنگ پیروزمند و بدون آسیب بیرون آمده بود، در سرکردگی کشورهای سرمایه داری قرار گرفت، و با استفاده از ضعف کشورهای امپریالیستی دیگر و با اتکاء به قدرت مالی و نظامی اش، تا دورترین نقاط جهان نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را گسترش داد. نفوذ مالی و غارتگرانه امپریالیسم امریکا، مستعمراتی و نیمه مستعمراتی شدن بسیاری از کشورهای جهان سوم را در پی داشت. در زمره این نیمه مستعمرات کشورهای نیز شامل بودند که بعد از جنگ دوم و در جریان جنگ استقلال خود را توانسته بودند بدست بیاورند.

اما محور نفوذ مالی امریکا در کشورهای صنعتی اروپای غربی قرار گرفت که با ایجاد و تقویت پیمان ناتو، بیشتر از پیش رشد کرد. امپریالیسم امریکا در این فرصت تلاش ورزید، بجای فاشیست های آلمان، ایتالیا و جاپان، امپراطوری بی سابقه‌ای را در جهان بنیاد بگذارد. در این شرایط تضاد میان خلقها و ملل جهان از یک طرف و امپریالیسم امریکا از طرف دیگر به تضاد عمده در زمره چهار تضاد اساسی جهان مبدل گردید و کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین به گرهگاه تضادهای جهانی تبدیل شدند. در این اوضاع جبهه وسیع جهانی ضد امپریالیسم امریکا با شرکت کلیه نیروهای ضد تجاوز، جنگ و کنترل در عرصه دنیا مطرح گردید.

" سیاست تجاوز و جنگی را که امپریالیسم امریکا در سراسر جهان دنبال می‌کند، تنها می‌تواند به نتیجه خلاف انتظارش منتج شود، فقط می‌تواند به بیداری خلقهای کشورهای مختلف و به انقلاب آنها کمک کند. " از این رو سیاست جنگ و مداخله امریکا با جنگ آزادی بخش ملل و خلقهای کشورهای تحت ستم آسیا، افریقا و امریکای لاتین روبرو می‌گردد. در پیشاپیش همه جنگ رهایی بخش خلق های هند و چین، بخصوص خلق ویتنام

در گسستن زنجیر اسارت قرار دارد. بعد از سالهای شصت و آشکار شدن شکست امپریالیسم امریکا در هند و چین، امریکا دچار بحران‌ات بزرگ داخلی و بین‌المللی شده. نتایج آن پس از پیروزی جنبش‌های آزادی بخش مردم کمپوچیا، ویتنام و لائوس ضعف و عقب‌نشینی امریکا را در قبال دارد، که عملاً "قادر نیست ساحه نفوذ خود را مانند گذشته گسترش دهد، بلکه فقط می‌تواند در جهت حفظ موقعیت موجود خود برآید. از طرف دیگر، اروپای غربی، جاپان و سایر کشورهای سرمایه‌داری که موقعیت خود را نسبتاً تحکیم بخشیده بودند و گرایش استقلال‌خواهی در این کشورها پدید آمده، در برابر تضییق و کنترل سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا مقاومت نموده، و تضادهای جدی در بین آنها و امریکا بوجود می‌آید. در اروپای غربی "بازار مشترک اروپا" تشکیل می‌شود و بدینسان اردوگاه امپریالیسم به سوی از همپاشیدگی می‌رود.

و اما در جناح اردوگاه سوسیالیستی: پس از جنگ دوم جهانی اردوگاه نیرومند سوسیالیستی ایجاد گشت که در دفاع از صلح و انقلاب جهانی نقش مهمی داشت. اما پس از درگذشت استالین و به قدرت رسیدن نمایندگان بورژوازی خروشچف - برژنف، سرمایه‌داری احیاء شده به استحکام مواضع خود پرداخت. با احیاء سرمایه‌داری در کشوری با جمعیت بزرگ و نیروهای مولده که در چار چوب مناسبات سوسیالیستی رشد بی سابقه‌ای نموده بودند همراه با استفاده از تمرکز سوسیالیستی، نمی‌توانست روسیه را به جز یک ابر قدرت امپریالیستی چیز دیگری بسازد.

با تبدیل اتحاد شوروی به یک کشور امپریالیستی، اردوگاه سوسیالیسم نیز از هم می‌پاشد. روسیه در اواخر سال‌های ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ به مثابه یک ابر قدرت امپریالیستی با سیاست هژمونیستی به مداخله، کودتا و جنگ می‌پردازد.

بر اساس قانونمندی رشد نا موزون سرمایه‌داری و در نتیجه برهم خوردن توازن، مطالبه برای تقسیم مجدد جهان در دستور کار ابر قدرت روسیه قرار می‌گیرد، و جنگ به مثابه یگانه راه نهایی برای حل تضادها از

طرف ابر قدرت روس، نتیجه طبیعی این وضع می باشد. بر مبنای قانون رشد ناموزون سرمایه داری، کشورهای امپریالیستی به همان سرعتی که قوت پیدا کرده و نیرومند شده اند، با پیشی گرفتن امپریالیستهای نو خاسته، به سرعت در موضع ضعیف قرار می گیرند. این وضع در مورد شوروی با عوامل خاصی دیگر مانند رشد سریعتر بورژوازی روسیه و استفاده از تمرکز بزرگ سوسیالیستی همراه شده، شوروی را به یک قدرت بزرگ مبدل می سازد، و از آنجا که به مثابه یک امپریالیسم نو خاسته دیرتر از سایر امپریالیستها پا به میدان گذاشته و ساحه نفوذش نسبت به رقیب کوچکتر است، بناء حرص و ولع بیشتری از سایر امپریالیستها در تقسیم مجدد جهان دارد. و چون از لحاظ اقتصادی به پای امریکا نمی رسد، در مبارزه برای سرکردگی به قدرت نظامی و افزایش آن تکیه می کند. از این رو ابر قدرت روسیه به یک ابر قدرت در حال تعرض تبدیل شده که با نقاب سوسیالیسم و تکیه به ابزار و وسائل نظامی به گسترش ساحه نفوذ خود به پیش می تازد. پس می بینیم که تلاش ابر قدرت امریکا برای حفظ موقعیت موجود و تلاش ابر قدرت روسیه برای گسترش ساحه نفوذ خود، در جناح امپریالیسم تضاد عمده می باشد.

امروز از زمره امپریالیستها، دو ابر قدرت هستند (جهان اول) که برای کسب سیادت بر جهان در کشمکش می باشند. آنها قادر به برافروختن یک جنگ جهانی هستند، منافع خود را در آن می بینند و موقعیت آنها بر افروختن این جنگ را اجتناب ناپذیر می سازد. جنگی که باید " عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و مناطق نفوذ " برای امپریالیسم را از میان ببرد.

اما در میان دو ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روسیه خطر اصلی برای آغاز یک جنگ جهانی می باشد، زیرا امریکا منافع خود را در حفظ وضع موجود می بیند و روسیه منافع خود را در تعرض، تهاجم، وسعت دادن ساحه نفوذ و تقسیم مجدد جهان با ابزار نظامی در نظر دارد. سوسیال امپریالیسم روسیه کانون اصلی، آغازگر و پرچمدار جنگ جهانی آینده است. روسیه برای تحقق استراتژی کره ارضی خود مجبور است از طریق تسلط بر مناطق تحت

نفوذ امریکا گام گذارد، بدین منظور تسلط بر راههای بحری که انتقال نفت به کشورهای اروپائی، امریکا و جاپان از آنجا صورت می گیرد، هدفی است که روسیه در مقابل خود قرار داده است. با این هدف روسیه در قدم اول کشورهای را که در تحقق هدف تسلط بر راههای بحری و قطع شاهرگهای حیاتی غرب اهمیت دارند، اشغال می کند و از طرف دیگر نیروهای نظامی خود را در اروپا جا بجا می کند، تا در فرصت مناسب اروپا را به محاصره اقتصادی و نظامی کشیده و بالاخره به صورت برق آسا آن را اشغال کند. اروپا به علت صنایع پیشرفته، نیروی کار تکامل یافته، سرمایه و بازار فروش خود، نقطه گرهی را در رقابت دو ابر قدرت در ساحه سیاسی، اقتصادی و نظامی می سازد.

اینکه روسیه در موقعیت متعرض و امپریالیسم امریکا در موضع تدافعی قرار دارد، محصول قانون رشد نا موزون سرمایه داری است. مائوتسه دون گفت: " امریکا در جهان از منافع خود دفاع می کند و شوروی در حال تهاجم است. این امریست تغییر ناپذیر ". مسئله تسلط بر جهان و غلبه بر امپریالیسم امریکا از طرف روسیه، مسئله ایست نظامی و حل آن از طریق جنگ میسر است.

جهان دوم :

پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیستهای شکست خورده و ضعیف شده، اروپائی و جاپانی کم کم صدمات ناشی از جنگ را جبران کردند و بدین صورت قوه تولیدات صنعتی و تجارت این کشورها در حال صعود قرار گرفت. به موازات بهبود در وضع این کشورها، رقابت آنها با امپریالیسم امریکا نیز اوج می گرفت. تا اینکه گرایشات استقلال خواهی آنها تقویت شده به نفی فرمانبرداری از امریکا به نسبت های گوناگون و در سطوح مختلف منجر می شود.

با آنکه این کشورها را هزاران رشته به امریکا نزدیک می سازد، ولی این

کشورها طالب حقوق بیشتر بوده و از آمریکا مانند سابق تبعیت نمی‌کنند. این شکاف میان امپریالیست‌ها از انتاگونیسم آنها ناشی می‌شود و نمایش از همپاشیدگی اردوگاه امپریالیستی می‌باشد. کشورهای امپریالیستی درجه دوم یا جهان دوم که زیر فشار، کنترل، تضییق و تهدید هر دو ابر قدرت قرار دارند، با آنکه خود نیز در استثمار ملت‌های تحت ستم شرکت می‌کنند، اما به علت آنکه در جنگ جهانی آینده منافع نداشته و در مقابل سر کرده‌گراییی جهان اول عکس العمل نشان می‌دهند، بناء از نظر منافع عمومی انقلاب جهانی، عامل مهمی در جنبه جهانی بوده و در موقعیت کنونی جبهه جهان به مثابه متحد پرولتاریا، خلق‌ها، ملل و کشورهای جهان سوم در امر مبارزه علیه هژمونیسم شرکت می‌کنند. اما بخش از جهان دوم در برابر هژمونیسم دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه سیاست مدارا جویانه اختیار کرده که برخلاف خواست آنها این سیاست به زیان استقلال شان تمام می‌گردد.

جهان سوم :

جهان سوم در مبارزه علیه هژمونیسم دو ابر قدرت نیروی عمده می‌باشد. مناطق وسیع جهان سوم که اکثریت جمعیت کره زمین در آنجا زندگی می‌کنند، مناطق تهیه مواد خام، و نیروی کار ارزان و مناطقی برای بازار فروش و صدور سرمایه می‌باشند که به طور بیرحمانه از طرف امپریالیست‌ها و بخصوص دو ابر قدرت مورد استثمار و غارت قرار می‌گیرند. جهان سوم از طرف دیگر بدان علت که جریان‌ها و نیروهای گوناگون انقلابی در آن در حال رشداند و به علت اهمیت خود، کانون اصلی مبارزه علیه دو ابر قدرت و گرهگاه تضادهای اساسی جهان معاصر است و خلق‌ها، ملل و کشورهای جهان سوم، نیروی اصلی مبارزه علیه امپریالیسم بخصوص دو ابر قدرت می‌باشد.

جبهه جهانی علیه دو ابر قدرت

در شرایط کنونی، دو ابر قدرت بخصوص ابر قدرت روسیه عمده‌ترین دشمن خلقهای جهان، کشورهای جهان دوم متحدین و جهان سوم نیروی عمده مبارزه علیه دو ابر قدرت را می‌سازد. اوضاع جهانی هر روز به طرف ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد دو ابر قدرت بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه پیش می‌رود. پرولتاریای جهانی با تکیه بر جهان سوم، وحدت با جهان دوم و انفراد دو ابر قدرت بخصوص ابر قدرت در حال تعرض روسیه قادر است سهم مهمی در راه به عقب انداختن جنگ، حفظ صلح و تقویت مبارزه در راه آزادی به مقیاس جهان ادا کند.

ایجاد جبهه وسیع جهانی اهمیت بزرگی (به مثابه عامل خارجی) برای پیروزی و پیشرفت انقلابات آزادی بخش و مبارزات انقلابی، خلق‌ها و ملل جهان سوم و دوم و همچنین مبارزات خلقهای کشورهای دو ابر قدرت روسیه و آمریکا دارد. اوضاع کنونی، جبهه متحد ملی در کشورهای جهان سوم را ناگزیر با جبهه جهانی پیوند می‌دهد، و شرایط را برای در هم کوبیده شدن ابر قدرتها بخصوص ابر قدرت متعرض روسیه بیشتر آماده می‌سازد.

اگر رویدادهای جهان به طرف یک جنگ مدهش جهانی می‌روند، و اگر این جنگ بدبختی‌های بزرگی به دوش بشریت تحمیل می‌کند، اما نتیجه‌اش جز نابودی و شکست عاملین جنگ چیز دیگری نخواهد بود. ابر قدرتها مخصوصاً "ابر قدرت روسیه تدارک جنگ را می‌بینند، اما از طرف دیگر مبارزات نیروهای مختلف در جهان سوم بخصوص جنبش‌های آزادی بخش ملی و تحکیم مواضع جهان دوم برای دفاع ملی، مبارزات خلقها و پرولتاریای جهان دوم و کشورهای دو ابر قدرت، روسیه و آمریکا بخصوص سوسیال امپریالیسم روسیه را در محاصره کامل قرار داده و در هم می‌کوبد.

اهمیت جهانی مسئله افغانستان :

انقلاب جاری افغانستان به یک پدیده جهانی تبدیل شده است. زیرا افغانستان، موقعیت استراتژیک با اهمیتی را در سطح جهانی حایز است. امپراطوری روسیه تزاری با تمایل به جهان گشایی، زمانی که به قصد تسلط هند برآمد، نخست از همه فکر تهاجم بر افغانستان را در سر می پروراند. امروز امپراطوری سوسیال امپریالیسم روسیه، همان مقصد و فکر را در عمل پیاده کرده و سرزمین کشور ما را به اشغال نظامی درآورده است. اما از آنجا که اشغال نظامی افغانستان در محدوده این کشور باقی نمی ماند و سر آغاز لشکر کشی مستقیم امپراطوری روسیه به طرف بحر هند جهت تسلط بر مراکز نفتی، راههای بحری و محاصره اروپا و بالاخره تسلط بر کره زمین می باشد، بناء تمام کشورهای جهان این جهان گشایی را خطری برای آزادی، منافع و بالاخره خطری برای از بین رفتن کشورهاشان می بینند. اکثریت کشورها، احزاب و محافل سیاسی جهان بنا بر ماهیت طبقاتی و منافع ملی شان در برابر این لشکر کشی وسیع که با اشغال افغانستان آغاز شده موضع گیری نموده اند. موضع گیری در قبال مسئله افغانستان، یعنی موضع گیری در برابر اهداف هژمونستی و تهاجم نظامی وسیع و جهانگیر سوسیال امپریالیسم روسیه، موضع گیری در قبال استقلال و منافع ملی خودشان و بالاخره موضع گیری در قبال منافع تمام ملل جهان می باشد. موضع گیری در قبال مسئله افغانستان معیارست در قاطعیت و عدم قاطعیت دولت ها و نیروهای سیاسی در برابر تهاجم لجام گسیخته ابر قدرت روسیه، در برابر مللی که قربانی تجاوز شده اند و در آخرین تحلیل معیارست جهت دفاع از استقلال و منافع ملی خودشان. اکثریت کشورهای جهان سوم، ملل، خلقها و پرولتاریای جهان، موضع قاطع ضد تجاوز روسیه در افغانستان را اختیار نموده، در راه دفاع ملی، وحدت و مبارزه علیه هژمونسم قدم های بزرگی گذاشته اند. اما در این میان برخی از کشورها عدم قاطعیت نشان داده و برخی هم حتی به صورت دیپلماتیک تجاوز روسیه را تأیید کرده اند. هند

نمونه‌ای از کشورهای اخیر الذکر است. و در میان نیروهای سیاسی رهبری "سازمان آزادی بخش فلسطین" بر خلاف سنت مبارزه ضد تجاوز و اشغال ملت فلسطین، تا حد دلالتن سوسیال امپریالیسم سقوط نموده و به دفاع قاطع از تجاوز و اشغال نظامی افغانستان پرداخته‌اند.

کشورهای جهان دوم بنا بر سرشت شان، با وجود آنکه خطر حتمی تهاجم سوسیال امپریالیسم را می‌بینند، سیاست مدارا جویانه را اختیار نموده و فقط به محکوم ساختن تجاوز و پشتیبانی لفظی از ملت ما دست زده‌اند. سیاستی که نه مسیر لشکر کشی روسیه را تغییر داده و نه به استقلال و حاکمیت شان کمک می‌رساند. نتیجه این سیاست، تشویق و بیشتر کردن حرص و ولع روسیه برای تسلط بر جهان و بناء فقط در خدمت روسیه می‌باشد.

اگر قدرت امریکا از آنجا که در پی حفظ موقعیت فعلی خود است، از آغاز تصادم با روسیه امتناع می‌کند و از آنجائی که افغانستان را به مثابه منطقه تحت تسلط کامل روسیه می‌شناسد، سیاست غیر فعالی را در قبال مسئله افغانستان انتخاب کرده است.

مسئله افغانستان صف بندی نیروهای سیاسی در جهان را با وجود تزلزلات موجود بهم نزدیکتر کرده و بدین صورت این مسئله پروسه ایجاد جبهه وسیع جهانی ضد هرژمونیزم را تسریع نموده است.

انقلاب افغانستان از آنجا که یک پدیده جهانی است بناء همبستگی و پشتیبانی ملل، خلقها و کشورهای جهان یک جزء مهم پیروزی انقلاب ماست. باید پشتیبانی اکثریت را جلب کرد و جبهه متحد کشور را با جبهه جهانی پیوند داد تا انقلاب ما هر چه بیشتر تقویت گردد و به طرف پیروزی سریعتر گام گذارد.

تحلیل از اوضاع جهانی، وظایف مشخص پیش پای ما می‌گذارد، تا در سطح بین المللی، دوستان و متحدین خود را بشناسیم و به حداکثر دشمنان خود را منفرد نمائیم. بر مبنای این تحلیل کلیه گرایشات موجود در جهان و مبنای طبقاتی و سیاسی این گرایشات روشن شده و به ما کمک می‌کند تا ضمن استفاده از اوضاع مساعد بین المللی و تمام عوامل مثبت، هشیار باشیم که

در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم روسته به دایم این قدرت دیگر و یا کشوری
دیگری نیفتیم.

شناخت و استفاده درست از وضع بین الطلی ، مربوط به قاطعیت و پا
فشاری ما بر اصول اساسی ، تکیه بر اساسات انقلاب ملی ما و بالاخره مربوط به
استحکام همه جانبه ایدئولوژیک ، سیاسی ، سازمانی و عملی ما می باشد .

انترناسیونالیسم پرولتری

انترناسیونالیسم سیاست خارجی پرولتاریاست. انترناسیونالیسم در جنبش سیاسی طبقه کارگر از اوان تولد مارکسیسم، جز آن بوده و بخش از احکام عام آن را تشکیل می‌دهد. سؤال انترناسیونالیسم در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر کاملاً حل شده است اما در کشور ما بنا بر شرایط خاص حتی این اصل تثبیت شده مارکسیسم تحت سؤال قرار گرفته و در این زمینه نیز انحرافی پدیده آمده است. عامل این انحراف را باید از یک طرف در سیاست تجاوزی سوسیال امپریالیسم زیر پرده "انترناسیونالیسم پرولتری" و از طرف دیگر در وابستگی و مزدوری نوکران وطن فروش آن یعنی پرچم و "خلق" و غیره دید. اما عامل اصلی این انحراف را در پائین بودن سطح آگاهی جنبش مارکسیستی و در عدم استحکام مواضع سازمان‌های مارکسیستی می‌توان سراغ کرد که در تحت تأثیر جریان عمومی قرار می‌گیرند.

انترناسیونالیسم پرولتری در بخش‌های از جنبش ما با نمونه‌گیری از روسها و نوکرانشان، به مثابه کنار رفتن از منافع ملی و استقلال سیاسی، به معنی مخالفت با ناسیونالیسم ملت‌های تحت ستم و تجاوز و مخالفت با پاتریوتیسم (وطن پرستی) معادل سوسیالیسم (و یا چیز شبیه آن که همه چیز را با معیار رابطه با روسیه و غیره قبول دارد) و کوسموپولیسیسم پنداشته می‌شود. *

مردود شمردن انترناسیونالیسم پرولتری به مثابه یک انحراف، در شرایطی که روسها زیر نام "انترناسیونالیسم پرولتری" به کشور ما تجاوز نموده‌اند و جنبش مقاومت ملی زیر درفش اسلام برآمد کرده است، کاملاً محتمل می‌باشد. زیرا این انحراف جز لاینفکی از آن انحرافی است که

* کوسموپولیسیسم مخالف مصالح و منافع ملی بوده، در جستجوی یک "دولت جهانی" می‌باشد. این نظریه توجیه‌کننده سلطه امپریالیسم بوده و جنبش‌های آزادیبخش را که گورکن امپریالیسم می‌باشند، مردود می‌شمارد. این نظریه هیچ‌وجه تشابهی با انترناسیونالیسم پرولتری ندارد.

مارکسیسم را در وضع کنونی انقلاب ما غیر قابل انطباق، با شرایط موجود می‌داند. این گرایش سازمان های مارکسیستی را به یک سازمان غیر مارکسیستی و بورژوائی تبدیل کرده و ایدئولوژی بورژوازی را بر سازمان های مذکور مسلط می‌گرداند. این گرایش در صورت تسلط خود، سازمان ها را دنباله رو جریان موجود ساخته، تاکتیک و استراتژی انقلابی را که باید در پرتو مارکسیسم تعیین گردند، از آنها می‌گیرد و در نتیجه آنها را از موضع طبقاتی پرولتاریایی منحرف ساخته، اسلوب و میتود مبارزه انقلابی مخدوش شده و هدف اساسی از بین می‌رود.

بارد انترناسیونالیسم مسئله دوستان، متحدین و دشمنان در سطح بین المللی مخدوش شده و فرق سوسیالیسم به مثابه یک سیستم با امپریالیسم برده پوشی می‌شود و در نتیجه دور نمای تاریکی از انقلاب جهانی و هدف پرولتاریا در مقابل توده‌ها تصویر می‌گردد. کسانی که فرق انترناسیونالیسم واقعی را با " انترناسیونالیسم " روسی نمی‌توانند ببینند، مجبورا " به نفی کامل تاریخ جنبش بین المللی طبقه کارگر رسیده و خواه نا خواه باید تمام پیشوایان طبقه کارگر را به مثابه " هرزموئیست " ها بشناسند، و بدین اساس انترناسیونال اول تحت رهبری مارکس و انگلس، انترناسیونال دوم تحت رهبری انگلس (تا زمان حیات او)، انترناسیونال سوم (کمینترن) باید " ابزاری برای هرزموئیسم و برتری طلبی " بوده باشند. ندیدن فرق بین انترناسیونالیسم پرولتری واقعی با " انترناسیونالیسم " امپریالیستی، منجر به آن می‌گردد که مدافعین انترناسیونالیسم واقعی نیز " نوکران اجنبی " خطاب شوند.

موضع ما در برابر انترناسیونالیسم پرولتری :

انترناسیونالیسم یعنی وحدت و همبستگی جهانی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان.

انترناسیونالیسم اولین معنی اش برای ملل تحت ستم، پشتیبانی از مبارزه آنها برای کسب استقلال و آزادی ملی، برقراری حاکمیت ملی و تضمین تمامیت ارضی می‌باشد. انترناسیونالیسم برای پرولتاریا، خلقها و ملل جهان یعنی جلب همدردی و استحکام پیوند کلیه نیروهای تحت ستم و

آزاد شده، نسبت به همدیگر است. ولی اگر این همدردی و پیوند شبه همدردی و پیوند " نوع روسی باشد، در آن صورت مفاهیم واقعی آنها وابستگی مطلق، مزدوری و تجاوز خواهد بود. پس انترناسیونالیسم یک وحدت جهانی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان در عرصه گیتی است که شعار هدایت کننده آن " پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان متحد شوید " می باشد. محدود ساختن انترناسیونالیسم فقط به همبستگی با کشور یا کشورهای سوسیالیستی اشتباهیست که با مفهوم انترناسیونالیسم به مثابه همبستگی پرولتاریا، خلقها و ملل تحت ستم و به پیروزی رسیده متفاوت می باشد.

انقلاب ما نیز در عرصه دنیا قرار دارد و بخشی از انقلاب جهانیست و نمی تواند بدون همبستگی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده به پیروزی برسد. این موضع ذهنی عده ای افراد نیست، بلکه عینیت جهان پس از آغاز دوران سرمایه داری و تکامل آن به امپریالیسم، آزادی بشریت را مشروط به این کرده است. آزادی پرولتاریا خلقها و ملل ستمدیده یعنی نابودی کامل سیستم امپریالیسم. و سیستم امپریالیستی نیز یک سیستم جهانی است که بدون مبارزه مشترک و متحد تمام پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان نمی تواند سرنگون شود.

اما آیا دفاع ما از انترناسیونالیسم پرولتری در شرایطی که ملت ما درگیر یک جنگ عظیم ملی است، مانع یا باعث تضعیف مبارزه ملی خواهد شد؟ " آیا ... (مارکسیستی) که انترناسیونالیسم است می تواند در عین حال میهن پرست هم باشد؟ ما معتقدیم که نه تنها می تواند بلکه باید هم، چنین باشد. شرایط تاریخی مضمون کنکرت میهن پرستی را معین می کند (...) فقط از طریق پیکار بخاطر میهن است که ما می توانیم تجاوز کاران را مغلوب و به آزادی دست یابیم و فقط در صورت نیل به آزادی ملی است که برای پرولتاریا و سایر زحمتکشان امکان کسب آزادی خود فراهم خواهد شد. پیروزی ... (ما) و شکست امپریالیست های مهاجم، خود اینها هم به خلق های کشورهای دیگر کمک خواهند کرد. بدین سبب در جنگ های آزادی بخش ملی، میهن پرستی عملاً همان تحقق انترناسیونالیسم است."

ملت و مردم ما هم اکنون در عین حالی که بخاطر کسب استقلال و آزادی ملی خود می‌جنگند، وظیفه انترناسیونالیستی خود را در قبال تمام ملل ستمدیده و مردم سراسر جهان انجام می‌دهند، هر گلوله‌ای که از میله تفنگ‌های ملت ما سینه تجاوز کاران روسی را سوراخ می‌کند، یک تجاوز گر را نابود می‌کند، به سنگرهای ملل دیگر در مقابله با ابر قدرتها قوت بیشتری می‌بخشد.

انترناسیونالیسم صرف یک تاکتیک نیست که بر سر اتخاذ یا عدم اتخاذ آن وارد بحث شویم، بلکه انترناسیونالیسم در متن مبارزه ضد امپریالیستی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان نهفته است و آن را نمی‌توان از آن جدا نمود. ما معتقدیم که پشتیبانی ملل، خلقها و پرولتاریا مخصوصاً پرولتاریای پیروزمند از ملت ما به شرط آنکه بدون غرض و بدون قید و شرط باشد عامل مهم خارجی (به مثابه شرط) در پیروزی انقلاب ما خواهد بود. آن چنان پشتیبانی که لطمه به استقلال ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ما نبوده و در آن از امر و نهی و وابستگی نشانی نباشد و سیاست اتکاء به نیروی خود ما را برای یک لحظه تحت شعاع قرار ندهد. در غیر آن اگر از طرف هر نیروی و حتی تحت نام کشور سوسیالیستی نیز باشد، چنین کشوری یک سوسیال امپریالیست تمام عیار است که فقط باید در جهت سرنگونی آن مبارزه کرد.

بوضع ما در قبال جمهوری توده‌ای چین :

ما چین را چگونه می‌شناسیم ؟ جمهوری توده‌ای چین یک کشور سوسیالیستی مربوط به جهان سوم است، زیرا از لحاظ سیاسی و اقتصادی در صف کشورهای جهان سوم قرار دارد و خطر دو ابر قدرت را همانند جهان سوم احساس می‌کند. هرچون نیست، تجاوز گر، مداخله جو و جنگ افروز نیست. در پی بر انداختن استقلال، حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی سایر کشورها نمی‌باشد. سیاست جهانی اش پشتیبانی از مبارزات تمام خلقها و بخصوص جنبش های آزادی بخش ملی و مبارزه علیه دو ابر قدرت می‌باشد.

در قبال کشور ما نیز به طور مشخص و یستیان حق تعیین سرنوشت ملت ما و مخالف هر گونه مداخله و تجاوز است .
در داخل چین ستمکش ترین طبقه یعنی طبقه کارگر قدرت را به دست دارد . این است شناخت ما از جمهوری توده‌ای چین .

در رابطه با اوضاع داخلی چین :

آنچه در چین می‌گذرد مربوط به حزب ، دولت و مردم چین است . فهم جریانات درون حزب پرولتاریای چین برای ما مشکل است ، زیرا ما در آنجا قرار نداریم و نه تحقیق مداوم آن وظیفه ما را تشکیل می‌دهد در غیر آن مجبوریم جریانات داخلی احزاب انقلابی بیشماری را در جهان تعقیب کنیم که این نه ممکن است و نه لازم ، اما ما مخالف آموزش از تجربیات احزاب دیگر نیستیم و طرفدار انتقاد از خود و دیگران می‌باشیم .

در حزب پرولتاریای چین ، از اوان پیدایش مبارزه بین دو خط مشی وجود داشته و حتی در مراحل به صورت گذرا ، خط مشی نا درست حزب مسلط شده است ولی در جریان مبارزه طبقاتی و عمل ، انحراف یکی و صحت دیگری به اثبات رسیده است . حزب پرولتاریای چین که از تجربیات شصت ساله در کلیه زمینه‌ها برخوردار بوده ، حزبست مجرب و صاحب کادرهای با تجربه . امروز نیز جریان مبارزه بین دو خط مشی مشهود است اما از آنجا که حزب مزبور مجرب و آبدیده است مسلماً " خط مشی دفاع از م - ل اندیشه مائوتسه دون در آن آبدیده و مستحکم خواهد شد .

حزب پرولتاریای چین اولین حزبی بود که رویزیونیسم خروشقی را بار مشاجرات کبیر سال های ده افشاء نمود و از آن به بعد پیوسته تحلیل ، ارزیابی و موضع دقیقی در قبال سوسیال امپریالیسم داشته و همیشه در مبارزه علیه آن استوار ایستاده است .

آنچه برای ما مهم است خط عمومی سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین می‌باشد . این سیاست که از یک طرف بازتاب سیاست داخلی آن و از

طرف دیگر انعکاس واقعیت های عینی جهان معاصر و منطبق با تئوری تقسیم
بندی سه جهان مائوتسه دون می باشد، مسلم است که مورد تأیید ماست، اما
این تأیید به آن مفهوم نیست که ما ملزم به تأیید هر سیاست مشخص
جمهوری توده های چین در سطح جهان باشیم. ما به مثابه یک سازمان مارکسیستی
ارزیابی مستقل خود را داریم. مواضع خود را در مسائل و پدیده های جهانی
فقط با تکیه به تحلیل خود ما و با برخورد نقادانه به تجربیات و نظرات
انقلابیون سایر کشورها، اتخاذ می کنیم.

خلاصه ما در مورد جمهوری توده های چین، نظر زیر را که از طرف
رهبران چین مطرح گشته است تأیید می نمائیم: "اگر روزی چین رنگ سیاسی
خود را تغییر داده و به ابر قدرتی بدل گردد، اگر او هم نقش مستبد در
جهان را ایفاء کند و در هر کجا دیگران را مورد ارباب، تجاوز و استثمار قرار
دهد. آنگاه مردم دنیا باید به وی "بر چسب سوسیال امپریالیسم زده، آن
را افشاء نموده، با آن مخالفت ورزیده و همراه با خلق چین، آن را سرنگون
سازند."

سازمان ما مستقل، وطن پرست و مسئول در برابر توده های زحمتکش و
وفادار به امر انقلاب ملی و آزادی بخش می باشد، ما به دور از هر گونه اجنبی
پرستی، وابستگی و مزدور منشی در راه با شکوه پیروزی ملت و توده های
افغانستان عزیز گام بر می داریم و افتخار می کنیم که جن ملت کبیر و قهرمانی
هستیم که پوزه بزرگترین قدرت تاریخ را با دست خالی به خاک مالیده است.
ملتی که سر مشق عظیمی برای تمام ملل تحت ستم می باشد، ملت رشیدی که
در آتش یک جنگ نا برابر می سوزد و آبدیده می شود و دشمن خود را در
جنگ عادلانه می سوزاند و خاکستر می کند. ملتی که خون بیگناه و مملو از
شرفش بر خاک داغ دیده وطنش می ریزد، خون دشمن خود را می ریزاند،
ملتی که چون عقاب آهنین چنگال آشیانه خود را، این لانه عقابان پستی

ندیده را حفظ کرده است. ملتی که حشمت و جلالش سر کشیده بر و رفیع تر از کوه‌های سر به فلک کشیده وطنی است که هیچ مهاجمی از آن با سرافراشته بیرون نرفته است. ملت ضعیفی که بر قله رفیع شهامت و قربانی قدم گذاشته و نیرومند تر از نیرومندی شده و دشمن نیرومندش را در زیر آتشفشان جسم و ایمان خود زبون و ناتوان ساخته است.

ملتی که هر وجب خاکش خون، هر دانه سنگش سنگر، هر دادش فریاد، هر تکانش ایمان، هر فرزندش قهرمان، هر انگشتش مشت، هر مشتش گرز گشت و هر گوشه‌اش میدان نبرد رها نیست. ملتی که رشد می‌کند شکوفا می‌شود. گرد اسارت را از خود دور می‌کند و در پیشاپیش ملل جهان در مقابل دشمن سینه سپر می‌کند. ملتی که زنده است و زنده خواهد ماند. ملتی که تاریخ خود را با خون خود بر صفحه نوین دوران می‌نویسد. ملتی که به مفهوم پایداری غنای تازه می‌بخشد. ملتی که می‌جنگد بخاطر رهایی، استقلال، صلح و بخاطر بشریت. راستی چه افتخاری بالاتر از پیوستگی به چنین ملت بی شکست می‌تواند وجود داشته باشد؟

پایان

۱۴ تومان
قیمت: سی افغانی

تکثیر در خارج از کشور